نسخ عکسی



نام کتاب: عبقات الانوار جلد ۷ از منهج ثانی (امامت)

مؤلف متن: میر حامد حسین نیشابوری — محشی: حدیث المناصبة

شارح: .... مترجم: ....

تاریخ تحریر: ۱۴ ق — نوع خط: نسخ — تعداد سطر: مختلف

موضوع: اخبار — زبان: عربی — عدد اوراق: ۲۸۳

طول: ۳۰ — عرض: ۲۱ — شمارهٔ عمومی: ۱۹۳۹

وقفی / خریداری: تهیه شده در کتابخانه آستان قدس

تاریخ وقف: ... ۱۳۸۱ — نام کاتب: ...

ملاحظات: اصل نسخه به شماره ۸۰۷ ... ۲۲۳ در کتابخانه ... موجود است

آستان قدس رضوی

عبقات الانوار

عدد اوراق: ۲۸۳

شماره عمومی: ۲۲۳۰۸

وقف / خریداری: ۱۳۷۴

دائره امور

آستان قدس رضوی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي رفع مكان علي عليه السلام باعلى المناصب
وخفض شان شانيه المعادي والمناصب وصلى الله
على سيدنا ابي القاسم محمد ذي الجناب الممرع الخاصب
الشاهد على نبوته حنين الجذع الشاصب وعلى آله
الطيبين الطاهرين المطهرين المعصومين على رغم انف
النواصب الزاكين الزكيين المنطقين بفضلهم اولي
الالسن القواضب صلوة دائمة قائمة ما حصب بالحصب
حاصب وافية شافية تميط عنا كل هم ناصب اما بعد
فيقول العبد القاصر حامد حسين الموسوي بن العلامة

السيد محمد قلی طیب الله ثراه وجعل فی جنات الفردوس
مثواه ان هذا هو المجلد السابع من المنهج الثانی من کتابی
المسمی بعبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار علیهم
آلاف الصلوة والسلام من الملك الغفار آناء اللیل واطراف
النهار قد نقضت فیه کلام صاحب التحفة المردودة وبینت
بطلان ما لفقه فی جواب حدیث المناصبة واوهنت کیوده
وبالله العصمة والتوفیق وهو المؤید بنصره لکل مسترشد
افیق

قال المخاطب الناصب الضليل الذی جعل الله کیده

فی تضلیل حدیث هفتم روایت از ابوذر غفاری که (من ناصب

علیاً الخلافة فهو کافر) ترجمه هر که منازعت کند علی را در خلافت پس

او کافر است و این حدیث را اصلا در کتب اهلسنت نام و نشانی پیدا نیست

ابن مطهر حلی نسبت روایت این حدیث با خطب خوارزم کرده و ابن المطهر در

نقل بسیار خائن است و خطب خوارزم از غلات زیدیه است و معهذا در کتاب

او که مناقب امیر المومنین است این حدیث دیده نشد و اگر بالفرض در

کتاب او باشد هم معتبر نیست که مخالف احادیث صحاح است که در کتب امامیه

موجود اند (منها قوله علیه السلام فی نهج البلاغه صبحنا

نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ

و الاعوجاج) ترجمه گشتیم ما که قتال می کنیم برادران خود را در اسلام بآنچه

داخل شده است در اسلام از بیراهی و کجروی و اگر این حدیث را اعتبار کنیم باز

هم مضمون این حدیث وقتی متحقق شود که حضرت امیر طلب خلافت نماید و دیگری

از وجهت او خلافت را نزع کند و این معنی در هیچ عهد بوقوع نیامده در زمان

خلفاء ثلثه حضرت امیر طلب خلافت نه نمود چنانچه در کتب امامیه موجود است که

جناب پیغمبر او را وصیت بسکوت فرموده بود (اذا لم یجد اعوانا فلیکف یده) و نیکه

نیابد مددگاران و بنا بر همین وصیت در زمان خلفاء ثلثه ساکت ماند و در زمانیکه

تحفه اثنا عشریه ص ۲۱۴/۲۱۵
سطر ۳۱ = ۲۰/۱ مطبوع
مطبعه نولکشور لکهنو ۱۳۱۳

طالب خلافت شد طلحه و زبیر و ام المؤمنین رض هرگز نزع خلافت از دست او قصد نکردند

بلکه طلب قتله عثمان رض از و و تنفیذ حکم قصاص درخواستند رفته رفته منجر بقتال و

جدال شد بلی قصد و اراده طرفین چنانچه کتب سیر و خطب امیرالمؤمنین رض برین امر

گواه اند سلمنا لکن مراد از لفظ کافر کفران نعمت ست و خلافت حضرت امیر رضی الله

عنه بالاجماع در زمان خود نعمتی بود که بالاتر از ان نعمتی نباشد و دلیل برین تخصیص

لفظ خلافت ست زیرا که خلافت بالاجماع مشروط ست بتصرف در زمین و این معنی

در زمان خلفاء ثلثه رض حضرت امیر را متحقق نبود و لهذا در حدیث لفظ امامت

واقع نیست سلمنا لکن حق تعالی در قران مجید منکر خلافت خلفاء ثلثه را نیز در

آیه استخلاف کافر فرموده و بدان آیه شریفه را ختم نموده قوله تعالی و من

کفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون ای و من انکر خلافة

الخلفاء بعد ذلك ای بعد سماع هذه الایة و العلم باستخلاف

الله تعالی ایاهم فاولئك هم الکاملون فی الفسق ترجمه

هرکه انکار کرد خلافت خلفا را بعد خبر یافتن بخلیفه کردن خدا تعالی این جماعت را

پس آن گروه ایشانند کامل در فسق و محدثین اهلسنت اجماع دارند که روایات خطب

زیدی همه از مجاهیل و ضعفاست و بسیاری از روایات او منکر و موضوع و هرگز

فقهای اهلسنت بمرویات او احتجاج نمایند و لهذا اگر از علمای اهلسنت نام خطب خوارزم

بپرسند کسی نخواهد شناخت و الزام دادن اهلسنت بروایت زیدی کذابی شبهه است

روایات

بان قصه که سنی پیرے در راه میگذشت مارے بر سر راه پیدا شد و آیام ایام
عاشورا این پیر فرتوت قدرت بر کشتن مار نیافت و دید که شیعه جوانے میگذرد
فریاد برآورد که اے شیعی بحق عثمان این مار را بکش شیعی فریاد برآورد که مسلمانان
داد ازین سنی خرف که کدام کس را بحق کدام کس در کدام روز بکشتن کدام جانور
امر می فرماید

اقول مستعینا بالله الجلیل و مستمداً بلطفه الجمیل

بر اصحاب نقد و اختبار و تصفح و اعتبار مخفی و محتجب نیست که آنچه مخاطب
کثیر التغر بیر در جواب این حدیث منیر تفوه نموده ورای کمال تخدیع و تلبیس و تلمیع
تعمیس بیهوده همه باطل و از حلیه واقعیت عاطل است و قبل از آن که بر نقض
کلمات سخافت آیات او اقدام نمایم بیان شافی و کافی و کلام وافی و عافی
متعلق باین حدیث شریف برای اطمینان قلوب اهل ایمان و ارغام آناف
اهل عدوان بر روی کار می آرم و بحول الله و قوته آنچه دلنشین ارباب
یقین گردد می نگارم پس بدانکه اول کسی که بنا بر نظر قاصر این حدیث شریف را
از کتب مخالفین نقل کرده علامه یحیی بن الحسن بن علی بن الحسین بن علی الاسدی الحلی
الربعی المعروف بابن البطریق المتوفی سنة ستمائة است که آنرا در کتاب العمدة از
کتاب مناقب حافظ ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی
نقل فرموده چنانچه در کتاب مذکور در فصل رابع عشر می فرماید و من مناقب الفقیه
المغازلی و بالاسناد المقدم قال اخبرنا الحسن بن احمد بن موسی
الغندجانی قال اخبرنا ابو الفتح هلال بن محمد قال حدثنی
اسمعیل بن علی بن الحسین قال حدثنی عبد الغفار بن جعفر
قال حدثنی خبیر عن الاعمش عن ابراهیم التیمی عن
ابیه عن ابی ذر الغفاری قال قال رسول الله صلی الله

جبیر

عليه وآله وسلم من ناصب عليا الخلافة بعدى فهو كافر
وقد حارب الله ورسوله ومن شك فى على فهو كافر

ومراد ابن بطریق علیه الرحمه از اسناد مقدم اسناد است

که آنرا در صدر کتاب خود تا با بن المغازلی رسانیده و بذریعه آن کتاب المناقب

ابن المغازلی را حسب دستور محدثین روایت فرموده چنانچه در صدر کتاب عمده می فرماید

وطریق روایة مناقب امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات

الله علیه تصنیف الفقیه ابی الحسن علی بن محمد الطیب

الخطیب الجلابی الشافعی المعروف بالمغازلی الوسطی

اخبرنا الشیخ الامام المقری صدر الجامع للقراء

بواسط العراق ابوبکر عبد الله بن منصور بن عمران

الباقلانی فی شهر رمضان سنة تسع وسبعین وخمسمائة

قال حدثنی العدل العالم المعمر ابو عبد الله محمد بن

علی بن محمد عن والده الفقیه ابی الحسن الشافعی

وازین عبارت واضح شد که ابن بطریق علیه الرحمه کتاب مناقب را بدو واسطه

از مصنفش روایت می فرماید

وابن مغازلی از حفاظ مشاهیر و اثبات نحاریر سنیه است و عظمت و جلالت

بچند وجه وجه اول آنکه

رفعت و نبالت او از افادات اکابر سنیه واضح و لائح است حافظ عبد الکریم بن محمد السمعانی

در کتاب الانساب که نسخ عدیده آن پیش نظر قاصر حاضر است می فرماید

562

الانساب للسمعانی ص ۲۶۵ نسخه قلمیه کتبخانه ناصریه

ورق ۱۴۷ چاپ لیدن

الجلابی بضم الجیم وتشدید اللام الف وفی آخرها الباء

المنقوطة بواحدة هذه النسبة الی الجلاب والمشهور

بهذه النسبة ابو الحسن علی بن محمّد بن محمّد بن الطیب

الجلابی المعروف بابن المغازلی من اهل واسط

العراق کان فاضلاً عالماً برجالات واسط وحدیثهم

وکان حریصاً علی سماع الحدیث وطلبه رایت له

ذیل التاریخ لواسط وطالعته وانتخبت منه سمع [1]

منه ابا الحسن علی بن عبد الصمد الهاشمی وابا بکر

احمد بن محمّد الخطیب وابا الحسن احمد بن

المظفر العطار وغیرهم روی لنا عنه ابنه بواسط

وغرق ببغداد فی الدجلة فی صفر وابو القسم علی بن طراد الوزیر ببغداد

٤٨٣

سنة ثلاث وثمانین واربعمائة وحمل میتاً الی واسط و

دفن بها وابنه ابو عبد الله محمّد بن علی بن محمّد الجلابی

کان ولی القضاء والحکومة بواسط نیابة عن ابی العباس

احمد بن بختیار المنداٰئی وکان شیخاً فاضلاً عالماً سمع

اباه وابا الحسین محمّد بن محمّد بن مخلد الازدی وابا

علی اسمعیل بن احمد بن کمّاری القاضی وغیرهم

[1] کتاب ذیل ابن مغازلی را سمعانی ذکر کرده دن خود آنرا وانتخاب نموده ۱۲ گ

ازاں کرده مصطفی بن عبد الله القسطنطینی هم ذکر کرده چنانکه در کشف الظنون گفته

تواریخ واسط منها تاریخ ابی عبد الله محمد بن سعید بن الدبیثی الواسطی المتوفی سنة ٦٣٧

سبع وثلثین وستمائة والذیل علیه لابن الجلابی

سمعت منه الکثیر بواسط فی النوبتین جمیعاً وکنت
اُلازمه مدة مقامی بواسط وقرأت علیه الکثیر
بالاجازة له عن ابی غالب محمّد بن احمد بن بشران
النحوی الواسطی وکانت ولادته[1] ازین عبارت متعلق بجلالت
شان و رفعت مکان ابن مغازلی چند امر واضح و ظاهر می شود اول آنکه ابن مغازلی
فاضل بوده دوم آنکه ابن مغازلی عالم بوده برجال واسط سوم آنکه ابن مغازلی عالم بوده
بحدیث اهل واسط چهارم آنکه ابن مغازلی حریص بوده بر سماع حدیث وطلب آن پنجم
آنکه علامه سمعانی ذیل تاریخ واسط که تصنیف ابن مغازلی هست دیده و از آن انتخاب
فرموده ششم آنکه ابن مغازلی از ابو الحسن علی بن عبد الصمد الهاشمی و ابو بکر احمد بن
محمد الخطیب و ابو الحسن احمد بن المظفر العطار و غیرهم سماع حدیث فرموده هفتم آنکه
پسر ابن المغازلی برائے علامه سمعانی از پدر خود روایت احادیث نموده در شهر واسط
و از ینجا ثابت گردید که ابن مغازلی شیخ شیخ علامه سمعانی هست هشتم آنکه ابو القاسم
علی بن هراد و زیر از ابن المغازلی برائے علامه سمعانی روایت احادیث نموده در بغداد
و ازین معنی نیز ثابت میشود که علامه ابن مغازلی شیخ شیخ سمعانی است

---

[1] هکذا فی نسخة الانساب الموجودة عندنا فی المکتبة وفی لسان المیزان فی ترجمة محمد بن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی الواسطی ما لفظه: قال السمعانی ظاهره الصدق والامانة وهو صحیح السماع شیخ حسن المجالسة متودد مرتب الحدیث سألته عن مولده فقال سنة سبع وخمسین واربعمائة ومات فی رمضان سنة اثنتین واربعین وخمس مائة [illegible]

مع ...
از ...

و نیز علامه سمعانی در انساب فرموده

باب الكاف والميم كمارى بفتح الكاف والميم فى اخرها الراء بعد الالف هذه اللفظة يشبه النسبه وهو اسم لجد بعض العلماء وهو الطيب بن جعفر بن كمارى الواسطى الطحان يروى عن اسحق الحربى روى عنه احمد بن الطيب وهو ابوبكر احمد بن الطيب بن جعفر يعرف بابن كمارى الطحان سمع ابا محمد عبد الله بن عمر بن احمد بن على بن شوذب واباه والزعفرانى روى عنه ابوبكر محمد بن احمد بن نصر بن علان القاوشانى وابنه ابو الحسين محمد بن احمد وهو ابو الحسين محمد بن احمد بن الطيب بن كمارى حدث عن ابيه وعن بكر بن احمد بن محمى بن ابى القسم وغيرهم توفى سنه ۴۱۷ وكان فقيها عراقيا عدلا قراء الفقه على ابى بكر الرازى وابنه القاضى ابو اسمعيل بن محمد الفقيه المعدل ولى قضاء واسط سمع عبيد الله بن محمد

انساب سطر ۲
از ورق ۴۸۶ صفحه ۲ سطر ۲
تا ورق ۴۸۷ صفحه ۱ سطر ۹

بن اسد وابابكر احمد بن عبيد بن بيرى وابا عبد الله بن مهدى وابا الحسن بن

حرقة وابن دينار مولده سنة ٣٨٤ يوم الفطر ومات فى جمادى الاولى سنة ٤٦٨ وكان

ثقة قاله الامير ابن ماكولا قلت روى لى عن ابى على اسمعيل بن محمد بن احمد بن الطيب

بن جعفر بن كمارى القاضى ابو عبد الله محمد بن على بن محمد الجلالى بواسط ولم يحدثنا

عنه سواه وبنجار اقرية يقال لها كمارى منها ابو نصر الليث بن عبد الله بن عمرو بن

حفص الكمارى قال غنجار هو من قرية كمارى يروى عن الياس بن كدام النجارى روى عنه

ابو عمرو احمد بن محمد بن عمير المقرى وتوفى فى المحرم سنة ٣٣١

۴۸۶
مدح سمعانی از ابن نقطه
از علامه ذهبی ۸۱/۸

مدح سمعانی

عبقات انوار صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ تاج العلامة البارع الحافظ السمعانی گفته شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ

تذکرة الحفاظ قلمی ربع اول ورق ۷۸/۲ الی ۷۹/۲

الاسلام ابو سعید عبد الکریم بن الحافظ تاج الاسلام معین الدین ابی بکر محمد بن

العلامة المجتهد ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد

بن جعفر التمیمی السمعانی المروزی صاحب التصانیف ولد فی شعبان سنة

ست وخمسمائة وحمله والده الی نیسابور فی آخر سنة تسع فلحق بحضوره المعمر

عبد الغفار بن محمد الشیرازی وعبیدة بن محمد القشیری وعدة وحضر بمرو

وعبید بن محمد القشیری

وعلی ابی منصور محمد بن علی باقلة الکراعی فمات ابوه سنة عشر وتربی مع

اعمامه واهله وحفظ القرآن والفقه ثم حبب الیه هذا الشان وعنی به ورحل

الی الاقالیم النائیة وسمع من ابی عبد الله الفراوی وزاهر الشحامی وطبقتهما

بنیسابور والحسین بن عبد الملک الخلال وسعید بن ابی الرجاء وطبقتهما

باصبهان وابی بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری وطبقته ببغداد وعمر بن

ابراهیم العلوی بالکوفة وابی الفتح المصیصی بدمشق وببخارا وسمرقند وبلخ

وعمل المعجم فی عدة مجلدات وکان ذکیا فهما سریع الکتابة ملیحها درس

وافتی ووعظ واملی وکتب عمن دب ودرج وکان ثقة حافظا حجة واسع

– الرحلة عدلا دينا جميل السيرة حسن الصحبة كثير المحفوظ قال ابن النجار وسمعت
من يذكر ان عدة شيوخه سبعة الالف شيخ وهذا شئ لم يبلغه احد وكان
مليح التصانيف كثير الشئ والاسانيد لطيف المزاج ظريفا حافظا واسع الرحلة
ثقة صدوقا دينا سمع منه مشايخه واقرانه وحدث عنه جماعة قلت روى
عنه ولده عبد الرحيم مفتي مرو وابو القسم بن عساكر وابنه القاسم وعبد الوهاب
بن سكينة وعبد الغفار بن منينا وابو روح عبد المعز بن محمد الهروي وابو
الضوء شهاب الشذواني والافتخار عبد المطلب الحلبي وابو الفتح محمد بن محمد
الصائغ وخلق ذكر تصانيفه نقل اسماءها ابن النجار منها الذيل على تاريخ الخطيب
اربعمائة طاقة تاريخ مرو خمسمائة طاقة ادب الطلب مائة وخمسون طاقة الاسفار
عن الاسفار خمس وعشرون طاقة الاملاء والاستملاء خمس عشرة طاقة معجم البلدان
خمسون طاقة معجم الشيوخ ثمانون طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون طاقة الهداية
خمس عشرون طاقة عز العزلة سبعون طاقة الادب واستعمال الحسب خمس طاقات
المناسك ستون طاقة الدعوات اربعون طاقة الدعوات النبوية خمس عشرة
طاقة فضل اليدين خمس طاقات افانين البسابين خمس عشرة طاقة دخول الحمام خمس
عشرة طاقة صلاة التسبيح عشر طاقات التحايا ست طاقات تحفة العيد ثلاثون
طاقة فضل الديك خمس طاقات الرسائل والوسائل خمس عشرة طاقة صوم الايام
البيض خمس عشرة طاقة سلوة الاحباب خمس طاقات التحبير في المعجم الكبير

ط

فرط الغرام

ثلاثمائة طاقة قطر العوام الى الساكنى الشام خمس عشرة طاقة مقام العلماء بين
يدى الامراء احدى عشرة طاقة المساواة والمصافحة ثلاث عشرة طاقة ذكرى
حبيب رحل وبشرى مشيب نزل عشرون طاقة الليالى الخمسمائة مائتا طاقة فوائد المولد
مائة طاقة فضل الهر ثلاث طاقات وفيات المتاخرين خمس عشرة طاقة
الامالى ستون طاقة بحار بحور البخارى عشرون طاقة تقديم الجفان الى
الضيفان سبعون طاقة صلاة الضحى عشر طاقات الصدق فى الصداقة الربح فى
فى التجارة رفع الارتياب عن كتابة الكتاب اربع طاقات النزوع الى الاوطان خمس
وثلاثون طاقة تخفيف الصلاة فى طاقتين لقية المشتاق الى ساكن العراق اربع طاقات
من كنية ابو سعد ثلاثون طاقة فضائل الشام طاقتين فضل ياسين فى طاقتين
وقد ذهب ابو سعد الى بيت المقدس وزاره والنصارى يومئذ ولاته وذكر
فى كتابه التحبير تراجم شيوخه فافاد واجاد طالعته مات فى ربيع الاول سنة اثنتين
وستين وخمسمائة بمرو وله ست وخمسون سنة وتيز ذهبى در عبر فى خبر من غبر در وقائع سنة
اثنتين وستين وخمسمائة گفته والحافظ ابو سعد السمعانى تاج الاسلام عبد الكريم بن محمد بن
منصور المروزى محدث المشرق وصاحب التصانيف الكبيرة والرحلة الواسعة
عاش ستا وخمسين سنة سمع حضورا من السيورى وابى منصور الكراعى رحل بنفسه
وله ثلاث وعشرون سنة فسمع من الفراوى وطبقته بنيسابور وهراة وبغداد و
اصبهان ودمشق وله معجم شيوخه فى عشر مجلدات وكان حافظا ثقة

رخ

مكثرا واسع العلم كثير الفضائل ظريفا لطيفا متجملا نظيفا نبيلا شريفا توفي

في غرة ربيع الاول بمرو

مدرج کمال
از ذهبی

مدرج سمعانی

طبقات مدينة العلم جلد اول صفحه ١٥٦ تا ١٥٨

ونيز ذهبی در «عبر في خبر من غبر» در وقايع سنهٔ اثنتين وستّين وخمسمائة گفته: «الحافظ أبو سعد السمعاني تاج الإسلام عبد الكريم بن محمّد بن منصور المروزي، محدّث المشرق وصاحب التصانيف الكبيرة والرحلة الواسعة، عاش ستّاً وخمسين سنة، سمع حضوراً من السيوري وأبي منصور الكراعي، ورحل بنفسه وله ثلاث وعشرون سنة، فسمع من الفراوي وطبقته بنيسابور وهراة وبغداد وإصبهان ودمشق، وله معجم شيوخه في عشر مجلّدات، وكان حافظاً ثقةً مكثراً واسع العلم كثير الفضائل، ظريفاً لطيفاً متجمّلاً نظيفاً نبيلاً شريفاً، توفي في غرّة ربيع الأوّل بمرو».

اين صفحه تكرار شده در برگ ١٦ تايپ نشود

۵۶۷
مدح سمعانی
از ذهبی ۲۸۸

وعلامه ذهبی در کتاب خود دول الاسلام مدح سمعانی نموده چنانچه گفته وحافظ خراسان ابوسعد عبد الکریم .. (دول الاسلام ذهبی ص ۳۳۳ سطر ۱۵ الی سطر ۱۴)

۱ کرغ

بن محمد بن منصور السمعانی المروزی وله ست وخمسون سنة وله تصانیف جمة

مدح سمعانی
از سبکی

طبقات الشافعیه سبکی ورق ۱۲۲ ا صلب سطر ۳۰ الی ورق ۱۲۵ ا صلب سطر ۱۹ م خ

وعلامه سبکی در کتاب خود طبقات الشافعیه بکمال مدح و ثنای سمعانی فرموده: عبد الكريم بن محمد بن منصور بن محمد

بن عبد الجبار الحافظ أبو سعد ابن الإمام أبي بكر ابن الإمام أبي المظفر ابن الإمام أبي المنصور ابن السمعاني

تاج الإسلام ابن تاج الإسلام محدث المشرق وصاحب التصانيف المفيدة الممتعة والرياسة (محدث)

والسؤدد والأصالة، قال محمود الخوارزمي: بيته أرفع بيت في بلاد الإسلام وأعظمه وأقدمه

في العلوم الشرعية والأمور الدينية، قال: وأسلاف هذا البيت وأخلافه قدوة العلماء وأسوة الفضلاء،

الإمامة مرفوعة إليهم، والرياسة موقوفة عليهم، تقدموا على أئمة زمانهم في الآفاق بلا استحقاق،

وتراسوا عليهم بالفضل والفقه لا بالبذل والوقاحة، انتهى. ولد في الحادي والعشرين من شعبان (ولد)

سنة ست وخمسمائة بمرو، وحمله والده الإمام أبو بكر إلى نيسابور سنة تسع، وأحضره السماع

على عبد الغافر الشيروي وأبي العلاء عبيد بن محمد القشيري وجماعة، وكان

قد أحضره بمرو على أبي منصور محمد بن علي الكراعي وغيره، ثم مات أبوه سنة

عشر، وأوصى إلى الإمام إبراهيم المروروذي صاحب التعليقة، فتفقه عليه سعد،

وتهذب بأخلاقه، وترقى بين أعمامه وأهله، فلما راهق أقبل على القرآن و

الفقه، وعلى بالحديث والسماع، واتسعت رحلته، فعمت بلاد خراسان و

إصبهان وما وراء النهر والعراق والحجاز والشام وطبرستان، وزار بيت المقدس

وهو بأيدي النصارى وحج مرتين سمع بنفسه من الفراوي وزاهر الشحامي وهبة الله السيدي
وتميم الجرجاني وعبد الجبار الخواري وإسماعيل بن محمد ابن الفضل الحافظ وعبد المنعم بن القشيري
وأبي بكر بن محمد بن عبد الباقي الأنصاري وعبد الرحمان ابن محمد الشيباني القزاز وخلائق يطول
سردهم وألف معجم البلدان التي سمع بها وعاد إلى وطنه مرو سنة ثمان وثلاثين فتزوج
وولد له أبو المظفر عبد الرحيم فرحل به نيسابور ونواحيها وهراة ونواحيها وبلخ وسمرقند
وبخارا وخرج له معجماً ثم عاد به إلى مرو وألقى عصا السفر بعد ما شق الأرض شقاً
وأقبل على التصنيف والإملاء والوعظ والتدريس قال ابن النجار وسمعت من يذكر أن
عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ وهذا شيء لم يبلغه أحد سمع منه جماعة من مشايخه
وأقرانه وروى عنه الحافظ الأكبر أبو القاسم ابن عساكر وابنه القاسم بن عساكر
وأبو أحمد ابن سكينة وعبد العزيز بن مينا وأبو روح عبد العزيز الهروي وابنه
أبو المظفر عبد الرحيم السمعاني ويوسف بن المبارك الخفاف وآخرون عاد بعدما
دوخ الأرض سفراً إلى بلده مرو وأقام مشتغلاً بالجمع والتصنيف والتحديث والتدريس
بالمدرسة العميدية ونشر العلم إلى أن توفي إماماً من أئمة المسلمين في كثير من العلوم
أسمعه الحديث على اختلاف فنونه من تصانيف الذيل في أربعمائة طاقة تاريخ
مرو كتب منه خمسمائة طاقة طراز الذهب في أدب الطلب مائة وخمسون
طاقة الإسفار عن الأسفار خمسة وعشرون طاقة الإملاء والاستملاء خمسة
عشر طاقة التذكرة والتبصرة مائة وخمسون طاقة معجم البلدان خمسون طاقة

معجم الشيوخ ثمانون طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون طاقة التحف والهدايا خمس

وعشرون طاقة عن العزلة سبعون طاقة الأجب في استعمال الحسب خمس طاقات

المناسك ستون طاقة الدعوات الكبيرة أربعون طاقة الدعوات المروية عن الحضرة

النبوية خمس عشرة الحث على غسل اليد خمس طاقات أفانين البساتين خمس عشرة

دخول الحمام خمس عشرة طاقة وكان هذب فيه كتاب أبي بكر في دخول الحمام

فضايل صلوة التسبيح عشر طاقات التحبير في معجم الكبير ثلثماية طاقة الأنساب ثلاثماية

وخمسون طاقة الأمالي ستون طاقة صلاة الصبح عشر طاقة المساوات والمصافحة

مقام العلماء بين يدي الأمراء لقية المشتاق إلى ساكني العراق سلوة الأحباب ورحمة

الأصحاب الإخطار في ركوب البحار الفروع إلى الأوطان صوم الأيام البيض تحفة العيد الصديق

الهدايا والتحايا الرسايل والوسايل لم تكمل فضايل الديك ذكرى حبيب فوحل وطبشرى

مشيب يترك كتاب الحلاوة فضايل الهرة الهريسة تاريخ الوفاة للمتأخرين من الرواة سبعة

بخور البخاري تقديم الجفان إلى الضيفان الصدق في الصداقة الربح والخسارة في

الكسب والتجارة الارتياب عن كتابة الكتاب حث الإمام على تخفيف الصلاة مع

الإتمام فرط الغرام إلى ساكني الشام السد والعدل من الكتبي بأبي سعد فضايل

سورة يس فضائل الشام وغير ذلك من التصانيف والتخاريج لك يجب ذكره

صاحب ورفيقه الحافظ الكبير أبو القاسم ابن عساكر وأثنى عليه وقال هو

الآن شيخ خراسان غير مدافع عن صدق ومعرفة وكثرة سماع للآخر

ثمانون

ليس بشرى

ينزل

أو كتب مصنفه والله يبقيه لفشر السنة ويوفقه لاعمال اهل الجنة توفي الحافظ ابو سعد في الثلث الاخر من ليلة غرة ربيع الاول سنة اثنين وستين وخمسمائة بمدينة مرو ودفن بسنجدان مقبرة مرو رحمه الله ورضي عنا وعنه ».

وعلامه یافعی درکتاب خود مرآة الجنان در وقایع سنه اثنتین وستین وخمسمائه گفته و مراة الجنان قلمی ورق ۲۰۰ صفحه ۲ سطر ۱۹ و صفحه ۲ سطر ۱ الی ۳

فیها الامام تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور
بن محمد بن التمیمی السمعانی المروزی الفقیه الشافعی ذکر الشیخ عز الدین ابو
الحسن علی بن اثیر الجزری فی مختصره فقال ابو سعد واسطة عقد
البیت السمعانی وعینهم الباصرة ویدهم الناصرة انتهت ریاستهم وبه کملت
سیارتهم رحل فی طلب العلم والحدیث الی شرق الارض وغربها وشمالها
وجنوبها والی ما وراء النهر وسائر بلاد خراسان مرات وقومس و الی
الری واصبهان وهمدان وبلاد الجبال والعراق والحجاز والموصل و
الجزیرة والشام وغیرها من البلاد التی یطول ذکرها ویتعذر حصرها
ولقی العلماء وجالسهم واخذ عنهم واقتدی بافعالهم الجمیلة و اثارهم
الحمیدة وروی عنهم وکانت عدة شیوخه تزید علی اربعة
الاف شیخ وکان حافظا ثقة مکثرا واسع العلم کثیر الفضائل ظریفا لطیفا
مبجلا نظیفا نبیلا شریفا وصنف التصانیف الحسنة الغزیرة الفایزة من
ذلک تذییل تاریخ بغداد الذی صنفه الفاضل ابو بکر

الخطيب ونحو خمسة عشر مجلدا وتاريخ مرو يزيل على عشرين

مجلدا والانساب نحو ثمانى مجلدات وهو الذى اختصره الشيخ عز

الدين المذكور واستدرك عليه مختصره فى ثلاث مجلدات

وكانت ولادة ابى سعد يوم الاثنين الحادى بالعشرين من

شعبان سنة ست وخمسمائة وكان ابوه اماما فاضلا مناظرا

فقيها محدثا حافظا شافعيا وله عدة تصانيف وشعر غسله

قبل موته واملاء لم يسبق الى مثله وتوفى ابوه المذكور وقت

فراغ الناس من صلوة الجمعة ثانى عشر سنة عشر وخمسمائة

وتقی الدین ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات شافعیه گفته عبد الکریم بن محمد طبقات اسدی ورق ۸۹ ص ۲ سطر ۱۸/۲۸ ورق ۹۹ ص ۱ سطر ۳/۱

بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر الحافظ الکبیر

الامام الشهیر احد الاعلام من الشافعیة والمحدثین تاج الاسلام ابو سعد

بن الامام تاج الاسلام معین الدین ابی بکر بن الامام المجتهد ابی المظفر

التمیمی السمعانی المروزی صاحب التصانیف الکثیرة والفواید الغزیرة ولد

فی شعبان سنة ست وخمسمایة وسمع الکثیر ورحل الی البلدان وعمل

معجما فی عشر مجلدات کبار قال ابن النجار سمعت من یذکر ان عدد شیوخه

سبعة الاف شیخ وهذا شیء لم یبلغه احد قال وکان ظریفا حافظا واسع

الرحله ثقة صدوقا دینا جمیل السیرة ملیح التصانیف وسرد ابن النجار

تصانیفه وذکر انه وجدها بخطه فمنها الذیل علی تاریخ الخطیب اربعمایة

طاقة تاریخ مرو خمسمایه طاقة الانساب ثلثمایه وخمسون طاقة طراز الذهب

فی ادب الطلب مایة وخمسون طاقة تحفة المسافر مایة وخمسون طاقة عز

العزله سبعون طاقة المناسک ستون طاقة التحبیر فی المعجم الکبیر ثلثمایة

طاقة الامالی الخمسمایة مایتا طاقة وسرد تصانیفه قال الذهبی و یقع

لى ان الطاقه نصف كراس توفى فى غرة ربيع الاول سنة اثنين وستين

وخمس مائة

صح سمعانی از ...

و تقی الدین ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات شافعیه گفته محمد بن منصور

طبقات شافعیه اسدی ورق ۱۲۷ ص ۲ سطر ۲۷ و ورق ۱۷۰ ص ۱ سطر ۱۳

بن محمد الامام تاج الاسلام ابو بکر بن ابی المظفر التمیمی السمعانی المروزی

والد الامام ابی سعد صاحب الانساب والذیل کان فقیها محدثا حافظا

ادیبا ناظما ناثرا واعظا مبرزا فی الاحادیث جامعاً لاشتات العلوم قال

ابن الصلاح املی اثنین واربعین املاءً فی ثلاث مجلدات لم یسبق فیها

علماءنا الی مثلها قال عبد الغافر فی الذیل هو الامام ابن الامام بن الامام

ووالد الامام شاب نشا فی عبادة الله تعالی وفی التحصیل من صباه حتی ارضی

اباه حظی من الادب والعربیه وتمیز فیهما نظماً ونثراً باعلا المراتب ثم

برع فی الفقه مستدرا اخلافه من ابیه بالغا فی المذهب والخلاف اقصی

مرامیه وزاد علی اقرانه واهل عصره بالتبحر فی علم الحدیث ومعرفة الرجال

والاسانید وحفظ المتون وجمعت فیه الخلال الجمیلة من الانصاف

والتواضع والتودد واطال فی وصفه کثیراً وذکره ولده فی الذیل وقال املی

بجامع مرو مایة واربعین مجلسا فی غایة الحسن والفواید کل من رآها

اعترف بانه لم یسبق الی مثلها وصنف فی الحدیث تصانیف کثیرة ولد

سنة ست وستين واربعماية توفى بمرو فى صفر سنة عشر وخمسمايه عن

ثلاث واربعين سنة وله شعر كثير قيل انه غسله قبل موته وان الذى

ينسب اليه ما كان محفوظا عنه نقل عنه فى الروضة فى موضع واحد فى

كتاب الجزيه فقال انه نص على ان الحمام النساء من غير حاجة مكروه

وصححه النووى بعد ان نقل فى الاصل عن ابى هريرة انه حرام

وعلامه ابن اثیر در کتاب خود کامل در وقایع سنة ثلث وسبعين وخمسمائة گفته

کامل ابن اثیر جزء یازدهم صفحه ۱۳۳ سطر ۲۷ و صفحه ۱۳۵ سطر ۱/۳

وفی هذه السنة توفی عبد الكريم بن محمد بن منصور ابو سعيد بن

ابی المظفر السمعانی المروزی الفقيه الشافعی وكان مكثرا من سماع

الحديث سافر فی طلبه وسمع منه ما لم يسمعه غيره ورحل الی ماوراء النهر

وخراسان دفعات ودخل الی بلد الجبل واصفهان والعراق والموصل

والجزيرة والشام وغير ذلك من البلاد وله التصانيف المشهورة منها

ذيل تاريخ بغداد وتاريخ مدينة مرو وكتاب النسب وغير ذلك

احسن فيها ما شاء وقد جمع مشيخته فزادت عدتهم على اربعة آلاف

شيخ وقد ذكره ابو الفرج بن الجوزی فقطعه فمن جملة قوله فيه انه كان

يأخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الی فوق نهر عيسى فيقول حدثنی

فلان بما وراء النهر وهذا بارد جدا فان الرجل سافر الی ماوراء

النهر حقا وسمع فی عامة بلاده من عامة شيوخه فای حاجة به الی

هذا التدليس البارد وانما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی

وله اسوة بغيره فان ابن الجوزی لم يبق على احد الا مكسرو الحنابلة

معاسمعان ۱۲۷
از اسنوی

طبقات الشافعیه اسنوی ص ورق ۱۹۱ ص ۱۹۲ ج ۲

وعلامه اسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو سعد عبد الکریم السمعانی بن بکر محمد بن ابی المظفر منصور السمعانی الملقب تاج الاسلام سبق ذکره جده ابی المظفر فی الاسماء الا[صلیة]

کان المذکور اماماً عالماً فقیهاً محدثاً ادیباً جمیل السیرة لطیف المزاج کثیر الاسانید وله بمرو فی

یوم الاثنین الحادی والعشرین من شعبان سنة ست وخمسمائة فسمعه ابوه ببلده و

نیسابور ثم مات ابوه وعمره نحو اربع سنین فنشا بین اهله وبنی عمه واقبل علی الاشتغال

فسمع الکثیر وطاف الاقلیم قال ابن النجار سمعته مرة یذکر ان عدد شیوخه سبعة الآف شیخ

ولم یتفق ذلک لاحد ودرس بالمدرسة العمیدیة وصنف التصانیف الکثیرة المفیدة الکبار

مع کونه لم یعمر منها الانساب نحو ثمان مجلدات وتاریخ مرو یزید علی عشرین مجلداً وکتاب

الذیل علی تاریخ الخطیب لبغداد نحو خمسة عشر مجلداً ومنها معجم شیوخه المشتمل علی العدة

المتقدمة وروی عنه جماعة ومات بمرو غرة ربیع الاول سنة اثنین وستین وخمسمائة

ذکره ابن خلکان

جمیل جمیل الاسانید

ما سمعان
از سیوطی

طبقات الحفاظ سیوطی ج ۲ ص ۱۵/۹ ۱ ع

وجلال الدين السيوطى در طبقات الحفاظ گفته ۱۲ ابو سعيد السمعانى الحافظ البارع العلامة تاج الاسلام عبد الكريم بن الحافظ معين الدين ابى بكر محمد بن العلامة المجتهد ابى المظفر منصور المروزى ولد سنة ۵۰۶ فى شعبان وعنى بهذا الشان ورحل الى الاقاليم وسمع من ابى عبد الله الفراوى وزاهر الشحامى والطبقة وبلغت شيوخه سبعة الاف شيخ وصنف الذيل على تاريخ الخطيب تاريخ مرو ادب الطلب الاملى والاستملى معجم الشيوخ ومعجم البلدان الدعوات صلاة التسبيح المناسك الامالى الانساب فضل الشام من كنيته ابو سعد وغير ذلك مات فى جمادى الاول سنة ۵۶۲ ص ۵۲۵

منقول ...

مدح سیوطی
از
نورسافر

ونیز علامه در کتاب خود نورسافر فرموده وفی یوم الجمعة وقت العصر نورسافر نصف اول ورق ص ۳۸/۱ سطر ۲ الی ص ۳۹/۲ سطر ۹

تاسع عشر جمادی الاولی سنة احدی عشرة توفی الشیخ العلامة الحافظ ابو

الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین ابی بکر بن محمد بن ابی بکر بن عثمان

بن محمد بن محمد بن خضر بن ایوب بن محمد بن الشیخ الهمام الخضیری السیوطی المصری

الشافعی وصلی علیه بجامع الافاریقی تحت القلعة ودفن بشرقی باب القرافة ومرض

ثلاثة ایام والخضیری نسبة الی محلة الخضیریة ببغداد ووجد بخطه رحمه الله انه

سمع من ثیق به انه سمع والده یذکر ان جده الاعلی کان اعجمیا او من الشرق

فلا یبعد ان النسبة الی المحلة المذکورة وامه ام ولد ترکیة وکان مولده بعد المغرب

لیلة الاحد مستهل رجب سنة تسع واربعین وثمانمائة بالقاهرة وکان یلقب

بابن الکتب لان اباه کان من اهل العلم واحتاج الی مطالعة کتاب فامر امه ان تاتیه

بالکتاب من بین کتبه فذهبت لیاتی به ففاجاها المخاض وهی بین الکتب فوضعته

ثم وسماه والده بعد الاسبوع عبد الرحمن ولقبه جلال الدین وکناه شیخه قاضی

القضاة عز الدین احمد بن ابراهیم الکنانی لما عرض علیه وقال له ما کنیتک فقال

لا کنیة لی فقال ابو الفضل وکتبه بخطه وتوفی وتوفی والده لیلة الاثنین خامس

صفر سنة خمس وستين وثمانمائة وجعل الشيخ كمال الدين بن الهمام وصيا عليه

فلحظه بنظره ودعائه وختم القرآن وسنه دون الثمان سنين ثم حفظ عمدة الاحكام

ومنهاج النوى والفية ابن مالك ومنهاج البيضاوى وعرضها وهو دون البلوغ

على مشائخ عصره واحضره والده وعمره ثلاث سنين مجلس شيخ الاسلام بن

حجر مرة واحدة وحضر وهو صغير مجلس الشيخ المحدث زين الدين رضوان

العقبى ودرس الشيخ سراج الدين عمر الوردى ثم اشتغل بالعلم على عدة مشايخ

وحج سنة تسع وستين وثمانمائة وشرب ماء زمزم لامور منها ان يصل فى الفقه

الى رتبة الشيخ البلقينى وفى الحديث الى رتبة الحافظ ابن حجر ووصلت مصنفاته

نحو الستمائة مصنفا سوى مارجع عنه وغسله وولى المشيخة فى مواضع متعددة من

القاهرة ثم انه زهد فى جميع ذلك وانقطع الى الله بالروضة وكانت له كرامات و

عظم غالبها بعد وفاته وحكى الشيخ العلامة زكريا ابن الشيخ العلامة محمد المحلى

الشافعى انه عرض له مهم فى بعض اوقاته قال فسالته ان يكتب الى بعض تلامذته

بالوصية على فامتنع واطلعنى على ورقة بخطه وفيها انه اجتمع بالنبى صلى الله عليه وسلم

فى اليقظة مرات تزيد على سبعين مرة وقال له كلاما حاصله ان من كان بهذه

المثابة لا يحتاج الى مدد واعانة من احد رحمه الله وحكى عنه انه قال رايت فى

المنام كانى بين يدى النبى صلى الله عليه وسلم فذكرت له كتابا شرعت فى

تاليفه فى الحديث وهو جمع الجوامع فقلت له اقرأ عليكم شيأ منه فقال لى هات

يا شيخ الحديث قال هذه البشرى عندى اعظم من الدنيا بحذافيرها ومن شعره

مضمناً لمصراع من البردة وهو ما كتب به الى الحافظ السخاوى متحاملاً

عليه ومعرضا به قل للسخاوى ان تعروك مشكلة ❊ علمى كبحر من الامواج ملتطم

والحافظ الديمى غيث لمحذ ❊ غرفا من البحر او رشفا من الديم ❊ قال بعض الفضلاء

والحق كلا من الثلاثة كان فردًا فى فنه مع المشاركة فى غيره فالسخاوى تفرد بمعرفة

علل الحديث والديمى باسماء الرجال والسيوطى بحفظ المتن والله اعلم واسيوط

مدينة فى غربى النيل من نواحى الصعيد فى مستوى كثيرة الخيرات عجيبة المتنزهات

وعجائب عماراتها وسورها مما لا يذكر ولما صورت الدنيا للرشيد لم يستحسن غير كورة

اسيوط لكثرة ما بها من الخيرات والمتنزهات ومن عجائبها ان بها الف فرات

ينشر ماءها فى جميعها وانكان لاستوى سطح ارضها ويصير الماء فى اقطارها

قاله القزوينى

الزمان

مدينة العلوم از نيق قلمى ورق ٤٩
٤٢

وعلامه از نيقى در مدينة العلوم گفته ومن التواريخ تاريخ ابو سعيد السمعانى وهو تاج الاسلام ابو سعيد عبد الكريم بن ابى بكر بن محمد بن ابى المظفر المنصور السمعانى المروزى الفقيه الشافعى رحل فى طلب العلم والحديث الى اقطار الارض وسافر الى ماوراء النهر وخراسان وغير ذلك من البلاد وصنف التصانيف الحسنة منها ذيل تاريخ بغداد لابى بكر بن الخطيب نحو خمسة عشر مجلدا وتاريخ مرو يزيد على عشرين مجلد او كتاب الانساب نحو ثمان مجلدات ولد ابو سعيد يوم الاثنين الحادى والعشرين من شعبان سنة ست وخمسمائة وتوفى بمرو فى ليلة غرة اثنين وسبعين وخمسمائة وكان ابوه وجده ايضا من الفضلاء والعلماء

ظ منها

حرم كمال
از ازنيقى

مرحوم سمعانی
از ابو الفداء

کتاب المختصر ص ۲۷ سطر ۱۶/۲۹
ینات تنبیه ص ۲۲۳ سطر ۱/۱۷

وابو الفدا در کتاب المختصر در وقایع همین سنه گفته عبد الکریم ابو سعید بن محمد بن منصور بن
ابی بکر المظفر السمعانی المروزی الفقیه الشافعی وکان مکثرا من سماع الحدیث سافر
فی طلبه الی ماوراء النهر وسمع منه مالم یسمعه غیره وله التصانیف الحسنه المشهورة
منها ذیل تاریخ بغداد وتاریخ مدینة مرو وکتاب الانساب فی ثمان مجلدات
وقد اختصر کتاب الانساب المذکور الشیخ عز الدین علی بن الاثیر فی ثلثة
مجلدات والمختصر المذکور هو الموجود فی ایدی الناس والاصل قلیل الوجود
وله غیر ذلک وقد جمع مشیخته فزادت عدتهم علی اربعة آلاف شیخ وقد ذکره
ابو الفرج ابن الجوزی فاد قم فیه فمن جملة قوله فیه انه کان یاخذ الشیخ ببغداد
ویعبر به الی فوق نهر عیسی ویقول حدثنی فلان بماوراء النهر هذا بارد جداً
لان السمعانی المذکور سافر الی ماوراء النهر حقاً فای حاجة به الی هذا التدلیس
وانما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی وله اسوة بغیره فان ابن الجوزی
لم یبق علی احد غیر الحنابلة وکانت ولادة ابی سعید السمعانی المذکور فی
شعبان سنة ست وخمسمائة وکان ابوه وجده فاضلین والسمعانی منسوب الی
سمعان وهو بطن من تمیم

مدح سمعانی
از ابن الوردی

وعلامه شیخ زین الدین عمر الشهیر بابن الوردی در کتاب خود تتمة المختصر فی اخبار البشر کمال مدح وثنا بسمعانی نموده. تتمة المختصر جلد دوم طبع بولاق ص۱۴۳ سطر ۱۰/۲

چنانچه در احوال سنه ۵۶۳ گفته وفیها توفی عبد الکریم أبو سعد محمد بن المنصور بن أبی بکر المظفر

السمعانی الفقیه المروزی الشافعی مکثر من سماع الحدیث سافر فی طلبه الی بلاد یطول ذکرها

تزید شیوخه علی أربعة آلاف وله کتاب الانساب ثمانیة مجلدات وذیل تاریخ مرو

وکان ابن الجوزی یقول انه کان یأخذ الشیخ ببغداد ویعبر به الی مافوق نهر عیسی ویقول

حدثنی فلان بما وراء النهر وهذا بارد فأی حاجة للسمعانی الی هذا التدلیس وقد سافر

الی ماوراء النهر وذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی فابن الجوزی لم یبق علی أحد غیر الحنابلة

ومولد السمعانی فی شعبان سنة ست وخمسمائة وهو امام بن امام بن امام أبو امام فان ابنه

أبا المظفر عبد الرحیم کان رحلة أیضا ونسبته ایضا الی سمعان بطن من تمیم

مدح سمعانی
از دیاربکری

و علامه شیخ حسین بن محمد ابن الحسن الدیاربکری در کتاب خود تاریخ الخمیس گفته وفی سنة اثنتین وستین وخمسمائة مات حافظ خراسان أبو سعید عبد الکریم ابن محمد بن منصور السمعانی المروزی وله ست وخمسون سنة وله تصانیف جمة

تاریخ خمیس جلد دوم طبع مصر ص ۳۶۶ سطر ۱۳/۱۲

سمعانی ۱۲۶

ومیرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در کتاب خود تراجم الحفاظ در ترجمه محمد بن منصور تراجم الحفاظ ۲۲۳ سطر ۱۵ / الی صفحه ۲۲۸ سطر ۱۱

سمعانی گفته محمد بن منصور التمیمی المروزی ابوبکر السمعانی احد الائمة وهو والد

الامام ابی سعد عبد الکریم مولف کتاب الانساب ذکره فی نسبة السمعانی

قلت قد اطلنا فی هذه الترجمة وذکرنا فی ضمن ترجمة ابی بکر محمد بن منصور

السمعانی کل من ذکره ابو سعد السمعانی من اهل بیته فی هذه النسبة ولم یبق

منهم سوی ابی سعد نفسه وهو واسطة عقد بیت السمعانی فاحببنا

ان نذکره فی ذیل ترجمة ابیه فنقول هو الامام الحافظ الرحال الجوال الخطیب

الواعظ تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر

منصور بن ابی منصور محمد بن عبد الجبار التمیمی السمعانی المروزی

ولد یوم الاثنین الحادی والعشرین من شعبان سنة ست وخمس مائة

بمرو واحضره والده فی صفره علی ابی منصور محمد بن علی الکراعی وغیره

ثم حمله الی نیسابور سنة تسع واحضره السماع علی ابی بکر عبد الغفار

بن محمد الشیروئی وابی العلاء عبید بن محمد القشیری وجماعة ثم

مات ابوه فی سنة عشر کما مر واوصی به الی الامام ابی اسحاق ابراهیم

بن احمد المروردى صاحب التعليقة فى مذهب الشافعى

فتفقه ابو سعد عليه وتهذب باخلاقه فلما راهق اقبل على

القرآن والفقه وعنى بالحديث والسماع واتسعت رحلته فعمت بلاد خراسان

وما وراء النهر وخوارزم وطبرستان وقومس والرى واصبهان وهمدان

والجبال والعراق والحجاز والشام والجزيرة وجرشين وزار بيت المقدس

وهو بايدى النصارى فسمع بهذه البلاد خلقا كثيرا واجاز له جماعة كثيرة

ولنذكر هنا نفرا من مشاهير شيوخه بالسماع فمنهم من اهل مرو شيخاه في السماع والاجازة فاما شيوخه مجان

عماه ابو محمد الحسن بن منصور وابو القاسم احمد بن منصور وابو

المعالى عبد الله بن احمد الحلوانى الحافظ وابو طاهر محمد بن محمد بن عبد الله

السنجى الحافظ وابو عبد الله محمد بن الحسين الزاغولى الحافظ وابو منصور

محمد بن على الكراعى مسند مرو وابو الفتح محمد بن النعمان البالقانى احد

اعيان الحنفيه وابو المظفر منصور بن محمد بن منصور الواعظ وابو يعقوب

يوسف بن ابى سهل الهلجانى الصوفى وابو الفتح محمد بن عبد الرحمن

الكشميهنى الصوفى وابو بكر محمد بن عبد الرحمن النجارى ثم المروزى

الصفار وابو المظفر منصور بن محمد بن على الطالقانى نزيل مرو وابو الفضل

عبد الرحمن بن محمد بن اميرويه الكرمانى نزيل مرو وابو الغنائم اسمعيل

بن محمد الموسوى وابو حفص عمر بن محمد الفرغولى وابو النصر محمد بن

والوعبد الله محمد بن يوسف الفاشاني وابو النجم بدر بن عبد الله الشيحي وابو عبد الله

الحمدوي محمد بن محمد بن ابي وزر الجوباني وابو الفتح محمد بن عبد الرحمن

والوعبد الله محمد بن فرخ الحفصوي وابو الحسن علي بن عبد الله الجنافي

وابو الفضل محمد بن احمد بن محمد بن حفص الماهياني وابنه ابو محمد عبد

الرحمن بن محمد الماهياني وابو بشر مصعب بن عبد الرزاق المصعبي بن

ابو عبد الله محمد بن ابي القاسم الغولقاني وابو منصور الطيب بن ابي سعيد

اليسارقاني وابو بكر محمد بن احمد بن الحسين الخرقي وابو حفص عمر بن

محمد بن علي البرموي وابو عبد الله محمد بن احمد بن الحسين الجيحي

وابو عبد الله محمد بن اسماعيل الساسياني وابو محمد عبد الرحمن بن

علي النعيمي وابو المحاسن عبد الله بن سعيد الحمقري وابو الحسن

علي بن محمد البشتي وابو عبد الله محمد بن احمد بن علي الخشاهي

وابو المظفر منصور بن محمد المسعودي ويتيق بن محمد بن عبد الرزاق

الماخواني وابو عبد الله محمد بن ابي بكر الطيان وابو جعفر محمد بن خليل

السلال وابو حفص عمر بن محمد الرفاء وابو عبد الله محمد بن احمد بن

عبد الله بن منصور النوقي ومن اهل مرو الرود وابو اسحاق ابراهيم

بن احمد المروروذي وابو محمد عبد الرحمن بن عبد الله

البنهي ومن اهل هراة حافظها ابو النصر عبد الرحمن بن عبد الجبار

القاضي ومسندها تميم بن سعيد الجرجاني نزيل هراة ومسند خراسان
ابو الفتح نصر بن سيار الحنفي ومسند الآفاق ابو الوقت عبد الاول بن
عيسى بن شعيب السجزي ثم الهروي وابو بكر احمد بن محمد بن اشلر
الجزجروي الزاهد وابو القاسم الجنيد بن محمد القائني ثم الهروي الزاهد
شيخ الطريقة وابو المحاسن مسعود بن محمد بن غانم الاديب احد
اعيان الحنفية وابو الفضل زياد بن علي بن الموفق الزيادي الملقب
بزين الحرمين واخوه ابو المحاسن اسعد بن علي بن الموفق وابو نصر
عبد الرحمن بن محمد الخطيبي البوشنجي الجزجروي وابو سعيد اسماعيل
بن عبد الواحد البوشنجي الجزجروي وابو مطيع احمد بن محمد الحنفي
وابو المحاسن اسماعيل بن علي المالبني الحنفي وابو المظفر محمد بن محمد بن
احمد الصابري الواعظ وابو القاسم عبد الملك بن عبد الله الكروخي وابو
عمرو عثمان بن محمد البغوي وابو الفتح جعفر بن ابي طالب القائني ثم الهروي
ومن اهل سجستان ابو جعفر حنبل بن علي السجزي سمع منه بمرو وهراة
ومن اهل كرمان ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بن الحافظ ابي صالح احمد
بن عبد الملك المؤذن والحافظ ابو صالح نيسابوري وحفيده ابو عبد الله
هذا ولد بكرمان ونشأ بها ومن اهل طبس ابو المحاسن عبد الرزاق
بن محمد الحافظ ومن اهل طوس ابو سعد محمد بن احمد الخليلي

النوقاني الحافظ وابو عبد الله محمد بن المنتصر النوقاني الزاهد وابو الفتح

محمد بن الفضل الماريشكي احد اعيان الشافعية وابو بكر عبد الواحد

بن شيخ الطريقة ابي علي الفضل بن محمد الفارمدي وابو البدر حسان

بن كامل ومن اهل جوين ابو الحسن علي بن محمد بن حموية الصوفي و

من اهل نيسابور حافظها وصاحب تاريخها ابو الحسن عبد الغافر

بن اسماعيل الفارسي ثم النيسابوري وابنه احمد بن عبد الغافر

ومسند العصر ابو عبد الله محمد بن الفضل [7] وابنته شريفة بنت محمد

[7] الفراوي ثم النيسابوري وابنه ابو البركات عبد الله بن محمد بن الفضل

بن الفضل ومسند خراسان ابو بكر عبد الغفار بن محمد بن الحسين

الشيروئي الجنابذي ثم النيسابوري ومسند الزمان ابو بكر وجيه

بن طاهر الشحامي واخوه مسند الوقت ابو القاسم زاهر بن طاهر

الشحامي وابنه ابو منصور عبد الخالق بن زاهر بن طاهر والمسندة

المعمرة ام الخير فاطمة بنت علي الزعبلية البغدادية نزيلة نيسابور

وابو المظفر عبد المنعم بن الاستاذ ابي القاسم عبد الكريم بن هوازن

القشيري وابن اخيه ابو الاسعد هبة الرحمن عبد الواحد بن

عبد الكريم وابو سعد سعيد بن ابي الفضل احمد بن محمد الميداني

الاديب وابو عبد الرحمن احمد بن الحسن الكاتب وابو القاسم

محمود بن اسماعيل الطريثيثي احد اعيان الشافعية وابو القاسم ناصر

بن سلمان بن ناصر الانصاري من اعيان الشافعية ايضا وابو
العلا عبيد بن محمد القشيري وابو نصر عبد الرحمن بن احمد
بن سهل السراج وابو بكر احمد بن محمد الفوشنجي ثم النيسابوري
وابو محمد هبة الله بن سهل البسطامي ثم النيسابوري ابو المعالي
عبد الملك بن عمر الراويزي وعبد الوهاب بن الشاه الشاذباخي وابو
الفتوح عبد الله بن علي بن سهل الخركوشي وابو طالب علي بن عبد الرحمن
الكنجرودي وابو القاسم عبد الرحمن بن عبيد الصمد الاكاف وابو حفص
عمر بن احمد بن منصور الصفار وابو بكر محمد بن محمود الجوهري
وصاعد بن الحسن الصاعدي ومن اهل بيهق ابو محمد عبد الجبار
بن محمد الخواري ومن اهل اسفرائن ابو الفتوح محمد بن الفضل
الصوفي الزاهد وابو يعقوب يوسف بن ابراهيم التوثي وابو عبد الله
محمد بن علي وابو السعادات محمد بن محمد الرسولي البغدادي نزيل
اسفرائن ومن اهل خواف ابو المعالي مسعود بن ابي المظفر احمد بن
محمد اعيان الشافعية ومن اهل نسا ابو بكر عبيد الله بن ابراهيم
التفتازاني واخوه ابو ابراهيم محمد بن ابراهيم ومن اهل ابيورد ابو
المحاسن عبد الرحيم بن عبد الله البزاز ومن ميهنة ابو بكر محمد بن
احمد الخطيب ومن اهل سرخس ابو بكر محمد بن الحسن الزندخاني

(12)

خاله وابو نصر محمد بن محمود الشجاعي الزاهد المعروف بسرلا

مرد وابو محمد الفضل بن محمد الزيادي احد اعيان الشافعية

وابو القاسم صاعد بن محمد بن الحسين السهلوي الزاهد واخواه

ابو يعقوب يوسف بن محمد بن الحسين وابو سعد اسعد بن

محمد بن الحسين وابو حفص عمر بن محمد وابنه ابو الفتح محمد

بن عمر وابو عبد الله محمد بن الحسن السرفقاني وابو المعالي محمد بن

الحسن الجويني ثم السرخسي ومن اهل بلخ الحافظ ابو شجاع عمر بن

محمد بن عبد الله البسطامي ثم البلخي الملقب بضياء الاسلام واخوه

ابو الفتح محمد بن محمد بن عبد الله البسطامي والحافظ ابو الحجاج يوسف

بن محمد بن فارو الاندلسي الجياني نزيل بلخ والقاضي ابو سعد عمر

بن علي المحمودي والد القاضي الحميد ابو بكر محمد بن محمد الخلمي

الملقب بشيخ الاسلام وابو جعفر احمد بن محمد الخلمي وابو حفص

عمر بن علي السنجي ثم البلخي وابو الفتح نصر الله بن منصور الدويني

نزيل بلخ وام الفضل عائشة بنت ابي بكر بن بجر ومن اهل بخارا المسندها

ابو عمرو عثمان بن علي البيلندي وابو محمد الحسن بن الحسين الاندقي

شيخ الطريقة وابو محمد عبد الحليم بن محمد البراني وابو عبد الله محمد

بن عمر بن عبد الملك الصفار ومن اهل سمرقند ابو الفتح محمد

بن عبد الحميد الاسمندى احد اعيان الحنفية وابو المعالى محمد بن نصر
بن منصور المدينى الخطيب وابو جعفر محمد بن الحسن بن محمود البيع
وابو المحامد محمود بن احمد بن الفرج الساعرجى وعبد الرشيد بن ابى
حنيفة الولوالجى ومن اهل كش ابو محمد الحسن بن نصر الكاسانى ثم الكشى
ومن اهل نسف ابو المعالى احمد بن صدر الاسلام ابى اليسر محمد بن
محمد بن عبد الكريم البزدوى احد اعيان الحنفية وابن عمه ابو ثابت
الحسن بن فخر الاسلام ابى الحسن على بن محمد بن عبد الكريم وابو
يعقوب يوسف بن ابى بكر الابيسنى واخوه ابو المعين ميمون بن ابى بكر
وابو نصر احمد بن عبد الجبار البلدى وابو عبد الله الحسين بن خليل
وابو القاسم سعيد بن الحسين ومن اهل كاسان ابو عبد الله محمد بن
يعقوب ومن اهل فرغانة ابو حفص عمر بن احمد المرغينانى ومن اهل
الشاش ابو سعد احمد بن محمود وابو عبد الله محمد بن داود بن رضوان
الايلاقى سمع منه بمرو ومن اهل خوارزم ابو عمرو عامر بن الحسن
الزمخشرى ومن اهل جرجان ابو محمد الحسن بن محمد الاستراباذى قاضى
الرى ومن طبرستان ابو بكر محمد بن الحسين الطبرى وشهردوير
بن الحسن الطبرى وابو البدر صاعد بن مسلم المازندرانى وابو عاصم
الضحاك بن على الاملى النبيل والسيد ابو جعفر المهدى بن اسماعيل

الحسيني المرعشي الساري ومن اهل جيلان ابو عبد الله محمد بن

عبد الكريم ومن اهل قومس ابو الحسن محمد بن محمد بن محمد بن ابي

بكر السهلكي البسطامي خطيبها وابو الحسن مسافر ابن محمد بن علي

البسطامي واخوه ابو محمد احمد بن محمد بن علي وابو القاسم عبد الكريم

بن محمد بن ابي منصور الدامغاني الرماني وابو سعد عمر بن علي

الدامغاني ومن اهل الري رستم بن هاشم القاضي نجوار ومن اهل

ساوة وابوها ثم محمد بن محمد بن عيسى الساوي قاضيها ومن اهل

اصبهان الحافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد الدقاق سمع

منه بمرو والحافظ الكبير ابو القاسم اسماعيل بن محمد بن الفضل التيمي الطلحي

والحافظ ابو نصر احمد بن عمر الغازي والحافظ ابو بكر محمد بن شجاع اللفتواني

والحافظ ابو سعد احمد بن محمد المعروف بابن البغدادي والحافظ

ابو العلا احمد بن محمد بن الفضل ويقال له نجنك والحافظ ابو مسعود

عبد الجليل بن محمد المعروف بكوتاه والحافظ ابو احمد معمر بن عبد

الواحد القرشي المعروف بابن الفاخر والحافظ ابو موسى محمد

بن عمر المديني ومسند اصبهان ابو الفرج سعد بن ابي الرجاء

الصيرفي ومسند الزمان ابو عبد الله الحسن بن العباس الرستمي و

ابو العباس احمد بن محمد بن احمد بن هالة الرناني المقرى وابو

عبد الله الحسين بن عبد الملك الخلال وابو الخير شعبة بن عمر الصباغ
وابو نصر محمد بن ابى الرجا الصائغ الموذن والنجم طالب بن على بن
شهريار البيع وابو المطهر عبد المنعم بن احمد الجوبارى وابو
منصور محمود بن احمد بن عبد المنعم الجوبارى وابو الخير عبد السلام
بن محمود الحسناباذى وابو المظفر شبيب بن محمد بن خورة
الماربانانى وابو طاهر محمد بن ابراهيم بن مكى الطرازى وابو الفتح
محمد بن على بن الحسين النطنزى وابو الوفا محمد بن الفضل
النائنى وابو بكر محمد الفضل الخانى وابو سعد احمد بن محمد
بن ثابت الخجندى ثم الاصبهانى وابو عبد الله محمد بن محمد
بن احمد المدينى وابو عبد الله الحسين بن حمد العمروى وابو
طاهر احمد حامد الثقفى وابو محمد سفيان بن ابراهيم بن
مندة والمفضل بن احمد بن على ومن اهل يزد ابو على الحسين
بن احمد المحموئ ومن اهل ومن اهل الكرج ابو الصفا نامر
بن على الصوفى وابو نصر عبد الواحد بن عبد الملك الزاهد
وابو الحسن محمد بن عبد الملك وابناه ابو معمر وهب الله وابو
معشر رزق الله والقاضى ابو سعد سليمان بن محمد وابو نصر
عبد الحكيم بن المظفر ومن اهل بروجرد قاضيها ابو المظفر شبيب

بن الحسين ومقربها ابو على الحسين بن احمد وصالح بن
اسماعيل الجيلى ثم البروجردى ومن اهل همدان ابو يعقوب
يوسف بن ايوب الهمدانى شيخ الطريقة سمع منه بمرو وابو على
احمد بن سعد العجلى الملقب بديع الزمان احد اعيان الشافعية
وابو الفتوح محمد بن محمد بن الطائى الواعظ وابو المحاسن نصر
بن المظفر البرمكى البغدادى نزيل همدان ومن اهل حلوان
ابو سعد يحيى بن على سمع منه بمرو وحين وردها ذاهبا الى
ماوراء النهر رسولا من جهة الخليفة المسترشد بالله الى
الخاقان محمد بن سليمان صاحب ماوراء النهر ومن اهل بغداد
الحافظ ابو البركات عبد الوهاب بن المبارك الانماطى والحافظ
ابو الفضل محمد بن ناصر السلامى والحافظ ابو المعالى صالح بن
شافع الجيلى ثم البغدادى والحافظ ابو القاسم اسماعيل بن احمد
السمرقندى ثم البغدادى والحافظ عبد الرحمن بن محمد بن
هندويه الفارسى ثم البغدادى والحافظ ابو الفرج عبد الخالق
بن احمد بن يوسف والمحدث الرحال ابو الحسن سعد
الخير بن محمد الاندلسى نزيل بغداد وابو بكر المبارك
بن كامل الخفاف مفيد بغداد وابو جعفر احمد بن محمد

بن عبد العزيز العباسي مسند بغداد وابو الفتح محمد بن عبد
الباقي المعروف بابن البطي مسند العراق وابو بكر محمد بن عبد الباقي
الانصاري المعروف بابن قاضي المارستان مسند الآفاق وابنه
ابو طاهر عبد الباقي وابو النجيب عبد القاهر بن عبد الله بن
محمد بن عمويه البكري السهروردي ثم البغدادي شيخ الطريقة
وابو العباس احمد بن ابي بكر الوزيري السرخسي ثم البغدادي احد
اعيان الحنفية وابو الحسن محمد بن المبارك المعروف بابن الخل
احد اعيان الشافعية والوزير ضياء الملك ابو الفتح احمد بن الوزير
الشهير نظام ابي علي الحسن بن علي بن اسحاق الطوسي نزيل بغداد
وزير الخليفة المسترشد بالله والوزير ابو القاسم علي بن طراد العباسي
الزينبي الملقب بعين الدولة شرف الدين وزير الخليفتين المسترشد
بالله والمقتفي لامر الله واخوه ابو الحسن محمد بن طراد الزينبي و نر
كانشا بن محمد الحاجب وابو المسك عنبر بن عبد الله السترى و
ابو النجم بدر بن عبد الله الارمني وابو الدر ياقوت بن عبد الله
الرومي التاجر وابو الحسن علي بن ابي ياسر الحلابي التاجر سمع منه
بمرو وابو منصور عبد الرحمن بن محمد بن عبد الواحد الشيباني
القزاز المعروف بابن زريق وابو منصور سعيد بن

محمد بن عمر الرزاز وابو المكارم المبارك بن على الخزان وابو عبد الله
محمد بن محمد بن احمد الكوفى السلال وابو طاهر محمد بن على بن محمد
العلاف وابو المعالى عبد الخالق بن عبد الصمد النحاس وابو نصر
احمد بن محمد الحد بيثى الشاهد وابو محمد يحيى بن على المدبر وابو
منصور على بن عبيد الله الامين المعروف بابن سكينه والد الحافظ
ابى احمد عبد الوهاب وابو البركات اسماعيل بن ابى سعد الصوفى
وابو على الحسن بن محمد الراذانى الواعظ وابو منصور محمد بن عبد
الملك بن الحسن بن خيرون المقرى وابو طاهر الخليل بن على
الجويقى المقرى وابو المكارم المبارك بن احمد الازجى المعروف
بابن المجر وابو منصور موهوب بن احمد الجواليقى وابو الحسن احمد
بن عبد الله الاينوسى وابو العلاء الخصيب بن المومل التميمى و
ابو عبد الله الحسين بن محمد الخرقى وابو محمد المبارك بن احمد
البردانى وابو المعمر المبارك بن احمد بن عبد العزيز الانصارى
وابو الكرم يحى بن الحسين الحمامى وابو المعالى عبد الله بن عبد
الرحمن السلمى وابو طاهر محمد بن على بن احمد النابتى وابو
اسحاق ابراهيم بن محمد بن ابراهيم التمرى وابو بكر محمد بن حمد
السندنيجى واخوه ابو محمد عبد الله بن حمد وابو اسحاق ابراهيم

بن احمد بن مالك الديرعاقولى واخوه ابو الفضل محمد بن احمد و

ابو الحسن على بن هبة الله الزهوى الازجى وابنه ابو الحسن على سمتيه

وكنيته وابو الفضل عبد الرحمن بن احمد بن الاخوة وابو على محمد بن هبة

الله بن عبد الله البصيدائى ثم البغدادى وابو عبد الحسين بن

الحسن المقدسى ثم البغدادى وعبد الرحمن بن الحسن الفارسى

ثم البغدادى وابو الفضل محمد بن عمر الارموى ثم البغدادى و

ابو عبد الله شافع بن عبد الرشيد الجيلى ثم البغدادى وابو الحسين

احمد بن على قاضى القضاة محمد بن على الدامغانى ثم البغدادى و ابو جعفر

محمد بن على السمنانى ثم البغدادى وابو عبد الله محمد بن احمد بن محمد

بن عبد القاهر الطوسى ثم البغدادى وابو الصمصام ذو الفقار بن محمد

العلوى الحسنى المروزى نزيل بغداد وابو صالح عبد الصمد بن

عبد الرحمن الحنوى نزيل بغداد وام الخير فاطمة بنت ابى حكيم عبد

الله بن ابراهيم الشيرازية ثم البغدادية وخالة الحافظ ابى الفضل محمد

بن ناصر وشهدة بنت احمد بن الفرج الابرى الكاتبة ومن اهل

الكوفة الشريف ابو البركات عمر بن ابراهيم الحسينى الزيدى وابو الغنائم

محمد بن محمد بن على بن جناح الزيدانى وابو الحسن صافى عبد الله

بن المناوى واحمد بن يحيى بن الناقد المسلى ومن اهل واسط ابو

عبد الله محمد بن علي بن الطيب الجلابي المالكي وابو الكرم نصر الله بن
محمد المعروف بابن جلخت وابو الحسين احمد بن عبيد الله الامدي ثم
الواسطي المعروف بابن الاغلاقي واخوه ابو الرضا المبارك بن عبيد الله
الامدي وابو السعادات المبارك بن الحسين واخوه ابو عبد الله محمد
بن الحسين ومن اهل الجزيرة ابو الفضل عبد الله بن احمد بن محمد بن
عبد القاهر الطوسي ثم البغدادي نزيل الموصل وخطيبها ومسندها
ابو عبد الله الحسين بن نصر بن خميس الجهني الموصلي الملقب بتاج الاسلام
احد اعيان الشافعية وابو بكر محمد بن القاسم الشهرزوري ثم الموصلي
المعروف بقاضي الخافقين وابو زكريا يحيى بن عطاف الموصلي وابو
اسحاق ابراهيم بن محمد بن نبهان الغنوي الرقي ومن اهل الحجاز ابو زكريا
يحيى بن عبد الملك المكي سمع منه باصبهان وابو عبد الله كثير بن سعيد
المكي الوكيل وابو الكرم مبارك بن مسعود المكي الغسال وابو الحسن مرجان
بن عبد الله الحبشي المكي وابو الحسن علي بن ابراهيم الانصاري الاندلسي
السرقسطي نزيل مكة ومن اهل الشام الحافظ الكبير ابو القاسم علي بن
الحسن بن هبة الله الدمشقي المعروف بابن عساكر واخوه ابو الحسين
هبة الله بن الحسن الامين والحافظ ابو علي الحسن بن مسعود بن الوزير
الدمشقي وابو بكر يحيى بن سعدون الاندلسي القرطبي نزيل دمشق

وابو محمد هبة الله بن احمد بن على بن عبد الله بن طاوس الحيرونى
الدمشقى المقرى وابو الفتح نصر الله بن محمد المصيصى ثم الدمشقى
وابو المظفر محمد بن اسعد العراقى ثم الدمشقى المعروف بابن
الحكيم وابو طاهر ابراهيم بن الحسن الحموى المعروف بالحصينى نزيل
دمشق وابو محمد عبد الله بن على القصرى الحلبى وابو طالب عبد
الرحمن بن الحسن الحلبى المعروف بابن العجمى سمع منه بدمشق
وابو على الحسن بن بشر العسقلانى النقاش وجماعة كثيرة غير هؤلاء
من اهل هذه البلاد ونواحيها حيث يفوق الحصر والف معجم
البلدان التى سمع بها واما شيوخه بالاجازة فمنهم ابو ... ابو
الحسن على بن محمد المروزى الابريقى الدهان وابو سعد
عثمان بن على بن شراف المروزى البجدهى وابو على الحسن
بن مسعود البغوى اخو محيى السنة ابى محمد الحسين الحافظ
صاحب معالم التنزيل وشرح السنة وابو عبد الله عيسى بن
شعيب السنجرى والد ابى الوقت عبد الاول وابو الحسن محمد
بن حاتم الطوسى والوزير ابو المحاسن عبد الرزاق بن عبد الله
بن على بن اسحاق الطوسى وزير السلطان الكبير معز الدين
ابى الحارث سنجر ابن ملكشاه السلجوقى وهو ابن اخى الوزير

الشهير نظام الملك ابى على الحسن بن اسحاق وابو ناصر سلمان بن ناصر
الانصارى النيسابورى احد اعيان الشافعية وابو الفضل احمد بن محمد
بن احمد بن ابراهيم الميدانى النيسابورى الاديب وابو نصر محمد
بن عبد الله الراويزى النيسابورى وابو عبد الله محمد بن الحسين
البلخى القلانسى وابو عبد الله محمد بن على بن سعيد النجارى المعروف
بفخر القضاة وابو الفضل بكر بن محمد الانصارى الزرنجرى البخارى
الملقب بشمس الائمة احد اعيان الحنفية وابو حفص عمر بن محمد النسفى الحافظ
وابو معمر عبد الكريم سريج الطبرى وابو بكر ملكداد بن على العمركى القزوينى
وابو القاسم غانم بن محمد البرجى مسند اصبهان وابو طاهر عبد الكريم
بن عبد الرزاق الحسناباذى الاصبهانى وابو بكر احمد بن محمد بن
الحسين الارجانى وابو على محمد بن سعيد بن نبهان البغدادى
الكرخى الكاتب مسند العراق وابو الخير مبارك بن الحسن البغدادى
الغسال وابو الوفا على بن عقيل البغدادى الحنبلى وآخرون وعدد
شيوخه بالسماع والاجازة يبلغ سبعة الاف شيخ وهذا شئ لم
يبلغه سواه ولما رجع من رحلته عاد الى وطنه بمرو سنة ثلاث
وثلثين فتزوج وولد له ابو المظفر عبد الرحيم فرحل به الى نيسابور
ونواحيها وهراة ونواحيها وبلخ وسمرقند وبخارا وخرج له

معجما ثم عاد به الى مرو والقى عصاء السفر بعد ما شق الارض

شقا واقبل على التصنيف والاملاء والوعظ والتدريس بالمدرسة

العميدية ونشر العلم وسمع منه الحديث جماعة من مشائخه و

اقرانه فمن بعدهم مثل الحافظ الكبير ابى القاسم على بن الحسن بن

هبة الله بن عساكر وابنه ابى محمد القاسم بن على والحافظ ابى بكر محمد

بن على بن ياسر الاندلسى الجيانى والحافظ ابى عبد الوهاب بن

على البغدادى المعروف بابن سكينة وابى يعقوب يوسف بن المبارك

الخفاف وابى روح عبد العزيز بن الهروى وعيسى بن عبد العزيز

اللخمى وابنه ابى المظفر عبد الرحيم بن ابى سعد عبد الكريم السمعانى وغيرهم

من اهل خراسان والغرباء وروى عنه بالاجازة الحافظ ابو بكر

محمد بن موسى الحازمى الهمدانى وغيره وكانت بينه وبين الحافظ

ابى القاسم بن عساكر مودة اكيدة واجتماع على الطلب ولما تفارقا

ولزم كل وطنه لم ينقطع كتب احدهما عن الآخر مع بعد الديار

وذكره الحافظ فى تاريخ دمشق وقال كتب عنى وكتبت عنه وكان

متصونا عفيفا ذيل تاريخ بغداد وقال وهو الان شيخ خراسان

غير مدافع عن صدق ومعرفة وكثرة سماع الاجزاء وكتب مصنفة

والله يبقيه لنشر السنة ويوفقه لاعمال اهل الجنة وارسل ابو سعد كرة

كتابا الى الحافظ سماه فرط الغرام الى ساكنى الشام فى ثمانية اجزاء و

مالا زال ابو سعد بمرو على الطريقة المحمودة علما وعبادة يملى ويعظ

ويدرس وتصنيف الى ان توفى وكان عالى الهمة سريع الكتابة مليحها

مضبوط الاوقات حسن التصانيف فمن تصانيفه ذيل تاريخ بغداد

للخطيب وتاريخ مرو ومعجم البلدان والتحبير فى المعجم الكبير والانساب

وتاريخ الوفاة للمتاخرين من الرواة والنشد والعد لمن اكتنى بابى

سعد ولفينة المشتاق الى ساكن العراق وفرط الغرام ساكن الشام

وفضائل الشام والهروع الى الاوطان وطراز الذهب فى ادب الطلب

والاخطار فى ركوب البحار والاسفار عن الاسفار وتحفة المسافر

والربح والخسارة فى الكسب والتجارة والهدايا والتحايا والرسائل

والوسائل والتذكرة والتبصرة والاملاء والاستملاء والامالى والمساواة

والمصافحة والدعوات المروية عن الحضرة النبويه والمناسك وعز

العزلة وذكرى حبيب وبشرى مشيب وغير ذلك من التصانيف

والتحاريح وهى نحو الخمسين مصنفا وكانت وفاته بمرو فى اول ليلة

من ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمس مائة ودفن بسنجدان

مقبرة مرو وقد ذكر الذهبى وابن ناصر الدين اياه ولكن اياه

فى طبقات الحفاظ واما ابنه ابو المظفر عبد الرحيم فكانت ولادته

في ذي القعدة سنة تسع وثلثين وخمس مائة بنيسابور وقيل سنة

سبع وثلثين وخمس مائة بنيسابور وقيل سنة سبع وثلثين فطاف

به ابوه في بلاد خراسان وما وراء النهر واسمعه الكثير وجمع العوالي

في مجلدتين ضخمتين ومعجم اشياخه وشغله بالفقه والادب والحديث

وروى عنه في الذيل وقد عمر ابو المظفر حتى حدث بالكثير

ورحل اليه الطلاب وانتهت به رياسة اصحاب الشافعي ببلده

مات بمرو في سنة خمس عشرة وستمائة وقيل بل عدم بها في

الداهية العظمى والحادثة الكبرى اعني وقعة التتار سنة سبع عشرة

وست مائة وبه كان ختام هذا البيت الكبير والبقاء لله الملك القديم

ولنرجع الى ما كنا بصدده والتوفيق من عون الله ومدده

سنة

م

مدح سمعانی از بدخشانی

وعلامه مرزا محمد خان بدخشانی قایل کمال وفضل سمعانی است چنانچه کتابی که در علم رجال باسم تراجم الحفاظ تالیف، تراجم الحفاظ جلد اول ورق ا سطر ۲

نموده خلاصه کتاب انساب سمعانی است واین دلیل کمال وثوق واعتماد بر سمعانی است چنانچه در تراجم الحفاظ گفته بسم

الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی افضاله والصلوة والسلام علی حبیبه محمد وصحبه واله وبعد فهذه

تراجم حفاظ الحدیث ونقاد الاثر استخرجتها من کتاب الانساب للامام تاج الاسلام

ابی سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی تغمده الله بغفرانه واسکنه

حدیقة جنانه دون غیره من الکتب مع اختصار فی بعض التراجم دون بعض

وختمت عبارة صاحب الانساب فی کل ترجمة بقولی انتهی وردت فی بعض التراجم

بعد تمام عبارة المؤلف ما فیه مزید فایدة مصدرا بقولی قلت ثم انی ارتبت

الاسماء بذکر الکنی والانساب والالقاب لیسهل استخراجها علی الطلاب والتوفیق

من الله والتکلان علیه فانه تعالی جواد کریم وهاب

مدح سمعانی از ابن خلکان

وعلامه ابن خلکان در کتاب خود وفیات الاعیان کمال مدح وثنائے سمعانی نموده چنانچه گفته وفیات الاعیان ورق ۱۹۵ سطر ۲۷ ورق ۱۹۶

تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر بن المنصور بن محمد بن
عبد الجبار بن احمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربیع بن مسلم
بن عبد الله بن عبد المجید التمیمی السمعانی المروزی الفقیه الشافعی الحافظ الملقب
قوام الدین ذکره الشیخ عز الدین ابو الحسن علی بن الاثیر الجزری فی اول مختصره
فقال کان ابو سعد واسطة عقد البیت السمعانی وعینهم الباصرة ویدهم الناصرة والیه
انتهت ریاستهم وبه کملت سیادتهم رحل فی طلب العلم والحدیث الی شرق الارض
وغربها وشمالها وجنوبها وسافر الی ما وراء النهر وسائر بلاد خراسان عدة دفعات
والی قومس والری واصبهان وهمدان وبلاد الجبال والعراق والحجاز والموصل والجزیرة
والشام وغیرها من البلاد التی یطول ذکرها ویتعذر حصرها ولقی العلماء واخذ عنهم
وجالسهم وروی عنهم واقتدی بفعالهم الجمیلة وآثارهم الحمیدة وکان عدة شیوخه
تزید علی اربعة آلاف شیخ وذکرنی بعض امالیه فقال وودعنی ابنه بن محمد بن غالب
ابو محمد الجبلی الفقیه نزیل الانبار وبکی وانشدنی

ولما برزنا لتودیعهم ❊ بکوا لؤلؤا وبکینا عقیقا ❊ ادار واعلینا کؤوس الفراق ❊

(حاشیه: برزنا)

وهيهات من سكرها ان يفيقا :. تولوا فاتبعتهم اذ سعى :. فصاحوا الغريق وصحت الحريقا

وصنف التصانيف الحسنة الغريزة الفائدة فمن ذلك تذييل تاريخ بغداد والذى

صنفه الحافظ ابو بكر الخطيب وهو خمسة عشرة مجلد ومن ذلك تاريخ مرو ويزيد

على عشرين مجلداً وكذلك الانساب نحو ثمان مجلدات والمختصر هو الموجو د

بايدى الناس والاصل قليل الوجو د وذكر ابو سعد السمعانى المذكور فى ترجمة

والده ان اباه حج سنة سبع وتسعين واربعمائة ثم دعا الى بغداد وسمع بها الحديث من

جماعة من المشايخ وكان يعظ الناس بالمدرسة النظامية ويقرا عليه الحديث و

يحصل عليه الكتب واقام كذلك مدة ثم رحل الى اصبهان فسمع بها من جماعة كثيرة

ثم رجع الى خراسان واقام بمرو الى سنة تسع وخمسين ومائة وخرج الى نيسابور

قال ابو سعيد وحملنى واخى اليها وسمعنا الحديث من ابى بكر عبد الغفار بن

محمد الشيروى وغيره من المشايخ وعاد الى مرو وادركته المنية وهو شاب ابن

ثلاث واربعين سنة وكانت ولادة ابو سعد المذكور بمرو يوم الاثنين الحادى

والعشرين من شعبان سنة ست وخمسين وتوفى بمرو فى ليلة غرة سنة اثنتين و

ستين وخمسمائة رحمه الله تعالى وكان ابوه محمد اماما فاضلا فقيها مناظرا فاضلاً فقيها

شافعياً حافظاً وله الاملاء الذى لم يسبق الى مثله تكلم على المتون والاسانيد و ابان

مشكلاته وله عدة تصانيف وكان له شعر غسله قبل موته وكانت ولادته فى جمادى

الاولى سنة ست وستين واربعمائة وتوفى وقت فراغ الناس من صلوة الجمعة ثانى

صفر سنة عشر وخمسمائة ودفن يوم السبت عند والده ابى المظفر بسنجران احدى
مقابر مرو رحمه الله تعالى وكان جده المنصور امام عصره بلا مدافعة اقر له بذلك
الموافق والمخالف وكان حنفى المذهب متعيناً عند ائمتهم فحج فى سنة اثنتين وستين
واربعمائة وظهر له بالحجاز ما اقتضى انتقاله محناً وتعصباً شديداً فصبر على ذلك وصار
امام الشافعية بعد ذلك يدرس ويفتى وصنف فى مذهب الشافعى رضى الله عنه
وفى غيره من العلوم تصانيف كثيرة منها منهاج اهل السنة والانتصار والرد على
القدرية وغيرها وصنف فى الاصول القواطع وفى الخلاف البرهان يشتمل على قريب
من الف مسئلة خلافية والاوسط والاصطلام رد فيه على ابى زيد الدبوسى واجاب عن
الاسرار التى جمعها وله تفسير القران العزيز وهو كتاب نفيس وجمع فى الحديث الف حديث
عن مائة شيخ وتكلم عليها فاحسن وله وعظ مشهور بالجودة وكانت ولادته سنة ست
وعشرين واربعمائة فى ذى الحجة وتوفى فى شهر ربيع الاول سنة تسع وثمانين واربعمائة بمرو
رحمه الله تعالى وفى بيتهم جماعة كثيرة علماء ورؤساء والسمعانى بفتح السين المهملة وبعد
الالف نون هذه النسبة الى سمعان وهو بطن تميم وسمعت بعض العلماء يقول يجوز بكسر
السين ايضا وكان لابى سعد عبد الكريم ولد يقال له ابو المظفر عبد الرحيم بكر به والده
فى سماع الحديث وطاف به فى بلاد خراسان وما وراء النهر واسمعه الحديث وحصل
له النسخ وجمع له معجماً لمشايخه ثمانية عشر جزءاً وعوالى فى مجلدين ضخمين وشغله بالفقه
والادب والحديث حتى حصل من كل واحد طرفاً صالحاً وحدث بالكثير ورحل

اليه الطلاب وكان محترماً ببلده ومولده في ليلة الجمعة لسبع عشرة ليلة خلت من ذي القعدة

سنة سبع وثلثين وخمسمائة بنيسابور وتوفي بمرو ما بين سنة اربع عشرة وستمائة رحمه

الله تعالى

مدح سمعانی
از چلپی
۲۲

والعالم الفاضل ملا کاتب چلپی درکتاب خود کشف الظنون کمال مدح وثنا وتبجیل وتفخیم سمعانی نموده چنانچه گفته. کشف الظنون جلد اول ص۱۲۳ سطر ۲۱ الی سطر ۲۵

(انساب السمعانی) هو الامام أبو سعد عبد الكريم بن محمد المروزى الشافعى الحافظ المتوفى سنة ٥٦٢ اثنين وستين وخمسمائة وهو كتاب عظيم فى هذا الفن وتامه يكون فى ثمان مجلدات لكنه قليل الوجود ولما كان كبير الحجم لخصه عز الدين أبو الحسن على بن محمد بن أثير الجزرى المتوفى سنة ٦٣٠ ثلاثين وستمائة زاد فيه أشياء واستدرك على مافاته وسماه اللباب وهو فى ثلاث مجلدات وفرغ فى جمادى الاولى سنة خمس عشرة وستمائة وهو أحسن من الاصل على قول ابن خلكان أوله الحمد لله الذى أحسن كل شئ خلقه وبدأ خلق الانسان من طين الخ ثم لخصه السيوطى وجرده عن المنتسبين وزاد عليه اشياء وسماه لب اللباب فى تحرير الانساب أوله الحمد لله المنزه عن الاشباه الخ قال وقد استقصيت كثيرا مما فاتهما واستدركت منه جميعا نالبه من معجم البلدان لياقوت وهو فى مجلد صغير الحجم فرغ منه فى صفر سنة ٨٧٣ ثلاث وسبعين وثمانمائة اقول قد أوردت كتاب اللب جميعا فى القسم الثانى من سلم الوصول الى طبقات الفحول واستدركت عليهم كثيرا من الانساب ولله الحمد ولخص أيضا القاضى قطب الدين محمد بن محمد الخيضرى الشافعى المتوفى سنة ٨٩٤ اربع وتسعين وثمانمائة

مدح سمعانی
از صدیق حسن خان

وعلامه صدیق حسن خان بھوپالی در کتاب خود ابجد العلوم مدح ثنا سمعانی نموده چنانچه گفته تاج الاسلام ابو سعید ابجد العلوم ص۸۸٦ سطر ۱۳/۲۳

السمعانی عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر المروزی الفقیه الشافعی رحل فی طلب العلم والحدیث الی شرق الارض وغربها وجنوبها وشمالها وسافر الی ما وراء النهر وسائر بلاد خراسان عدة دفعات والی قومس والری واصبهان وهمذان وبلاد الجبال والعراق والحجاز والموصل والجزیرة والشام وغیرها من المدن التی یطول ذکرها ویتعذر حصرها ولقی العلماء واخذ عنهم وجالسهم وروی عنهم واقتدی بافعالهم الجمیلة وآثارهم الحمیدة وکان عدة شیوخه تزید علی اربعة الاف شیخ وصنف التصانیف الحسنة الغزیرة الفائدة منها ذیل تاریخ بغداد وهو نحو خمسة عشر مجلدا وتاریخ مرو یزید علی عشرین مجلدا وکذلک الانساب نحو ثمان مجلدات وقد وقفت علیه ولله الحمد ولد سنة ۵۰٦ وتوفی بمرو سنة ۵٦۲ وکان ابوه وجده ایضا من الفضلاء العلماء النبلاء ذکرهما ابن خلکان ؛

مدح سمعانی
از صدیق حسن خان

علامه صدیق حسن خان بهوپالی در کتاب خود اتحاف النبلاء کمال مدح وثنای سمعانی نموده چنانچه گفته تاج الاسلام ابو (اتحاف النبلاء صفحه ۲۹۹ سطر ۲۳ — صفحه ۳۰۰ سطر آخر)

سعد ویقال ابوسعید عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر المنصور بن محمد التمیمی السمعانی المروزی الفقیه

الشافعی الحافظ شیخ عز الدین ابو الحسن علی بن الاثیر الجزری در اول مختصر خود گفته کان ابوسعد واسطة عقد البیت

السمعانی وعینهم الباصرة ویدهم الناصرة والیه انتهت ریاستهم وبه کملت سیادتهم در طلب علم وحدیث بشرق وغرب وجنوب

وشمال ارض رحلت کرده وبماوراء النهر وسائر بلاد خراسان بدفعات رفته وقومس وری واصبهان وهمدان وبلاد

جبال وعراق وحجاز وموصل وجزیره وشام وجز آن از بلاد راکه شرحش طول میخواهد وحصرش متعذر ست دیده وملاقات

علمای آنجا نموده ازانها اخذ وروایت کرده واقتدا بافعال شان نموده شمار شیوخ او زیاده بر چهار هزار شیخ ست ودر بعض

امالی خود ذکر آنها نموده وگفته هرگاه که عبد الله بن محمد بن غالب الجیلی الفقیه نزیل انبار مرا رخصت کرد این اشعار بخواند وبگریست

نظم ولما برزنا لتودیعهم + بکوا لؤلؤا وبکینا عقیقا + اداروا علینا کؤس الفراق + وهیهات

من سکرها ان نفیقا + تولوا فاتبعتهم ادمعی + فصاحوا الغریق وصحت الحریقا + ابن خلکان

گفته وما قیل فی المعنی تنفست الغداة غداة ولوا + وعبرهم معارضة الطریق + فصاحوا بالحریق

فقلت ابکی + فصاحوا بالحریق وبالغریق سمعانی تصانیف حسنه دارد ازانجمله تذییل تاریخ خطیب بغداد (تذییل) ~~بست~~

در پانزده مجلد وتاریخ مرو زیاده بر بست مجلد وکتاب الانساب در هشت مجلد وانچه امروز در دست مردم

مختصر او ست للشیخ عز الدین در سه مجلد مع الاستدراک واصل قلیل الوجود ست وی در ترجمه پدر خود گفته

که والدش در سنه سبع وتسعین واربع مائة حج کرده ببغداد آمد واز جماعتی از مشایخ حدیث سماعت کرده ودر مدرسهٔ نظامیه

وعظ میگفت وبر وی حدیث میخواندند وتحصیل کتب میکردند بعد مدتی از انجا باصبهان شتافت واز جماعت کثیره سماعت

نموده بخراسان برگشت وتا سنه تسع وخمس مائة در مرو مقیم ماند وبه نیسابور رفت ومرا وبراه برد آنجا بر وحدیث از ابوبکر

عبد الغفار بن محمد الشیرازی وغیر وی از مشایخ شنیدیم چون بمرو عود کرد مرگ او را دریافت ووی جوان بود چهل ودو ساله

ولادت ابوسعد در مرو روز دوشنبه بیست یکم شعبان سنه ست وخمس مائة ست ووفات غرهٔ ربیع الاول سنه اثنتین و

ستین وخمس مائة بدرش محمد امام فاضل مناظر محدث فقیه شافعی حافظ بود او را املائیست که مثل آن مسبوق الیه

نیست بر متون احادیث واسانید کلام کرده ومشکلات او را بیان نموده چند تصانیف دارد اشعار خود را پیش از

مرگ بآب بشست وفاتش وقت فراغ مردم از نماز جمعه در سنه عشر وخمس مائة اتفاق افتاده جد او منصور بن امام

عصر بود بلا مدافعت مخالف وموافق برای او اقرار باینمعنی کرده اول حنفی مذهب متعین نزد ائمهٔ حنفیه بود چون

در سنه اثنتین وستین واربع مائة حج کرد در حجاز او را مقتضی انتقال بسوی مذهب امام شافعی ظاهر شد بعد عود بمرو بسبب

نقل مذهب محنت وتعصب شدید برداشت وصبر کرد وامام شافعیه شد درس وافتا وتصنیف او همه در مذهب شافعی

بود تصانیف بسیار دارد منها منهاج اهل السنة والانتصار والرد علی القدریة وغیرها در اصول قواطع نوشته وخلاف

برهان تالیف نموده که مشتمل بر یکهزار مسئله خلافیه است تفسیری دارد نفیس ودر حدیث کتاب الف حدیث عن مائة

شیخ وبر آنها تکلم نموده وعظ او مشهور بجود نیست وفاتش در ربیع الاول سنه تسع وثمانین واربع مائة بوده ودر

خاندانش جماعتی کثیر از علمای روساگذشته سمعانی بفتح سین نسبت ست بسوی سمعان بطنی از تمیم وابوسعد عبد الکریم

را پسری بود ابو المظفر عبد الرحیم که همراه پدر در بلاد خراسان وماوراء النهر سماع حدیث نموده ونسخها جمع کرده برای

مشایخ خود معجمی نوشته در هیجده جزو عوالی او در دو مجلد ضخیم ست وشغل او بفقه وادب وحدیث بود تا آنکه از هر یکی

از شاطری صالح بهره سانید و بسیار تحدیث کرد و طلاب بسوی او رحلت نمودند و در بلاد خود محترم می زیست و فاتش

در سنه اربع عشرة و ست مائة اتفاق افتاده ذکره ابن خلکان

مرزا محمد بن معتمد خان بدخشي در تراجم

تراجم الحفاظ ورق ٢٣٣
نسخہ قلمیہ مکتبہ عامرہ ناصریہ لکھنؤ

الحفاظ می فرماید علي بن محمد بن الطيب الواسطي ذكره في نسبة
اى السمعانى
الجلابي وقال بضم الجيم وتشديد اللام الف وفي آخرها
الباء المنقوطة بواحدة هذه النسبة الى الجلاب والمشهور
بهذه النسبة ابو الحسن علي بن محمد بن الطيب الجلابي
المعروف بابن المغازلي من اهل واسط العراق كان
فاضلا عارفا برجال واسط وحديثهم وكان
حريصا على سماع الحديث وطلبه رأيت له ذيل
التاريخ لواسط ولمطالعته وانتخبت منه سمع
ابا الحسن علي بن عبد الصمد الهاشمي وابا بكر احمد بن
محمد بن الخطيب وابا الحسن احمد بن المظفر العطار
وغيرهم روى لنا عنه ابنه بواسط وابو القسم علي
بن طراد الزينبي ببغداد وغرق ببغداد في الدجلة
في صفر سنة ثلث وثمانين واربعمائه وحمل ميتا الى
واسط فدفن بها وابنه ابو عبد الله محمد بن علي
الجلابي كان ولي القضاء والحكومة بواسط نيابة عن
ابى العباس احمد بن بختيار المندائي وكان شيخا

له كان حيا الى سنة ١١٢٦ھ
حيث قال في بدو كتابه نزل الابرار و
شرعت بالمقصود في اليوم المشهود اعنى
الجمعه السابع عشر من شهر رمضان
الذى انزل فيه القرآن سنة الف و
وعشرين من هجرة من شق القمر
بالبنان ١١٢٦ (نسخہ نزل الابرار مکتبہ
عامرہ ناصریہ لکھنؤ)

فاضلا سمع اباه وغيره سمعت منه الكثير بواسطة الثوبتين جميعا وكنت الازمه مدة مقامي بواسط

ازين عبارت هم عظمت وجلالت ابن المغازلی بوجوه عديده وطرق سديده

که آنفاً بعد عبارت کتاب الانساب سمعانی مبين شده واضح ولائح است وعلاوه برآن ظاهر و

باهر می شود که مهارت وبراعت ابن المغازلی در علم حديث بمرتبهٔ رسيده که مرزا محمد بدخشانی او را

از حفاظ حديث می شمرد وبهمين سبب او را در کتاب خود که مسمی بتراجم الحفاظ است

ذکر می نمايد واز صدر کتاب تراجم الحفاظ اين مطلب بمرتبهٔ کمال وضوح وتحقق می رسد

مرزا محمد بدخشانی در ديباچه کتاب تراجم الحفاظ بعد حمد وصلوة می گويد وبعد فهذه

تراجم حفاظ الحديث ونقاد الاثر استخرجتها من كتاب الانساب

للامام تاج الاسلام ابي سعد عبد الكريم بن محمد بن منصور

السمعاني المروزي تغمده الله بغفرانه واسكنه حديقة

جنانه دون غيره من الكتب مع اختصار في بعض التراجم

دون بعض وختمت عبارة صاحب الانساب في كل

ترجمة بقولي انتهى وزدت في بعض التراجم بعد تمام

عبارة المولف ما فيه مزيد فائدة مصدرا بقولي قلت

ازین عبارت ظاهر و باهر گردید که نزد مرزا محمد بدخشانی ابن المغازلی از حفاظ حدیث و

نقاد اثر است و بهمین سبب ترجمه او را در کتاب خود آورده **وجلالت لقب**

حافظ از کلام خود مرزا محمد بدخشانی واضح ولائح است حیث قال فی اواخر

کتابه تراجم الحفاظ الحافظ یطلق هذا الاسم علی من مهر فی

فن الحدیث و ازینجا بر ارباب احلام و اصحاب افهام ثابت و محقق می شود که نزد مرزا

محمد بدخشانی ابن المغازلی در فن حدیث ماهر بوده **وکفی بذلک**

وعظمت وجلالت لقب حافظ از افادات دیگر علمای سنیه هم بوضوح

ظهور می رسد نور الدین علی بن سلطان محمد القاری در جمع الوسائل فی شرح الشمائل

گفته ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائة الف

حدیث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدی الراغب

فیه والمحدث والشیخ والامام هو الاستاذ الکامل والحجة

من احاط علمه بثلثمائة الف حدیث متنا و اسنادا و

احوال رواته جرحا و تعدیلا و تاریخا والحاکم هو الذی

احاط علمه بجمیع الاحادیث المرویة کذلک وقال ابن الجوزی

الراوی ناقل الحدیث بالاسناد والمحدث من

تحمل روایته واعتنی بدرایته والحافظ من روی

ما یصل الیه و وعی ما یحتاج لدیه ازین عبارت واضح است

که در اصطلاح محدثین حافظ کسی است که احاطه کرده باشد علم او بصد هزار حدیث

متنا و اسنادا پس ثابت شد که ابن مغازلی دارای این کمال می باشد

و عبد الوهاب ابن احمد الشعرانی در کتاب لواقح الانوار در ترجمه جلال الدین

سیوطی گفته وکان الحافظ ابن حجر یقول الشروط التی اذا

اجتمعت فی الانسان سمی حافظا هی الشهرة بالطلب

والاخذ من افواه الرجال والمعرفة بالجرح والتعدیل

لطبقات الرواة ومراتبهم وتمییز الصحیح من السقیم

حتی یکون ما یستحضره من ذلک اکثر مما لا یستحضره

مع استحفاظ الکثیر من المتون فهذه الشروط من جمعها

فهو حافظ پس بنابرین عبارت ابن المغازلی از اکابر مشهورین بطلب

واخذ از افواه رجال و معرفت بجرح و تعدیل طبقات رواة و مراتب شان و تمییز

صحیح از سقیم بوده و مستحضرات او درین باب زائد از غیر مستحضرات او بوده

وجه سوم آنکه

وباید دانست که کبار محققین وعظام منتقدین واکابر معتمدین

وافاضل معتمدین

سنیه از ابن المغازلی جا بجا در اسفار وکتب دینیه خود شان احتجاج کرده

بروایات وافادات او تشبث وتمسک می نمایند - ابو الکرم خمیس بن علی بن

احمد الواسطی الجوزی مدح وثنای ابن السقاء وتعصب اهل واسط که براو وارند از ابن

المغازلی نقل فرموده واو را بشیخنا تعبیر نموده اظهار جلالت وعظمت واعتبار و

اعتماد او کرده چنانچه علامه ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه ابن السقاء گفته قال السلفی

تذکرة الحفاظ جلد ثالث صفحه ۱۲۶/۱۲۵ سطر ۱۵/۲۰=۲/۱ مطبوع مطبعه دائرة المعارف دکن سنه

سالت الحافظ خميسا الجوزى عن ابن السقاء فقال هو من

مرتبة مصر ولم يكن سقاء بل لقب له من وجوه الواسطيين

وذوي الثروة والحفظ رحل به ابوه فاسمعه من ابى خليفة

وابى يعلى وابن زيدان البجلى والمفضل بن الجندى وبارك

الله فى سنه وعلمه واتفق انه املى حديث الطير فلم تحتمله

نفوسهم فوثبوا به واقاموه وغسلوا موضعه فمضى ولزم بيته

ولم يحدث احدا من الواسطيين فلهذا اقل حديثه

عندهم وتوفى سنة احدى وسبعين وثلثمائة حدثنى

ذلك شيخنا ابو الحسن المغازلى

۸

صدوق ابوالكرم خميس
از ذهبی ۲۲۸

وعلامه ذهبی در كتاب خود تذكرة الحفاظ كمال مدح ثنا از ابوالكرم خميس نموده چنانچه گفته (۳۳) ابوالكرم خميس بن علی بن احمد تذكرة الحفاظ ذهبی چاپ مصر ص ۵۹ سطر ۲ الی ص ۶۰ سطر ۲

الواسطی سمع علی بن محمد النديم و ابا القسم بن البسری و ابا نصر الزينبی و هبة الله بن الحصين و

طبقتهم بواسط و بغداد (و كتب و جمع) وجرح وعدل روی عنه ابو الحوا امر بن سعد بن عبد

الكريم و احمد بن سالم المقرئ و عبد الوهاب بن الحسن الفرضی و ابو طاهر السلفی و ابو بكر

عبد الله بن عمران الباقلانی مقرئ العراق و آخرون قال السلفی سألت خميساً الجوزی عن اهل

واسط للمتاخرين فاجابنی وكان السلفی يثنی عليه و يقول كان عالماً ثقة يملی من حفظه علی كل حال

من سأله عنه وكان لا يؤبه له (والجوز) قريه شرقی واسط قال ابن نقطة سمع من عبد العزيز

بن الانماطی و طبقته وكان له معرفة بالحديث والادب قال ومولده فی شعبان سنة اثنين

واربعين واربعمائة (ومات) فی شعبان ايضاً سنة عشر وخمسمائة اخبرنا اسحق بن ابی بكر

الصفار انبأ ابو الهاشم بن رواحة انبأ ابو طاهر السلفی انبأ خميس بن علی بواسط انبأ عبد الباقی

بن محمد بن غالب انبأ احمد بن محمد الجندی ثنا ابن صاعد ثنا الحسين ابن الحسن المروزی

ثنا ابن ابی عدی عن حميد عن انس قال واصل رسول الله صلی الله وسلم لو مدلی من الشهر لواصلت

وصالا يدع المتعمقون تعمقهم انی لست مثلكم انی اظل يطعمنی ربی ويسقينی (هذا) حديث صحيح

مدح ابو الكرم خميس
از ذهبي ٢٤٨

و ذهبي در كتاب خود العبر في خبر من غبر مدح شأن ابو الكرم خميس نموده چنانچه در وقايع سنه عشره وخمسمائه گفته العبر في خبر من غبر ص ٢٩٢ سطر ٢٠ ص ٢٥٣ سطر ١٨

سنة عشرة وخمسمائة فيها حاصر علي بن يحيى بن باديس مدينة تونس وضيق على صاحبها احمد بن خراسان فصالحه على ما اراد وفيها كبس طغتكين الاتابك بالبقاع فقتل وسبى وكانوا قد جاؤا يعيثون في البقاع وعليهم بدران بن صنجيل صاحب طرابلس فردوا باسوء حال ولله الحمد وفيها توفي ابو الكرم خميس بن علي الواسطي الحوزي الحافظ رحل وسمع ببغداد من ابي القاسم بن البسري وطبقته وكان عالماً فاضلاً وابوبكر الشيروي عبد الغفار بن محمد بن حسين بن علي بن شيرويه النيسابوري التاجر مسند خراسان واحد من حدث عن الحيري والصيرفي صاحبي الاصم توفي في ذي الحجة عن ست وتسعين سنة قال السمعاني كان صالحاً عابداً رحل اليه من البلاد وابو القاسم الرزاز علي بن احمد بن محمد بن بيان مسند العراق وآخر من حدث عن ابن مخلد وطلحة الكتاني والحرفي توفي في شعبان عن سبع وتسعين سنة والغسال ابو الخير المبارك بن الحسين البغدادي المقرئ الاديب شيخ الاقراء ببغداد قرا على ابي بكر محمد بن علي الخياط وجماعة وبواسط على غلام الهراس وحدث عن ابي محمد الخلال وجماعة ومات في جمادى الاولى عن بضع وثمانين وابو الخطاب محفوظ بن احمد الكلوذاني ثم الازجي شيخ الحنابلة وصاحب

التصانيف وكان اماماً علامة ورعاً صالحاً وافر العقل غزير العلم حسن المحاضرة جيد النظم

تفقه على القاضي ابي يعلى وحدث عن الجوهري وتخرج به ائمة توفي في جمادى الآخرة عن ثمان

وسبعين سنة رحمه الله والحنائي ابو طاهر محمد بن الحسين بن محمد الدمشقي من بيت الحديث

والعدالة سمع اباه ابا القاسم ومحمد احمد ابني عبد الرحمن بن ابي نصر وابن سعدان وطائفة

توفي في جمادى الآخرة عن سبع وسبعين سنة وابي النرسي ابو الغنائم محمد بن علي بن ميمون

الكوفي الحافظ روى عن محمد بن علي بن عبد الرحمن العلوي وطبقته بالكوفة وعن ابي اسحاق

البرمكي وطبقته ببغداد وناب في خطابة الكوفة وكان يقول ما بالكوفة من اهل السنة والحديث

الا انا وقال ابن ناصر كان حافظا متقنا ما رأينا مثله كان يتهجد ويقوم الليل وكان ابو عامر

العبدري يثني عليه ويقول ختم به هذا الشان توفي في شعبان عن ست وثمانين سنة ولقب

ابيا لجودة قراءته وكان ينسخ ويتعفف وابو بكر السمعاني محمد بن العلامة ابي المظفر منصور بن محمد

التميمي المروزي الحافظ والد الحافظ ابي سعد كان بارعاً في الحديث ومعرفته والفقه ودقائقه والادب

وفنونه والتاريخ والنسب والوعظ روى عن محمد بن ابي عمران الصفار ورحل فسمع ببغداد من ثابت

بن بندار وطبقته نيسابور من نصر الله الخشنامي وطبقته باصبهان والكوفة والحجاز وامليء الكثير وتقدم

على اقرانه وعاش ثلاث واربعين سنة

۲
مدح ابو الکرم خمیس
از یافعی ۴۶۸

مراة الجنان یافعی ورق صفحه ۲۲۵ سطر ۱۱/۶

وعلامه یافعی در مراة الجنان گفته وفیها توفی ابو الکرم خمیس بن علی الواسطی الحوذی الحافظ وکان

عالما حافظا شاعرا وعبد الغفار بن محمد بن حسین النیسابوری مسند خراسان والصبر فی صاحب

الاصم قال السمعانی کان صالحا عابدا رحلا الیه من البلاد والغسان ابو الخیر المبارک بن الحسین البغدادی

المصری الادیب شیخ الاقرا ببغداد وابو الخطاب محفوظ بن احمد الادخی شیخ الحنابلة صاحب

التصانیف وابو طاهر بن محمد التمیمی المروزی والد الحافظ ابی سعد وکان محمد المذکور

اماما فاضلا مناظرا محدثا فقیها حافظا شافعیا وله الاملا الذی لم یسبق الی مثله تکلم علی المتون

والاسانید وابان مشکلاته وله عدة تصانیف وشعر عسله قبل موته

مدح ابو الكرم خميس

از سیوطی ۹۱۱

وعلامه جلال الدين السيوطى در كتاب خود طبقات الحفاظ كمال مدح وثناء ابو اكرم خميس نموده خميس بن علي طبقات الحفاظ الطبقة الثالثة عشر ص ٤٥ سطر ٩ الى ١٩
بن احمد بن على الواسطى الجعدى ابو الكرم الحافظ محدث واسط .33 سمع ابن السرى د
اباناصر الذينبي والطبقة منه السلفي وخلق وكان عالم ثقة يملى من حفظه عارفا بالحديث
والادب جمع وجرح وعدل ولد سنة ۴۴۲ فى شعبان ومات سنة ۵۰۱

مدح ابوالکرم خمیس
از سیوطی ۹۱۱

وعلامه جلال الدین السیوطی کمال تمجید وتکریم ابوالکرم خمیس نموده چنانچه در کتاب خود بغیة الوعاة گفته خمیس بن علی بغیة الوعاة حرف الخاء طبع مصر ص ۲۴۵ سطر ۲۹
ص ۲۴۷ سطر ۵ ج ۲

بن أحمد بن علی بن الحسن أبو الکرم الواسطی الحوزی بفتح الحاء المهملة الحافظ النحوی کذا وصفه

یاقوت فی عدة مواضع من معجمه وقال له أمثال روی عنه السلفی وقال الصفدی جمع بین حفظ

القرآن وعلمه والحدیث وحفظه ومعرفة رجاله وانتهت الیه الریاسة فی وقته بواسط مات

سنة عشر وخمسمائة وله ؛ ترکت مقالات الکلام جمیعها ؛ لمبتدع یدعوا بهن الی الردی

ولازمت أصحاب الحدیث لانهم ؛ دعاة الی سبل المکارم والهدی ؛ وهل ترک الانسان

فی الدین غایة ؛ اذا قال قلدت النبی محمدا

٢

۲۵

مدح فرزانه(؟) از طاشکبری زاده ۹۶۸

وعلامه احمد بن مصطفى المعروف بطاشکبری زاده المتوفى سنه ۹۶۸ در شقایق نعمانیه ورق ۵۹ سطر ۱/۲

کتاب خود شقایق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه مجد الدین را از علماء کبار

شمرده چنانچه گفته ومنهم العالم الفاضل المولى مجد الدین کان رح عالما فاضلا

صاحب سیرة محموده وطریقة مرضیة نصبه السلطان محمد خان قاضیا با

لعسکر المنصور بعد المولى الکورانی رحمه الله

مدح فیروزآبادی
از صدیق حسن خان

وعلامه صدیق حسن خان بهوپالی کمال مدح وثنا فیروزآبادی نموده چنانچه تاج مکلل ص۲۳۳ سطر ۴ ه ص۳۲۶ سطر ۲۲

در تاج مکلل گفته محمد بن یعقوب بن محمد مجد الدین ابو الطاهر الفیروز
آبادی اللغوی الشافعی الامام الکبیر الماهر فی اللغة وغیرها من الفنون
قال فی البدر الطالع ولد سنة ۷۲۹ بکازرون من اعمال شیراز وارتحل
الی العراق ودخل واسط ثم بغداد ثم دمشق وسمع بها من التقی
السبکی وجماعة زیادة علی المائة کابن القیم وطبقته ودخل بعلبک وحماة
وحلب والقدس وسمع من اهل هذه الجهات واستقر بالقدس
نحو عشر سنین ودرس وتصدر وظهرت فضائله وکثر الاخذ عنه
تلمذ له جماعة من الاکابر کالصلاح الصفدی وجال فی البلاد الشمالية
والمشرقية ودخل الروم والهند ثم دخل الیمن فوصل الی زبید بعد
وفاة الجمال الریمی فی سنة ۷۹۹ فتلقاه الملک الاشرف اسمعیل بالقبول وبالغ
فی اکرامه واضاف الیه قضاء الیمن کله وقرع علیه السلطان ومن دونه
فی الحدیث واستقر قدمه فی زبید الی ان مات وکان السلطان
الاشرف قد تزوج ابنته لمزید جمالها ونال منه برا ورفعة و فی

اثناء هذه المدة قدم مكة مرارا فجاور بها و بالمدينة والطائف واقتنى

كتبا نفيسة حتى قال انه اشترى منها بخمسين الف مثقال من الذهب

وله مصنفات كثيرة منها فى التفسير لطائف ذوى التمييز فى لطائف

الكتاب العزيز فى مجلدات والدر النظيم المرشد الى مقاصد القرآن

العظيم وفى الحديث فتح البارى فى شرح صحيح البخارى ولعل ابن حجر

لم يسمع بذلك حيث سمى شرحه بهذا الاسم كمل منه نحو عشرين

مجلدا وكان يقدر تمامه فى اربعين مجلدا وامتضاض السهاد فى افتراض

الجهاد فى مجلد والاسعاد بالاصعاد الى درجة الاجتهاد ثلث مجلدات

وتسهيل طريق الوصول فى الاحاديث الزائدة على جامع الاصول والاحاديث

الضعيفة والدر الغالى فى الاحاديث العوالى وسفر السعادة والقاموس

وهو كتاب نفيس ليس له نظير وقد انتفع به الناس ولم يلتفتوا بعده

الى غيره قال التقى الكرمانى كان عديم النظير فى زمانه نظما ونثرا بالفارسى

وحكى الخزرجى انه رام التوجه فى سنة ٧٩٩ الى مكة فكتب الى السلطان ما

مثاله ومما ينهيه الى العلوم الشريفة انه غير خاف عليكم ضعف اقل

العبيد ورقة جسمه ودقة بنيته وعلو سنه وقد آل امره الى ان صار

كالمسافر الذى تحزم وانتقل اذ وهن العظم والرأس اشتعل وتضعضع

السن وتقعقع الشن فما هو الا عظام فى جراب وبنيان مشرف على خراب

وقد ناهز العشر التي تسميها العرب دقاقة الرقاب فى قد مرّ على المسامع

الشريفة غير مرة فى صحيح البخارى قول سيدنا رسول الله صلى الله عليه

واله وسلم اذا بلغ المرء ستين سنة فقد اعذر الله اليه فكيف من

ينف على السبعين واشرف على الثمانين ولا يجمل بالمؤمن ان يمضى عليه

اربع سنين ولا يتجدد له شوق وعزم الى بيت رب العالمين وزيارة

سيد المرسلين وقد ثبت فى الحديث النبوى ذلك واقل العبيد

له ست سنين عن تلك المسالك وقد غلب عليه الشوق حتى

جل عمره عن الطواف ومن اقصى امنيته ان يجدد العهد بتلك المعاهد

ويفوز مرة اخرى بتقبيل تلك المشاهد وسؤاله من المراحم الحسنته

الصدقة عليه بتجهيزه فى هذه الايام مجردا عن الاهالى والاقوام

قبل اشتداد الحر وغلبة الاوام فان الفصل اطيب والريح ازيب ومن

الممكن ان يفوز الانسان باقامة شهر فى كل حرم ويحظى فى مهابط

الرحمة والكرم وايضا كان من عادة الخلفاء سلفا وخلفا انهم كانوا يرد

ون البريد عمدا قصد التبليغ سلامهم الى حضرة سيد المرسلين

فاجعلنى الله فداك ذلك البريد فلا اتمنى شيئا سواه ولا اريد

شوقى الى الكعبة الغراء قد زادا .:. واستحمل القلص الوخادة الزادا .:. واستاذن

الملك المنعام زيد علىً .:. واستودع الله اصحابا واولادا .:. فلما وصل هذا

الى السلطان كتب فى طرة الكتاب ما مثاله صدر الجمال المصرى على لسانى

ما يحققه لك شفاها ان هذا شئ لا ينطق به لسانى ولا يجرى به قلمى فقد

كانت اليمن عمياء فاستنارت فكيف يمكن ان تتقدم وانت تعلم ان الله

قد احيا بك ما كان ميتا من العلم فبالله عليك الا ما وهبت له بقية

هذا العمر والله يا مجد الدين يمينا بارة انى ارى فراق الدنيا ونعيمها

ولا فراقك انت اليمن واهله انتهى قال الشوكانى رح وفى هذا الكلام

عبرة للمعتبرين من الافاضل السلاطين بتعظيم قدر علماء الدين

وقد اخذ عنه الاكابر فى كل بلاد وصل اليه ومن جملة تلامذته

الحافظ ابن حجر والمقريزى والبرهان الحلبى ومات ممتعا بسمعه وحواسه

فى ليلة عشرين من شوال سنة ٨١٧ انتهى كلام الشوكانى فى البدر الطالع رحمه

الله تعالى سله

وجه چهارم آنکه ذهبی [علامه شمس الدین] که نزد شاه صاحب امام اهل حدیث است از تاریخ ابن المغازلی [واسط]
در ترجمه ابن السقا صریح ثنا بر ابن السقا از ابن المغازلی نقل کرده و بودن ابن السقا از ائمه واسطیین
و حفاظ متقنین [از او] منقول ساخته و اینهم دلیل حذاقت ذهبی [در اعتماد] بر [قول] ابن المغازلی است
و جلالت مرتبت او رکما ینبغی ظاهر می نماید ذهبی در تذکرة الحفاظ در ترجمه ابن السقا گفته

~~حیث قال شمس الدین الذهبی فی کتابه تذکرة الحفاظ~~

~~فی ترجمة ابن السقاء~~ "قال علی بن محمد بن الطیب الجلابی

فی تاریخه ابن السقاء من أئمة الواسطیین والحفاظ المتقنین"

تذکرة الحفاظ جلد ثالث صفحه ۱۷۰ سطر ۷/۸ مطبوع مطبعه دائرة المعارف حیدرآباد دکن سنه

۲ ذهبی
از ابن شاکر کتبی ۷۶۴

فوات الوفیات ص ۲۲۸ سطر ۱۵
۲ ص ۲۲۹ سطر ۲۰ طبع مصر

وعلامه محمد بن شاکر بن احمد الکتبی (المتوفی ۷۶۴ھ) در کتاب فوات الوفیات تمجید و
تکریم ذهبی فرموده چنانچه گفته (محمد بن احمد بن عثمان) بن قایماز الشیخ الامام العلامة
شمس الدین أبوعبد الله الذهبی حافظ الایجاری ولاحظ الابیاری اتقن الحدیث
ورجاله ونظر علله واحواله وعرف تراجم الناس وابان الابهام فی تواریخهم والالباس
جمع الکثیر ونفع الجم الغفیر واکثر من التصنیف ووفر بالاختصار مؤنة التطویل فی
التألیف وقف الشیخ کمال الدین بن الزملکانی رحمه الله تعالی علی تاریخه الکبیر
المسمى بتاریخ الاسلام جزأ بعد جزء الی ان انهاه مطالعة وقال هذا کتاب جلیل ومن
تصانیفه کتاب تاریخ الاسلام عشرین مجلدا وکتاب تاریخ النبلاء عشرین مجلدا
والدول الاسلامیه وطبقات القراء وطبقات الحفاظ مجلدان ومیزان الاعتدال
ثلاث مجلدات المشتبه فی الاسماء والانساب مجلد نبأ الرجال مجلد تهذیب التهذیب
اختصار تهذیب الکمال ثلث مجلدات اختصار کتاب الاطراف مجلدان الکاشف اختصار
التهذیب مجلد اختصار سنن البیهقی خمس مجلدات تنقیح أحادیث التعلیق لابن الجوزی
المستحلی اختصار المحلی المقتنی فی الکنی المغنی فی الضعفاء العبر فی خبر من غبر مجلدان
اختصار المستدرک للحاکم مجلدان اختصار تاریخ ابن عساکر عشر مجلدات

له ط
نبأ الرجال

له ط
تذهیب

له
العبر

اختصار تاريخ الخطيب مجلدات اختصار تاريخ نيسابور مجلد الكبائر جزءان

تحريم الأدبار جزء (؟)
إخبار السد أحاديث مختصر ابن الحاجب توقيف أهل التوفيق على مناقب الصديق

مجلد نعم السمر في مسير عمر مجلد التبيان في مناقب عثمان مجلد فتح المطالب في أخبار

علي بن أبي طالب مجلد معجم أشياخه وهو ألف وثلثمائة شيخ اختصار كتاب الجهاد

لابن عساكر مجلد ما بعد الموت مجلد اختصار كتاب القدر للبيهقي ثلاثة أجزاء هالة

البدر في عدد أهل بدر اختصار تقويم البلدان لصاحب حماه نقض الجعبة في أخبار

شعبة قض نهارك بأخبار بن المبارك أخبار أبي مسلم الخراساني وله في تراجم

الأعيان لكل واحد منهم مصنف قائم الذات مثل الائمة الاربعة ومن يجري مجراهم

لكنه أدخل الكل في تاريخ العلماء والنبلاء وكان مولده في ربيع أول سنة ثلاث

وسبعين وستمائة وتوفي في سنة ثمان وأربعين وسبعمائة ومن شعره

اذا قرأ الحديث علي شخص وأخلى موضعا لوفاة مثلي

فما جازى باحسان لأني اريد حياته ويريد قتلي

(وقال أيضا رحمه الله تعالى)

لو أن سفيان على حفظه في بعض همي نسي الماضي

نفسي وعرسي ثم ضرسي سفري في غربتي والشيخ والقاضي

(وقال ايضا رحمه الله تعالى)

العلم قال الله قال رسوله ان صح والاجماع فاجهد فيه

وحذار من نصب الخلاف جهالة + بين الرسول وبين رأى فقيه

مدح ذهبی
از یافعی ۷۶۸

وعلامه یافعی در کتاب خود مرآة الجنان کمال مدح وثنای علامه ذهبی نموده چنانچه گفته سنة ثمان واربعين وسبع مائة فيها

توفي السيدان الجليلان الامامان الحفيلان بركتا الزمن وزينا اليمن احدهما شيخنا وسيدنا وبركتنا الشيخ الفقيه

الامام مفتي المسلمين رفيع المقام العالم العامل الورع الزاهد العابد ذو المحاسن والمحامد والمواهب الجزيلة والنزلة

الجليلة والاوصاف الجميلة والدرجة الرفيعة العلية والشمائل الحسنة الرضية المدرس المفيد ذو الفضل العديد

والكرامات الكثيرة والمناقب الشهيرة جمال الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي بضم الذال المعجمة والموحدة

بين النسائيين من تحت مجموع المحاسن المفصال المشهور بالبصال صحبة الشيخ الكبير الولي الشهير صاحب

السيرة الحميدة والكرامات العديدة مطلع الانوار ومنبع الاسرار الشيخ عمر المعروف بابن الصفار في مدينة

عدن وانتفع به وحصل له نصيب وافر وسكن في قلبه مذ صحبه واقوده هذا الشيخ عمر المذكور رايته

في حبوته ودعا لي بعد وفاته في المنام بعد ان سالته وقلت له يا سيدي انت ما مت فقال العجب ان يقال

ان مت قلت وهذا يؤيد ما ذكره بعض مشائخ الصوفية في قوله الصوفي لا يموت ثم دعا لي الشيخ

عمر المذكور المشكور في المنام المذكور بعد ان مسح على صدري وقال اصلحك الله صلاحا

لا فسا ولة نسال الله الكريم ان يحقق ذلك وقد قدمت في ترجمة الشيخ محيي الدين النووي

انه دعا لي في المنام ايضا فقال وفقك الله وزادك وثبتك الله بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي

الآخرة اللهم افعل ذلك لي ولسائر احبابي والمحبين امين وجالس ذا الانفاس الصادقة

والكرامات الخارقة والمواهب السنية والمقامات العلية شيخنا المشكور الولي المشهور مسعود

الحاوي احد كبار اصحاب الشيخ الفقيه ذي المناقب الشهيرة والكرامات الكبيرة صاحب

موزع المتقدم ذكره في ترجمة الفقيه الامام ذي الكرامات العظام العلي المقام محمد بن

اسمعيل الحضرمي وانتفع الشيخ مسعود المذكور وهو والشيخ عمر بن الصفار باين

الخطيب المذكور انتفاعا عظيما ونال الامنه منالا كريما والشيخ مسعود هو اول من البسني

الخرقة جاني وانا منعزل في مكان وقال لي وقع لي الليلة اشارة الى البسك الخرقة

فالبسنيها وكان يجتمع هو وشيخنا جمال الدين المذكور ونحن جماعة من اصحابهما معهما

في اوقات مباركات في عدنه وفي ساحل البحر في بعض الساعات اعني ساحل ضراس بضم

الضاد المعجمة وفي آخره سين مهملة وقبل الالف راء الذي خلف ساحل حقات

بضم الحاء المهملة وتشديد القاف وفي آخره مثناة من فوق وتفقه شيخنا جمال الدين المذكور

بالفقيه الفاضل ذي المحاسن والفضائل والتصوف والصلاح والاوصاف الجميلات الملاح

شيخنا في الفرائض ذي الذوق والوجدان عبد الرحمن المعروف بابن سفيان من ذرية الشيخ

الكبير العارف بالله الشهير ذي المقامات العالية والكرامات العالية والمناقب الجميلة والمواهب

الجزيلة الفقيه سنين اليمني الحضرمي قرا شيخنا جمال الدين المذكور علي بن سفيان المذكور

كتاب التنبيه وحقق وبحث ودقق ثم جمع شيخنا جمال الدين المذكور كتابا ينتفع به الفقيه بعضه

يتعلق بشرح التنبيه ذا فوائد عديدة ونكت مفيد رايته بطالعه وقت ما كنت اليه اتردد ا

ايطلعه في ذلك الوقت لاحد وفاق في معرفته شيخه وغيره من الفقهاء النجباء والفضلاء الادباء

ودرس وكل من طلبته بها انتفع وعرض عليه قضاء عدن فامتنع وكان له صوت في قراءة القران

سبحي من الحلبيين الاشيخان والفاظ يعجب من وعاها وسيرة تطرب من راها وعبارة تليين

القلب القاسي وخلوات ترغب في المجالسة والناسي وزهد يسلي عن الدنيا كل حريص وتعلق

به في الاخرة كل رخيص قرات عليه القرآن الكريم وصليت به في رمضان اماما خمس سنين وقراءة

عليه كتاب التنبيه واولم عند ذلك وليمة كبيرة وذبح كبشين واطعم جماعة كثيرة وهو اول من انتفعت

به ورايت بركته من الشيوخ الذين صحبتهم رضي الله عنهم

مدح ذهبی [illegible]
از سبکی ۲۷۱

وعلامه سبکی در کتاب خود طبقات شافعیه کمال مدح وثنا ذهبی نموده چنانچه گفته محمد بن احمد بن عثمان (طبقات الشافعیه سبکی [illegible] سطر ۲۰ الی [illegible] سطر)

من قايماز شيخنا واستاذنا الامام الحافظ شمس الدين ابو عبد الله التركمانی الذهبی محدث العصر

اشتمل عصرنا على اربعة من الحفاظ بينهم عموم وخصوص المزی والبرزالی والذهبی والشيخ الامام

الوالد لا خامس لهم فی عصرهم فاما المزی والبرزالی والوالد فنترجمهم ان شاء الله

واما استاذنا ابو عبد الله فنصير لا نظير له وكبير هو الملجأ اذا نزلت المعضلة امام الوجود حفظا

وذهب العصر معنى ولفظا الجرح والتعديل ورجل الرجال فی كل سبيل كأنما جمعت الامة

فی صعيد واحد فنظرها ثم اخذ يخبر عنها اخبار من حضرها وكان محط رحال المعتب

ومنتهى رغبات من تعب يعمل المطی الی جواره وتضرب البزل المهاری البادهاف لا تبرح

او تقبل نحو داره وهو الذی خرجنا فی هذه الصناعة وادخلنا فی عداد الجماعة جزاه

الله عنا افضل الجزاء وجعل حظه من غرفات الجنان موفر الاجزاء وسعده بدائرة الآفاق

فی سماء العلوم يدعى له الكبير والصغير من الكتب والعالی والنازل من الاجزاء مولده فی

سنة ثلاث وسبعين وستمائة واجاز له ابو زكريا بن الصيرفی وابن ابی الخير والقطب بن عصرون

والقاسم بن الاربلی وطلب الحديث وله ثمانی عشرة سنة فسمع بدمشق من عمر بن القواس

احمد بن هبة الله بن عساكر ويوسف بن احمد الغسولی وغيرهم وببعلبك من

عبد الخالق بن علوان وزينب بنت عمر بن كندى وغيرهما وعصر من قوص وعيسى بن

عبد المنعم بن شهاب وشيخ الاسلام بن دقيق العيد والحافظ بن ابى محمد الدمياطى والابا

بن الطاهرى وغيرهم ولما دخل الى شيخ الاسلام ابن دقيق العيد وكان المذكور شديد التحرى

فى الاستماع قال له من اين جئت قال من الشام قال لم تعرف قال الذهبى قال من ابو طاهر الذهبى

فقال له المخلص فقال احسنت اقرا ومكنه من القراة عليه حينئذ اذ راه عارفا بالاسما وسمع بالا

سكندرية من ابى الحسن على بن احمد الغرافى وابى الحسين يحيى بن احمد الصواف

وغيرهما وبمكة من التوزرى وغيره وبحلب من سنقر الزينى وغيره وبنابلس من العماد

بن بدران وفى شيوخه كثرة فلا نطيل بتعداده وسمع منهم الجمع الكثير وما زال

يخدم هذا الفن الى ان رسخت فيه قدمه وتعب الليل والنهار وما تعب لسانه وقلمه

وضرب باسمه الامثال وسار اسمه مشير لقبه الشمس الا انه لا يتقلص اذا نزل المطر ولا يدبر

اذا اقبلت الليالى واقام بدمشق يرحل اليه من ساير البلاد وتناديه السوالات من كل ناد

هو بين اكتافها كيف لا هليها وشرق تفتخر وتزهى به الدنيا وما فيها طورا تراها ضاحكة

من تبسم ازهارها وقهقهة مدرانها وتارة تلبس ثوب الوقار والفخار بما اشتملت عليه

من امامها المعدود فى سكانها وكان شيخنا والحق لحق ما قيل والصدق اولى ما اثره

ذو السبيل شديد الميل الى ارا الحنابلة كثير الازرا باهل السنه الذين اذا حظروا كان ابو الحسن

الاشعرى فيهم مقدمة القافلة فذلك لا ينصفهم بحيرا الا وقد رغم منه انف الراغم وصنف

التاريخ الكبير وما احسنه لولا تعصب فيه اما يحمله لولا نقص والى نقص يعترف به والتاريخ الاوسط المسمى

بتراجم وبعضهم

بالعبر وهو حسن جدا والصغير المسمى دول الاسلام وكتاب النبلاء ومختصر تهذيب الكمال المزى

والكاشف مختصر ذلك وهو مجلد نفيس والميزان فى الضعفاء واجل الكتب والمغنى فى ذلك وكتابا ثالثا

فى ذلك ومختصر سنن البيهقى وهو حسن ومختصر الاطراف للمزى وطبقات الحفاظ وطبقات القراء وكتابا فى

الوفيات ومختصر اخر فيها يسمى بالاعلام والتجريد فى اسماء الصحابة والمجرد فى اسماء رجال الكتب الستة

ومختصر المستدرك للحاكم ومختصر تاريخ نيسابور للحاكم ومختصر ذيل ابن الدبيثى والمعجم الكبير

والصغير والمختص بمحدثى العصر ومختصر المحلى لابن حزم وكتاب نبا الرجال ومختصرات

كثيرة وقرا القران بالروايات واقراه توفى فى ليلة الاثنين ثالث ذى القعدة سنة

ثمان واربعين وسبعمائة بالمدرسة المنسوبة لام الصالح فى قاعة سكنه وراه الوالد رحمه الله

قبل المغرب وقال له كيف تجدك فقال فى السياق ثم ساله ادخل وقت المغرب فقال له الوالد الم

تصل العصر فقال نعم ولكن لم اصل المغرب الى الان وسال الوالد عن الجمع بين المغرب والعشاء تقديما

فافتاه بذلك ففعله ومات بعد العشاء قبل نصف الليل ودفن بباب الصغير حضرت الصلاة عليه

ودفنه وكان قد اضر قبل وفاته بمدة يسيرة انشدنا شيخنا الذهبى من لفظه لنفسه

تولى شبابى كان لم يكن :: واقبل شيب علينا تولى :: ومن عاين المحق او الشقا :: فما بعد هذين

الا المصلى :: وانشدنا لنفسه وارسلها معى الى الوالد رحمه الله وهى فيما اراه اخر شعر قاله لان ذلك

كان فى مرض موته بيومين او ثلاثة :: تقى الدين يا قاضى الممالك :: ومن نحن العبيد وانت مالك

بلغت المجد فى دين ودنياه :: ونلت من العلوم مدى كمالك :: ففى الاحكام اقضانا على :: وفى الخدام

مع انس ابن مالك :: وكابن معين فى حفظ ونقد :: وفى الفتيا كسفين ومالك :: وفخر الدين فى جدل

و بحث ❊ دى النحو المبرد وابن مالك ❊ و سكن عند رضوان قريبا ❊ كما زحزحت عن نيران

ما للاذ تشفع لى اناس فى فراع ❊ لتكسوهم ولو من رامى مالك ❊ لتعطى فى اليمين كتاب خير ❊

و تعطى كتابك فى شمالك ❊ وذكر بعد هذا ابياتا على هذ النمط تتعلق بعد حتى اذكرها وختمها بقوله

والذهبى ادكال المعانى ❊ على الدول لحالك واحتمالك ❊ ومن نظمه ايضا اسما المدلسين ❊ خذ المدلسين

ياذا الفكر ❊ جابر الجعفى ثم الزهرى ❊ والحسن البصرى قل مكحول ❊ قتادة حميد الطويل ❊ ثمت

عبد الملك القبطى ❊ وابن ابى نجيح المكى ❊ والثبت يحيى بن ابى كثير ❊ والاعمش الناقل بالتحرير ❊ وقل

مغيرة ابواسحاق ❊ والمرائى ميمون باتفاق ❊ ثم يزيد ابن زياد ❊ حبيب ثابت فتى الاحاد ❊ بوهنا

والوزبير ❊ والحكم الفقيه اهل الخير ❊ عباد منصور يلى ابن عجلان ❊ وابن عبيد يونس والشاث

ثم ابوحرة وابن اسحاق ❊ حجاج ارطاة لكل مشتاق ❊ ثم اسعد هو النقال ❊ عكرمة الصغير انقال

ثم ابن واقد حسين المروزى ❊ وابن ابى عروبة امنع نفر ❊ سفين ثور وهشيم اقبلا ❊ وابن

عينيه لقيه بلا ❊ وليد مسلم حكى دمبه + فى حذف ارواه خذ دينه + وقد كنت لما توفى شيخنا

رثيته بقصيدة مطلعها - من للحديث وللسارين فى الطلب + من بعد موت الامام الحافظ الذهبى

من للرواية للاخبار ينشرها + بين البرية من عجم ومن عرب + من للدراية والاثار يحفظها

فالنقد من وضع اهل الغى والكذب + من للصناعة يدرى حل مقفلها + حتى يزيل جلا الشك والكرب

من للجماعة اهل العلم تلبسهم + اعلام القرمن ابوابها القشب + من التعاريم بعديها و يدخل فى

ابوابها فاتحا للقفل الاشب + من لى القرات بين الناس نافعهم + وعاصم كهما فى الجحفل اللجب

من للخطابة لما راح يرفل فى + ثوب السواد كبدر لاح فى سحب يا الله بانفسى لى مساعدة

وحاذر جذع الاوصاب والوغب ⁂ هي السهام يصيبنا نحوها غرضاً ⁂ تصمي وتسلب كالعالة السلب

وهو الحمام فلا يعجب عليه ولا ⁂ يعجب لديه فما في الموت من عجب ⁂ وان تغب ذات شمس الدين لا عجب

فاي شمس رايناها ولم تغب ⁂ هو الامام الذي روت روايته ⁂ وطبق الارض من طلابة النجب

مهذب القول لا عمى ولجلجة ⁂ مثبت النقل سامي القصد والحسب ⁂ تثبت صدوق خبيرها فما يقسط

في النقل صدق انبا من الكتب ⁂ كالزهر في حسب الزهر في نسب ⁂ والنهر في حدب والدهر في رتب

وهي طويلة فيلقنع الاقتصار على ما اوردناه

۲

مدح ذهبی
از شوکانی

وعلامه شوکانی در کتاب خود البدر الطالع کمال تفخیم وتکریم ذهبی نموده چنانچه گفته محمد بن احمد بن عثمن (البدر الطالع نصف آخر فی ورق ۱۸۰ صـ۲ سطر ۱۸ الی صـ۱۸۱ سطر ۱۰)

بن قایماز بن عبد الله شمس الدین الذهبی الحافظ الکبیر المورخ صاحب التصانیف السایره

فی الاقطار ولد ثالث شهر ربیع الاخر سنه ۶۷۳ واجاز له فی سنه مولده جماعه بعنایة اخیه

من الرضاع وطلب بنفسه بعد سنه ۶۹۰ فاکثر عن ابن عساکر وطبقته ثم رحل الی القاهره

واخذ عن الدمیاطی وابن الصواف وغیرهما وخرج لنفسه ثلاثین بلدانیه ومهر فی فن

الحدیث وجمع فیه المجامیع المفیده الکثیره قال ابن حجر حتی کان اکثر اهل عصره تصنیفا

وجمع تاریخ الاسلام فاربی فیه علی من تقدمه بتحریر اخبار المحدثین خصوصا انتهی

ای لا باعتبار تحریر اخبار غیرهم فان غیره ابسط منه واختصر منه مختصرات کثیرة

منها النبلا والعبر وتلخیص التاریخ وطبقات الحفاظ وطبقات القرا ولعل تاریخ

الاسلام فی زیادة علی عشرین مجلدا وقفت منه علی اجزا والنبلا فی نحو العشرین

مجلدا وقفت منه علی اجزا وهو مختصر من تاریخ الاسلام باعتبار ان الاصل لمن نبل ولمن

لم ینبل فی الغالب والنبلا لیس الا من نبل لکنه اطال تراجم النبلا فیه بما لم یکن فی تاریخ الاسلام

ومن مصنفاته المیزان فی نقد الرجال جعله مختصا بالضعفا الذین قد تکلم فیهم وان کانوا غیر

ضعفا فی الواقع ولهذا ذکر فیه مثل ابن معین وعلی بن المدینی باعتبار انه قد تکلم

فیهم متکلم صح

فيهما بتكلم وهو كتاب مفيد فى ثلاث مجلدات كبار وله كتاب الكاشف المعروف ومختصر
سنن البيهقى الكبرى ومختصر تهذيب الكمال لشيخه المزى وخرج لنفسه المعجم الكبير والصغير
والمختص بالمحدثين فذكر فيه غالب الطلبه من اهل ذلك العصر وعاش الكثير منهم
بعده الى نحو اربعين سنه وخرج لغيره من شيوخه واقرانه وتلامذته وجميع
مصنفاته مقبوله مرغوب فيها رحل اليه الناس لاجلها واخذوها عنه وتداولوها
وقراوها وكتبوها فى حيوته وطارت فى جميع بقاع الارض وله فيها تعبيرات رايقه
والفاظ رشيقه غالبا لم يسلك فيها مسلكه اهل عصره ولا من قبلهم ولا من بعدهم و
بالجملة فالناس فى التاريخ من اهل عصره فمن بعدهم عيال عليه ولم يجمع احد
فى هذا الفن كجمعه ولا حرره كتحريره قال البدر النابلسى فى مشيخته كان علامة
زمانه فى الرجال واحوالهم حديد الفهم ثاقب الذهن وشهرته تغنى عن الاطناب
فيه وقد اكثر التشنيع عليه تلميذه السبكى وذكره فى مواضع من طبقاته للشافعيه ولم يات
بطايل بل غاية ما قال انه كان اذا ترجم الظاهريه والحنابله اطال فى تقريضهم
واذا ترجم غيرهم من شافعى او حنفى لم يستوف ما يستحقه وعندى ان هذا
مثل ما قال الاول وتلك شكاة ظاهر عنك عارها فان الرجل قد ملئ حبا
للحديث وغلب عليه نصار الناس عنده اهله واكثر محققيهم واكابرهم هم من كان
يطيل الثناء عليه لا من غلب عليه التقليد وقطع عمره فى الاشتغال بما لا يفيد ومن
جملة ما قاله السبكى فى صاحب الترجمة انه كان اذا اخذ القلم غضب حتى لا يدرى

قرره صح

محققيهم

ما يقول وهذا باطل فان مصنفاته تشهد بخلاف هذه المقاله وغالبها الانصاف والذب

عن الافاضل واذا اجرى قلمه بالوقيعه فى احد فان لم يكن من معاصريه فهو انما

ردى ذلك غيره وان كان من معاصريه فالغالب انه لا يفعل ذلك الا مع من يستحقه

وان وقع ما يخالف ذلك فنادر فهذا شان البشر وكل احد يوخذ من قوله ويترك

الا المعصوم والاهويه تختلف والمقاصد تتباين وربك يحكم بينهم فيما كانوا فيه يختلفون

وقد تصدر للتدريس فى مواضع من دمشق وكان قد اضر قبل موته بسنوات

وكان يغضب اذا قيل له يقدح عينيه ويقول مازلت اعرف بصرى ينقص قليلا

قليلا الى ان تكامل عدمه قال الصفدى لم يكن عنده جمود المحدثين بل كان فقيه

النفس له دربة باقوال الناس وهو القايل مضمنا .:. اذا اقرا الحديث على

شخص .:. واخلى موضعا لوفاة مثلى .:. فما جازا باحسان لانى .:. اريد حيوته ويريد

قتلى .:. قال الصفدى فانشدته لنفسي .:. خليك ما له فى ذا امراد .:. فدم كالشمس

فى عليا المحل .:. وحظى ان تعيش مدى الليالى .:. وانك لا تمل وانت تملى .:. قال

الصفدى فاعجبه قولى خليك لان فيه اشارة الى بقية البيت الذى ضمنه هو مع الاتفاق

فى اسم خليل ومات رحمه الله فى ليلة الثالث من ذى القعده سنة ٧٣٠

۲

مدح ذهبی
از اسنوی شافعی

نیز علامه اسنوی در کتاب خود طبقات شافعیه کمال مدح و ثناء ذهبی نموده چنانچه گفته. طبقات شافعیه اسنوی ورق ۱۵۲ صفحه ۱ سطر ۱۶ – ورق ۱۵۲ صفحه ۲ سطر ۸

شمس الدین الذهبی ذکره التفلیسی شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان
الترکمانی المعروف بالذهبی حافظ زمانه ولد بدمشق سنة ثلث و سبعین و ستمائة
و سمع بالشام و مصر والحجاز و سکندریة و قرء القراءات السبع و صنف التصانیف الکثیرة
المشهورة النافعة و اضر قبل موته [illegible] یسیرة و مات بدمشق لسکنه بتربة ام الصالح
[illegible] الاثنین ثالث ذی القعدة سنة ثمان و اربعین و سبعمائة و من شعره. :. تولی
شبابی کان لم یکن. :. و اقبل شیب علینا تولی. :. و من عاین المنحنی والنقاء. :. فما بعد هذین
الا یصلی. :. باب الراء

مدح ذهبی
از اسنوی ۷۷۲

طبقات شافعیه اسنوی
د ق ۱۵۲/۲ سطر ۷ ورق
۱۵۳/۱ سطر ۹

وعلامه اسنوی در طبقات شافعیه مدح و ثناء ذهبی فرموده چنانچه میگوید شمس الدین ابو عبد الله

محمد بن احمد بن عثمان الترکمانی المعروف بالذهبی حافظ زمانه ولد بدمشق سنة ثلث

وسبعین وستمائة وسمع بالشام ومصر والحجاز واسکندرية وقرء القرآت السبع وصنف

التصانيف الكثيرة المشهورة النافعة واضر قبل موته مدة يسيرة ومات بدمشق لسکنه

بتربة ام الصالح ليلة الاثنين ثالث ذی القعدة سنة ثمان واربعين وسبعمائة ومن

شعره تولى شبابي كان لم يكن * واقبل شيب علينا لق * ومن عاين المنحني والنقاء

فما بعد هذين الا المصلى

وعلى مه ابو عبد الله محمد بن ابراهيم الوزير الصنعاني (اليماني) در مدح ذهبي گفته فمعرفتهم احد انواع علوم الحديث كما ذكره. الروض الباسم في الذب عن سنة ابي القاسم جزء اول طبع مصر ص ٦٩ سطر ٩ – صفحه سطر ١٣

المصنفون فيها كابن الصلاح وزين الدين بن العراقي وغير واحد وقد الفوا في معرفة الصحابة

كتبا كثيرة فنها الصحابة لابن حبان مختصر في مجلد ومعرفة الصحابة لابن منده كتاب

جليل ولابي موسى المديني عليه ذيل كبير ومنها الصحابة لابي نعيم الاصبهاني جليل القدر

ومنها معرفة الصحابة للعسكري ومنها كتاب ابي الحسن علي بن محمد بن الاثير الجزري

المسمى بأسد الغابة في معرفة الصحابة وهو أجمع كتاب في هذا اجمع فيه بين

كتاب ابن منده وذيل أبي موسى عليه وكتاب أبي نعيم والاستيعاب وزاد من غيرها

أسماء واختصر جماعة منهم الحافظ ابو عبد الله الذهبي في مختصر لطيف وذيل عليه

زين الدين بعده أسماء لم تقع له ومنهم الكاشغري وقد ذكروهم ايضا في تواريخ

الاسلام وكتب رجال الكتب الستة وانفس كتاب فيهم كتاب عز الدين بن الاثير

وكتب الحافظين الكبيرين أبي الحجاج المزي وتلميذه ابي عبد الله الذهبي فمعرفة

هذه الكتب الحافلة أو بعضها يتميز لك الصحابي من الاعرابي بل يتبين معرفة

الفاضل من المفضول والسابق من المسبوق فقد بين علماء الحديث في كتب علوم الحديث

على الاجمال وفي كتب معرفة الصحابة على التفصيل انهم رضي الله عنهم ينقسمون

الى اثنى عشرة طبقة الاولى قدماء السابقين الذين أسلموا بمكة كالخلفاء الاربعة والثانية

اصحاب دار الندوة والثالثة مهاجرة الحبشة والرابعة اصحاب العقبة الاولى والخامسة

اصحاب العقبة الثانية والسادسة أول المهاجرين الذين وصلوا اليه عليه السلام الى

قباء قبل ان يدخل المدينة والسابعة أهل بدر والثامنة المهاجرون بين بدر

والحديبية والتاسعة اهل بيعة الرضوان والعاشرة من هاجر بين الحديبية وفتح

مكة والحادية عشرة مسلمة الفتح والثانية عشرة صبيان واطفال رأوا رسول الله صلى

الله عليه وسلم يوم الفتح وفي حجة الوداع وغيرهما قال ابن الصلاح ومنهم من زاد على ذلك

واما ابن سعد فجعلهم خمس طبقات فقط قال ابن عبد البر في خطبة الاستيعاب قال الله

جل ذكره (محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون

فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود) الآية الى قوله وليس كذلك الجميع

من رآه وآمن به وستری منازلهم من الدين والايمان والله تعالى قد فضل بعض

النبيين على بعض وكذلك سائر المسلمين والحمد لله رب العالمين تم مختصرا وفيه

مايدل على معرفتهم بدقائق تفاصيل التفضيل وتمييزهم للمشاهير عن المجاهيل

مدح ذهبی
از طرابلسی

و ابراهیم بن محمد بن خلیل البرهان ابو الوفاء الطرابلسی در کتاب خود الکشف الحثیث الکشف الحثیث ورق ۲ ص ۱ سطر ۱۰ ص ۲ سطر ۲

کمال مدح و ثناء ذهبی نموده چنانچه گفته و قد جمعت فی هذا الکتاب من وقفت علیه انه رمی

بوضع الحدیث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وغالبهم ملخص من کتاب میزان الاعتدال

فی نقد الرجال کلحافظ الجهبذ و مورخ الاسلام شمس الدین ابی عبد الله محمد بن احمد بن

عثمان ابن الذهبی شیخ جماعة من شیوخنا رحمهم الله من اماکنهم فیه ومن تراجم غیرهم

مدح ذهبی
از ابن حجر عسقلانی

نیز ابن حجر عسقلانی در کتاب خود الدرر الکامنه مدح و ثناء ذهبی نموده چنانچه گفته ۸۹-۴۲ درر کامنه جلد سوم ص۳۳۶ سطر ۱۵ ص۳۳۸ سطر ۹

محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز بن عبد الله التركمانى الاصل الفارقى ثم الدمشقى الحافظ ابو عبد الله شمس الدين الذهبى ولد فى ثالث ربيع الآخر سنة ٦٧٣ و اجاز له فى تلك السنة بعناية اخيه من الرضاعة الشيخ علاء الدين ابن العطار احمد بن ابى الخير وابن الدرجى وابن علان وابن ابى اليسر وابى عمرو الفخر على وجم جم وطلب بنفسه بعد التسعين فاكثر عن ابن غدير وابن عساكر ويوسف الغسولى ومن بقى من تلك الطبقه ومن بعدها ثم رحل الى القاهرة واخذ عن الابرقوهى والدمياطى وابن الصواف والغرافى وغيرهم وخرج لنفسه ثلاثين بلدانية ومهر فى فن الحديث وجمع فيه المجاميع المفيدة الكثيرة حتى كان اهل عصره تصنيفا وجمع تاريخ الاسلام فاربى فيه على من تقدم بتحرير اخبار المحدثين خصوصا وقطعة من سنة سبعمائة والمختصر منه مختصرات كثيرة منها العبر وسير النبلاء وملخص التاريخ قدر نصفه وطبقات الحفاظ وطبقات القراء والاشارة وغير ذلك واختصر السنن الكبير للبيهقى فهذبه واجاد فيه وله الميزان فى نقد الرجال اجاد فيه ايضا واختصر تهذيب الكمال لشيخه المزى وخرج لنفسه المعجم الكبير والصغير والمختص بالمحدثين فذكر فيه غالب الطلبة من اهل ذلك العصر وعاش الكثير منهم بعده الى نحو اربعين سنة

وخرج لغيره من شيوخه ومن اقرانه ومن وتلامذته ورغب الناس فى تواليفه

ورحلوا اليه بسببها وتداولوها قراءة ونسخا وسماعا وولى تدريس الحديث بتربة

ام الصالح وبالمدرسة النفيسية وقد مضى بيات توليته فى ترجمة تنكز نائب الشام قال

الصفدى لم يكن عند جمود المحدثين ولا كودنة النقلة بل كان فقيه النفس له دربة

باقوال الناس وهو القائل مضمنا :.: اذا قرأ الحديث على شخص .:. واخلى موضعا لوفاة

مثلى .:. فما جازى باحسان لانى .:. أريد حياته ويريد قتلى .:. قال الصفدى فانشدته

لنفسى .:. خليلك ماله فى ذا مراد .:. فدم كالشمس فى اعلى محل .:. وحظى ان تعيش مدى

الليالى .:. وانك لا تمل وانت تملى .:. قال فاعجبه قولى خليلك لان فيه اشارة الى بقية البيت

الذى ضمنه هو مع الاتفاق فى اسم خليل قرأت بخط البدر النابلسى فى مشيخته كان

علامة زمانه فى الرجال واحوالهم حديد الفهم ثاقب الذهن وشهرته تغنى عن

الاطناب فيه واول ما ولى تصدير حلقة قرأ بجامع دمشق فى اول رواق زكريا

عوضا عن شمس الدين العراقى (١) الضرير المقرئ فى المحرم سنة ٦٩٩ بعد رجوعه

من رحلته من مصر بقليل وكان قد أضر قبل موته بسنوات وكان يغضب اذا

قيل له لو قدحت عينك لابصرت لانه كان نزل فيها ماء ويقول ليس هذا ماء

انا ما زلت اعرف بصرى ينقص قليلا قليلا الى ان تكامل عدمه ومات فى ليلة

الثالث ذى القعدة سنة ٧٤٨

ص ح ذهبی
از ازنیقی ۹۶۸

مدینة العلوم ازنیقی ورق ۹۳ ص ۲

وعلامه ازنیقی در کتاب مدینة العلوم می فرماید ومن اجل التواریخ تاریخ الذهبی ثلث کتب صنف التاریخ الکبیر ثم الوسط المسمی بالعبر والصغیر المسمی دول الاسلام والذهبی هو محمد بن احمد بن عثمان شمس الدین ابو عبد الله الذهبی محدث العصر امام الوجود حفظا وذهبی العصر لفظا ومعنی ولد سنة ثلث وسبعین وسبعمایة وطلب الحدیث وهو ابن ثمان عشرة سنة سمع بدمشق و مصر بعلبک وبالاسکندریة وسمع منه الجمع الکثیر الا انه کان شدید المیل الی رأی الحنابلة کثیر الازراء باهل السنة فلذلک لا ینصفهم فی التراجم وله التصانیف الجزیلة فی الحدیث واسماء الرجال والتواریخ قرء القران واقرء بالروایات توفی فی لیلة الاثنین ثالث ذی القعدة سنة ثمان واربعین وسبعمایة

مدح ذهبی
از ازنیقی

مدينة العلوم ازنيقى ... ورق ... سطر ...

وعلامه ازنیقی درکتاب مدینة العلوم کمال مدح وثنای ذهبی فرموده چنانچه گفته ومنهم محمد بن احمد
بن عثمان الحافظ شمس الدين ابوعبد الله التركمانى كان امام الوجود حفظا وذهب العصر
معنى ولفظا شيخ الجرح والتعديل ولد سنة ثلث وسبعين وستمائة وفى شيوخه كثرة لا
تقبل التعداد وسمع منه الجمع الكثير ما دام يخدم هذا الفن الى ان رسخ فيه قدمه
واتعب الليل والنهار واتعب لسانه وقلمه وكان شافعى المذهب وحنبلى المعتقد ولذا اكثر الازراء
للاشاعرة فى تصانيفه سيما فى تاريخه الكبير وله تاريخ اوسط سمى بالعبر وصغير سمى بدول
الاسلام وكتاب النبلاء ومختصر تهذيب الكمال للمزى والكاشف مختصر ذلك والميزان فى الضعفاء
ثالثا
وهو من اجل الكتب والمغنى فى ذلك وكتابا اخر فى ذلك ومختصر سنن البيهقى وهو حسن ومختصر الاطراف
للمزى وطبقات الحفاظ وطبقات القراء وكتاب فى الوفيات ومختصر اخر فيها يسمى بالاعلام
والتجريد فى اسماء الصحابة والمجرد فى اسماء رجال الكتب الستة ومختصر المستدرك للحاكم و
مختصر تاريخ نيسابور للحاكم ومختصر ذيل ابن الدبيثى والمعجم الكبير والصغير وقرء القرآن
بالروايات واقرأه توفى سنة ثمان واربعين وسبعمائة

مدح ذهبی از سیوطی م ۹۱۱

وعلامه جلال الدین سیوطی کمال تحمید تکریم ذهبی نموده چنانچه در کتاب خود طبقات الحفاظ گفته الذهبی الامام الحافظ محدث العصر وخاتمة الحفاظ ومورخ الاسلام وفرد الدهر والقائم باعباء هذه الصناعة شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز التركمانی ثم الدمشقی المقری ولد سنة ٦٧٣ وطلب الحدیث وله ١٨ فسمع الكثیر ورحل وعنی بهذا الشان وتعب فيه وخدمه الی ان رسخت فيه قدمه وتلا بالسبع واذعن له الناس حكی عن شيخ الاسلام ابی الفضل بن حجر انه قال شربت ماء زمزم لاصل الی مرتبة الذهبی فی الحفظ ولی تدريس الحدیث بتربة ام الصالح وغيرها وله من المصنفات تاريخ الاسلام التاريخ الاوسط الصغير سير النبلاء طبقات الحفاظ التی لخصناها فی هذا الكتاب وذيلنا عليها طبقات القراء المختصر تهذيب الكمال الكاشف مختصر ذلك المجرد فی اسماء رجال الكتب الستة التجريد فی اسماء الصحابه الميزان فی الضعفا المغنی فی الضعفاء وهو مختصر نفيس وقد ذيلت عليه بذيل مشتبه النسبة مختصر الاطراف لشيخه المزی تلخيص المستدرك مع تعقب عليه مختصر سنن البيهقی مختصر المحلی وغير ذلك وله معجم كبير وصغير ومختصر بالمحدثين والذی اقول ان المحدثين عيال الان فی الرجال وغيرها من فنون الحديث علی اربعة المزی والذهبی والعراقی وابن حجر توفی الذهبی يوم الاثنين ثالث ذی القعدة سنة ٧٤٨ بدمشق واضر قبل موته بيسير

طبقات الحفاظ جلال الدين السيوطی الطبقة الثالثة عشرة ص ٥٢٢ سطر ١٥ الی ص ٥٢٣ سطر ١٨

٤٢

ورثاه التاج ابن السبكى بقصيدة اولها .:. من للحديث وللاساندين فى الطلب .:. من بعد

موت الامام الحافظ الذهبى .:. من للرواية للاخبار ينشرها .:. بين البرية من عجم ومن عرب

من للرواية وللاثار يحفظها .:. بالفقه من وضع اهل الغى والكذب .:. من للصناعة

يدرى حل معضلها .:. حتى يريك جلا الشك والريب .:. منها .:. هو الامام الذى

روت روايته .:. وطبق الارض من طلابه النجب .:. ثبت صدوق حافظ يقظ .:.

فى النقل اصدق انبا من الكتب .:. الله اكبر ما احوى واحفظه .:. من زاهد ورع فى الله مقترب

م ع

مدح ذهبی
از سیوطی م ٩١١

طبقات الحفاظ الطبقة الثالثة عشر
ص ٥٢١ وص ٥٢٩ طبع ليدن م

جلال الدين السيوطی در كتاب طبقات الحفاظ مدح وثنای ذهبی فرموده چنانچه ميگويد الذهبی الامام
الحافظ محدث العصر وخاتمة الحفاظ ومورخ الاسلام وفرد الدهر والقلم وباعبا
(القائم)
هذه الصناعة شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز التركمانی
(قايماز)
ثم الدمشقی المقرى ولد سنة ٦٧٣ وطلب الحديث وله ١٨ فسمع الكثير ورحل وعنی بهذا
الشان وتعب فيه وخدمه الى ان رسخت فيه قدمه وتلا بالسبع واذعن له الناس
(رسخت)
حكى من شيخ الاسلام ابن الفضل بن حجر انه قال شربت ماء زمزم لاصل الى مرتبة
الذهبی فی الحفاظ وولی تدريس الحديث بقربة ام الصالح وغيرها وله من المصنفات
تاريخ الاسلام التاريخ الاوسط الصغير سير النبلاء طبقات الحفاظ التی لخصناها
فی هذا الكتاب وذيلنا عليها طبقات القراء مختصر تهذيب الكمال الكاشف
مختصر ذلك المجرد فی اسماء رجال الكتب الستة التجريد فی اسماء الصحابة الميزان فی الضعفاء
المغنی فی الضعفاء وهو مختصر نفيس وقد ذيلت عليه بذيل مشتبه النسبة مختصر
الاطراف لشيخه المزى تلخيص المستدرك مع تعقب عليه مختصر سنن البيهقی
مختصر المحلى وغير ذلك وله معجم كبير وصغير ومختصر بالمحدثين والذى اقول ان
جيال المحدثين الان فی الرجال وغيرها من فنون الحديث على اربعة

المزی والذهبی والعراقی وابن حجر توفی الذهبی یوم الاثنین ثالث ذی القعدة

سنة ٧٤٨ بدمشق واضر قبل موته بیسیر ورثاه التاج ابن السبکی بقصیدة اولها

من للحدیث وللاسناد ذی الطلب … من بعد موت الامام الحافظ الذهبی

من للروایة للاخبار ینشرها … بین البریة من عجم ومن عرب

من للدرایة والاثار یحفظها … بالفقه من وضع اهل الغی والکذب

من للصناعة یدری حل معضلها … حتی یریک جلاء الشك والریب

منها

هو الامام الذی روت روایته … وطبق الارض من طلابه النجب

ثبت صدوق حافظ یقظ … فی النقل اصدق انباء من الکتب

الله اکبر ما احوی واحفظه … من زاهد ورع فی الله مرتقب

وخواجه نصر الله کابلی درکتاب خود صواقع کمال مدح وثنا وتمجید ذهبی نموده صواقع ۲۴۶ ورق ص۲ سطر ۲۱/۱۲

چنانچه گفته الخامسة ما رواه جابر ان النبی صلی الله علیه وآله قال انا مدینة

العلم وعلی بابها وهو باطل لان الجزء مطعون فیه قال یحیی بن معین لا اصل له وقال

البخاری انه منکر وانه لیس له وجه صحیح وقال الترمذی ایضا انه منکر وقال

الشیخ تقی الدین بن الدقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه وقال الشیخ محی الدین

النووی والحافظ شمس الدین الذهبی والشیخ شمس الدین الجزری انه

موضوع فلا یجوز الاحتجاج ولان من کان باب مدینة العلم لا یلزم ان یکون

صاحب الدعامة الکبری ولانه لا یقاوم الاخبار الصحاح الدالة علی خلافة

المتقدمین علیه

وعلامه غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو بخواندامیر درکتاب حبیب السیر جلد سوم جزو دوم صفحه سطر/۱۶

خود حبیب السیر کمال تبجیل وتکریم ذهبی نموده چنانچه گفته ومورخ اسلام

شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد

واورا تصانیف مفیده است

بستان المحدثین ورق ۴۹ صہ اسطر ۹ تا ۱۵

وخود شاه عبد العزیز دهلوی صاحب تحفه در کتاب خود بستان المحدثین کمال مدح

وثناء ذهبی نموده چنانچه گفته ذهبی که از مشائخ حدیث وخیلی بزرگ کسی است که گفته که مرا

تا ابن المبارک از راه اجازت شش واسطه بهم رسیده واین کمال علو سند من است بعد ازان

گفته است که والله انی لاحبه لله وارجو الخیر بحبه لما فیه من التقوی والعبادة والاخلاص و

الجهاد وسعة العلم والاتقان والمواسات والصفوة والصفات الحمیده وقتیبه بن سعد

بلخی بغلانی که شیخ اصحاب صحاح سته است میگفت خیر اهل زماننا ابن المبارک ثم احمد بن

حنبل

مدح ذهبی
از ص ۲۳۹ تحفہ

و نیز خود شاه صاحب در کتاب خود تحفه تمجید و تکریم ذہبی نموده چنانچہ گفته ق. تحفہ اثنا عشریہ ص ۲۱۳ سطر ۹/۶

قال امام اهل الحدیث شمس الدین ابوعبد الله محمد بن احمد الدمشقی الذهبی

فی تلخیصه لقد کنت زمنا طویلا اظن ان حدیث الطیر لم یحسن الحاکم ان یودعه

فی مستدرکه فلما علقت هذا الکتاب رایت القول من الموضوعات التی فیه)

ترجمه ازان کسان که تصریح کرده اند بموضوع بودن این حدیث حافظ شمس الدین جزری است و گفته است

امام اہل حدیث الخ در تلخیص خود ہر آئینہ من مدتے دراز گمان میکردم که حدیث طیر خوب نه کرد حاکم

که نہاد آنرا در مستدرک خود پس ہرگاه حاشیه نوشتم این کتاب را صحیح دیدم این قول را از جملہ موضوعاتے

که در مستدرک است

ملا حیدر علی فیض آبادی در کتاب خود منتهی الکلام ذهبی را امام علی الاطلاق گفته چنانچه در کتاب مذکور می گوید مع هذا از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد

منتهی الکلام ص ۱۵ سطر ۱۵ / ص ۲۹ سطر ۲

چه اطلاق این لفظ بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب فن پیش از پیش وقوع یافته و قرینه بر معنی لفظ صدوق است چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت مکفرین و مفسقین اهلبیت اخیار و اصحاب کبار را صدوق نمیگویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می پویند اگر باور نیاید به نقد رجال امام رجوع کن و در یاب که این مطالب در کتاب مذکور موجود است جائیکه بترجمهٔ ابان بن تغلب مشغول شده و ملخص مقال او جواب و سوال است تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده پس تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت صغری مانند تفضیل مرتضوی بر شیخین بے تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در بسیاری از تابعین و تبع تابعین با وصف ورع و راستی بوده اگر از روایت شان بالمرة دست کشند بسیاری از آثار نبویه صلی الله علیه و سلم تلف شوند لهذا در اخذ روایت از ایشان صرفه نکرده اند و منتهای کار ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر است و ذکر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم را اهل تنقیه توثیق نمیکنند و قابل احتجاج نمی پندارند بلکه ضال و مضل و مفتری میدانند انتهی

٢

مدح ذهبی
از حیدر علی فیض آبادی

مولوی حیدر علی فیض آبادی در کتاب خود منتهی الکلام ذهبی را از اهل نقد شمار کرده چنانچه گفته. منتهی الکلام جلد اول ص۱۹۸ سطر ۱۵-۱۸

پنجم آنکه اگر مراد شریف مرتضی این است که ناصبیت راوی مذکور و بی ادبی او و نسبت بشهداء کربلا یا لیتنی

کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً در کتب اهل حق مروی است پس اولیاء اش نشان دهند که در فلان

کتاب واقع است علاوه هرگز بیاد نمی آید که اهل تنقید مثل عبد الرحمن نسائی و شمس الدین ذهبی و امثال ایشان

نصب و عداوت اهلبیت را با و نسبت داده باشند

مدح ذهبی
از رسالات [illegible]

نیز مولوی سلامت الله در کتاب خود معرکة الآرا که در مباحثه شیعه و سنی مابین خود و - معرکة الآرا ورق ۳۱۱ صفحه ۲ سطر ۹-۱۰
و یکی از مجتهدان شیعه میر سید محمد صاحب شده بود تصنیف نموده کمال مدح و ثنا ذهبی نموده چنانچه
در کتاب مذکور گفته قوله و شیخ عبد الحق دهلوی و ملامعین در معارج النبوة و جمال المحدث در روضة الاحباب
نیز در روضة الاحباب می نویسد که در روز احد چون مسلمانان رو بهزیمت نهادند و حضرت رسول صلعم را تنها گذاشتند
حضرت صلعم در خشم شد در آن حالت نظر کرد علی ابن ابی طالب را دید که بر پهلوی وی ایستاده و فرمود ای علی
چون بود که برادران ملحق نگشتی گفت یا رسول صلعم ان لی بک اسوة بدرستیکه مرا بتو اقتدا است و در کتاب
مذکور بعد تمامی این روایت نوشته که این حدیث را باین طریق بعضی از محدثان و اهل سیر در کتب خویش آورده
لیکن ذهبی که محک رجال است در کتاب میزان الاعتدال تضعیف و تکذیب راوی ان نموده انتهی پس هر گاه صاحب
روضة الاحباب تضعیف و تکذیب راوی حدیث مذکور از میزان الاعتدال ذهبی که محک رجال است نقل کرده
باز همان روایت مجروح و مقدوح استناد کردن حیرتکده نظارگیان است علاوه بران در روایت روضة
الاحباب کلمه لاکفر بعد الایمان نیست بلکه فقط ان لی بک اسوة واقع است . یا الکفر بعد الایمان

(۲)

مدح ذهبی

علامه صدیق حسن خان بهوپالی در کتاب خود اتحاف النبلاء کمال ثناء و تعریف ذهبی نموده چنانچه آورده محمد اتحاف النبلاء ص ۳۶۷ سطر ۸/۲۳

بن احمد بن عثمان بن قایماز الشیخ الامام العلامة شمس الدین ابو عبدالله الذهبی حافظ لا یجاری و لافظ لا یباری

متقن بود در حدیث و رجال آن و ناظر بود در علل و احوال آن عارف بود بتراجم ناس و ابانت ابهام در تواریخ ایشان

بسیار جمع کرده و بسیار کسان را نفع بخشیده و در تصنیف اکثار فرموده و مطولات را در تالیف مختصر ساخته شیخ کمال الدین

بن الزملکانی چون بر تاریخ کبیر او که مسمی ست بتاریخ الاسلام جزءاً بعد جزء واقف شده گفته این کتاب جلیل القدر ست

و آن در بست مجلد بوده و کتاب تاریخ البلاد نیز بست مجلد ست و از تصانیف اوست الدول الاسلامیه و طبقات

القراء و طبقات الحفاظ دو مجلد و میزان الاعتدال سه مجلد و المشتبه فی الاسماء و الانساب یک مجلد و بناء الرجال یک مجلد

و تهذیب التهذیب یک مجلد و اختصار سنن بیهقی پنج مجلد و تنقیح احادیث التعلیق لابن الجوزی و المستحلی اختصار المحلی

و المقتنی فی المغنی فی الضعفاء و اختصار مستدرک للحاکم دو مجلد و اختصار تاریخ ابن عساکر ده مجلد و اختصار تاریخ خطیب

دو مجلد و توقیف اهل التوفیق علی مناقب الصدیق یک مجلد و نعم السمر فی سیرة عمر یک مجلد و التبیان فی مناقب عثمان یک مجلد

و فتح المطالب فی اخبار علی بن ابی الطالب یک معجم اشیاخ و در آن یکهزار و سه صد کسان نموده و اختصار کتاب الجهاد

لابن عساکر یک مجلد ما بعد الموت یک مجلد بالة البدر فی عدد اهل بدر و او راست تراجم اعیان برای هر یکی مصنفی

قائم الذات نوشته مثل ائمه اربعه و کسیکه جاری مجرای ایشان ست و لیکن همه را در تاریخ العلماء و النبلاء داخل

نموده مولد وی بماه ربیع الاول سنه ثلاث و سبعین و ست مائة بود و از اشعار اوست قطعه

فما جازى باحسان لانى ⁂ اذاقرأ الحديث على شخص ⁂ فاخلى موضعا لوفاة مثلى

ان صح الاجماع ⁂ اريد حياته ويريد قتلى ⁂ وقال ايضا قطعه العلم قال الله قال رسوله

بين الرسول وبين راى فقيه ⁂ فاجهد فيه ⁂ وحذار من نصب الخلاف جهالة

توفى سنة ثمان واربعين وسبع مائة

من هنا غير مطبوع

وعلامه صديق حسن خان قنوجی بهوپالی در کتاب خود "أبجد العلوم" كمال مدح و وصف ذهبی نموده چنانچه آورده (أبجد العلوم ص ٧٨٧ سطر ٢)

"محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز شمس الدين أبو عبد الله الذهبي محدث العصر إمام الوجود حفظاً وذهبي العصر معنى ولفظاً ولد سنة ٦٧٣ وطلب الحديث وهو ابن ثماني عشرة، سمع بدمشق ومصر وبعلبك والإسكندرية وسمع منه الجمع الكثير وكان شديد الميل إلى رأي الحنابلة كثير الإزراء بأهل الرأي فلذلك لا يصفهم في التراجم له التصانيف الجزيلة في الحديث وأسماء الرجال قرأ القرآن وأقرأه بالروايات صنف "التاريخ الكبير" ثم الأوسط المسمى "بالعبر" و الصغير المسمى "بدول الإسلام" وتاريخه من أجل التواريخ وقف الشيخ كمال الدين بن الزملكاني على "تاريخ الإسلام" له جزءً بعد جزء إلى أن أنهاه مطالعة فقال: هذا كتاب جليل وتاريخه المذكور عشرون مجلداً وكتاب "تاريخ النبلاء" عشرون مجلداً أوله طبقات القراء وطبقات الحفاظ مجلدان و"ميزان الاعتدال" ثلاث مجلدات، و"المشتبه في الأسماء والأنساب" مجلد و"نبأ الرجال" مجلد و"تهذيب التهذيب" مجلد و "اختصار سنن البيهقي" خمس مجلدات و"تنقيح أحاديث التعليق" لابن الجوزي و "المستحلى" اختصار المحلى و"المغني في الضعفاء" و"اختصار المستدرك للحاكم" مجلدان و"اختصار تاريخ ابن عساكر" مجلدان و"اختصار تاريخ الخطيب" مجلدان و"توقيف أهل التوفيق

على مناقب الصدّيق" مجلّد، و"نعم السمر في سيرة عمر" مجلّد، و"التبيان في مناقب عثمان" مجلّد، و"فتح المطالب في أخبار عليّ بن أبي طالب" مجلّد، و"معجم أشياخه" وهو ألف وثلثمائة شيخ، و"اختصار كتاب الجهاد لابن عساكر" مجلّد، و"ما بعد الموت" مجلّد، و"هالة البدر في عدد أهل بدر" وله في تراجم الأعيان مصنّف لكلّ واحد منهم قائم الذات مثل الأئمّة الأربعة ومن يجري مجراهم لكن أدخل الكلّ في تاريخ النبلاء. ومن شعره: شعر

إذا قرأ الحديث على شخص ... وأخلى موضعاً لوفاة مثلي *
فما جازى بإحسان لأنّي ... أريد حياته ويريد قتلي

وله في العلم:

العلم قال الله قال رسوله ... إن صحّ والإجماع فاجهد فيه *
وحذار من نصب الخلاف جهالة ... بين الرسول وبين رأي فقيه

توفّي ليلة الاثنين ثالث ذي القعدة سنة ٧٤٨ ذكره ابن شاكر الكتبي ترجمة حسنة في "فوات الوفيات" إن شئت فراجعه. (١)

(١) أبجد العلوم، لصدّيق حسن خان القنوجي ٣: ٨٠ - ٨٢.

وعلامه معاصر صديق حسن خان بهوپالی بکمال مدح وثناء ذهبی نموده چنانچه در کتاب تاج مکلل ص۲۸۱ س۱۲ الی ص۲۸۲ س۶

"تاج مكلل" گفته "محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي الحافظ الكبير ولد سنة ٦٧٣.

قال في "البدر الطالع" وأجاز له في سنة مولده جماعة بعناية أخيه من الرضاع. [وطلب بنفسه بعد سنة ٦٩٠ فأكثر عن ابن عساكر وطبقته، ثم رحل إلى القاهرة و] (١) [وغيرهما، وخرّج لنفسه ثلاثين بلداً] (٢)

أخذ عن الدمياطي وابن الصواف ثم مهر في فن الحديث وجمع فيه المجاميع

المفيدة الكثيرة قال ابن حجر حتى كان أكثر أهل عصره تصنيفاً وجمع تاريخ الإسلام [أي لا باعتبار تحرير أخبار غيرهم، فإنّ غيره أبسط منه، واختصر منه مختصرات كثيرة منها: "النبلاء" و"العبر" و"تلخيص التاريخ" و"طبقات الحفّاظ" و"طبقات القرّاء"] (٣)

فأربى فيه على من تقدّمه بتحرير أخبار المحدّثين خصوصاً انتهى ولعل تاريخ الإسلام

في زيادة على عشرين مجلداً وقفت منه على أجزاء (٤) وله "الميزان في نقد الرجال" جعله

مختصّاً بالضعفاء الذين قد تكلّم فيهم متكلم وإن كانوا غير ضعفاء في الواقع ولهذا

ذكر فيه مثل ابن معين وعليّ بن المديني باعتبار أنّه قد تكلّم فيهما متكلّم وهو

كتاب مفيد وجميع مصنّفاته مقبولة مرغوب فيها رحل إليه الناس لأجلها

وأخذوها عنه وتداولوها وقرأوها وكتبوها في حياته وطارت في جميع

بقاع الأرض وله فيها تعبيرات رائقة وألفاظ رشيقة غالباً لم يسلك فيها مسالك

أهل عصره ولا من قبلهم ولا من بعدهم وقد أكثر التشنيع عليه تلميذه

السبكي وذكره في مواضع من طبقاته ولم يأت بطائل بل غاية ما قال إنه كان

(١) من المصدر. (٢) من المصدر. (٣) من المصدر. (٤) إلى هنا: البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، للشوكاني ٢: ١١٠/ الرقم ٤٠١.

إذا ترجم الظاهرية والحنابلة أطال في تقريظهم، وإذا ترجم غيرهم من شافعي
أو حنفي لم يستوف ما يستحقه، وعندي أن هذا مثل ما قال الأول: نعم وتلك
شكاة ظاهر عنك عارها، فإن الرجل قد مُلئ حبًّا للحديث وغلب عليه،
فصار الناس عنده هم أهله، وأكثر محققيهم وأكابرهم هم من كان يطيل
الثناء عليه لا من غلب عليه التقليد وقطع عمره في الاشتغال بما لا يفيد،
ومن جملة ما قال السبكي أنه كان إذا أخذ القلم غضب حتى لا يدري ما
يقول، وهذا باطل؛ فإن مصنفاته تشهد بخلاف هذه المقالة، و
غالبها الإنصاف والذب عن الأفاضل، وإذا أجرى قلمه بالوقيعة في أحد،
فإن لم يكن من معاصريه فهو إنما روى ذلك عن غيره، وإن كان من
معاصريه فالغالب أنه لا يفعل ذلك إلا مع من يستحقه، وإن وقع ما يخالف
ذلك نادرًا فهذا شأن البشر، وكل أحد يؤخذ من قوله ويترك إلا
المعصوم، والأهوية تختلف والمقاصد تتباين، وربك يحكم بينهم فيما
كانوا فيه يختلفون. قال الصفدي: لم يكن عنده جمود المحدثين، بل كان
فقيه النفس له دراية بأقوال الناس، مات رحمه الله تعالى في سنة ٧٤٨.
قال الصلاح الكتبي: أتقن الحديث ورجاله، ونظر علله وأحواله،
وعرف تراجم الناس، وأبان الإبهام في تواريخهم والإلباس، جمع
الكثير، ونفع الجم الغفير، وأكثر من التصنيف، ووفر بالاختصار معرفة

التطويل في التاليف، وقف ابن الزملكاني على "تاريخ الإسلام" وقال: هذا الكتاب

جليل. ومن شعره: إذا اقرأ الحديث على شخص :: وأخلى موضعاً لوفاة

مثلي * فما جازى بإحسان لأني :: أريد حياته ويريد قتلي. :. وقال أيضاً:

العلم قال الله قال رسوله :: إن صح والإجماع فاجهد فيه * وحذار من نصب

الخلاف جهالة :: بين الرسول وبين رأي فقيه" ( ) انتهى

( ) تاج مكلل، لصديق حسن خان بهوپالي ..

وافی بالوفیات جلد اول صفحه ۴۷ سطر ۱۲/۵
طبع مطبعة الدولة استنبول سنه ۱۹۳۱ع

وجه پنجم انكه صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدي

در كتاب "فوات الوفيات" ابن المغازلی را در زمرهٔ مورخين شهير واسط ذكر نموده وايمعنى هم دليل بودن او از علما و مصنفين سنيه است صفدی مذكور در صدر كتاب مسطور ميفرمايد "الفصل الحادي عشر في ذكر شيء من أسماء كتب التواريخ المؤلفة لمن تقدم من أرباب هذا الفن بتاريخ المشرق وبلاده :- تاريخ بغداد للخطيب أبي بكر، الذيل عليه للسمعاني، الذيل عليه لابن الدبيثي وفيه مالم يذكره السمعاني وذكر من أغفله أو كان بعده، والذيل عليه لابن القطيعي، والذيل لمحب الدين ابن النجار، والذيل لأبي بكر ابن المارستاني، والذيل لابن الساعي، تاريخ البصرة لابن دهجان، تاريخ الكوفة لابن مجالد، تاريخ واسط للدبيثي، تاريخها أيضاً لبحشل، الذيل عليه لابن الجلابي". (1)

(1) الوافي بالوفيات ، للصفدي ١ : ٤٧ .

٢ ٧٦٢
مدح صفدی
از اسدی ٨٥١

طبقات شافعیه اسدی ورق ١٠٢/٢ سطر ١٩ تا ورق ١٠٣/١ سطر ٨

تقی الدین اسدی (١) درکتاب خود طبقات شافعیه کمال وصف وثنا صفدی نموده چنانچه گفته: "خليل بن أيبك بن عبد الله العلامة الأديب البليغ البارع المفنن صلاح الدين الصفدي، مولده بصفد (٢) تخميناً في سنة ستٍّ أو سبعٍ وتسعين وستمائة، وسمع الكثير وقرأ الحديث وكتب بعض الطباق، وأخذ عن القاضي بدر الدين بن جماعة وأبي الفتح بن سيد الناس والقاضي تقي الدين السُّبكي و الحافظين أبي الحجاج المزي وأبي عبد الله الذهبي وغيرهم، وقرأ طرفاً من الفقه، وأخذ النحو عن أبي حيان والأدب عن الشهاب محمود ولازمه، وعن أبي نباتة، ومهر في فن الأدب وكتب الخط المليح وقال النظم الرائق وألف المؤلفات الفائقة، وكتب بخطه الكثير وباشر كتابة الإنشاء بمصر ودمشق، ثم ولي كتابة السر بحلب ثم وكالة بيت المال بالشام، وقد تصدى للإفادة بالجامع الأموي وحدث بدمشق وحلب وغيرهما، ذكره شيخه الذهبي في المعجم المختص فقال: الإمام العالم الأديب البليغ الأكمل، طلب العلم وشارك في الفضائل، وساد في علم الرسائل، وقرأ الحديث وكتب المنسوب وجمع وصنف والله يمده بتوفيقه، سمع مني وسمعت منه، وله تواليف وكتب وبلاغة انتهى. ووقفت على ترجمة كتبها لنفسه نحو كراسين، ذكر فيها أحواله ومشايخه وأسماء مصنفاته وهي نحو الخمسين مصنفاً منها ما لم يكمل، قال: وكتبت بيدي ما يقارب خمسمائة مجلدة، قال: ولعل الذي كتبت في ديوان الإنشاء ضعفا ذلك، وذكر جملة من شعره، وذكر له السبكي في الطبقات الكبرى ترجمة"

(١) هو أبو بكر أحمد بن محمد، تقي الدين ابن قاضي شهبة الدمشقي (٧٧٩ - ٨٥١ هـ).
(٢) مدينة في جبال عاملة المطلة على حمص بالشام، وهي من جبال لبنان (معجم البلدان ٣ : ٤١٢).

(١) ← رأس السطر

مبسوطة مشتملة على فوائد. توفي في شوال سنة أربع وستين وسبعمائة، ودفن بالصوفية. واعلم أن في
عدد المذكور والذي قبله في "طبقات الشافعية" تساهلاً، وإنما أردت معرفة ترجمتها، وكثير
من أصحاب الفنون إنما يُذكَرُ في طبقات الفقهاء لمعرفة تراجمهم، وأنهم منسوبون للشافعي
رضي الله عنه.

(١) طبقات الشافعية، لابن شهبة ٣ : ٨٩ – ٩٠ / الرقم ٦٤١.

مدح و نقل از ابن مغازلی

عجیلی

(ذخیرة المآل ورق ۲۲۹ ص ۲ سطر ۳/۵)

وعلامه عجیلی که از بزرگان اهل سنت و اجلهٔ علماء ایشان میباشد از ابن مغازلی نقل نماید

و از این نقل کمال وثاقت و اعتبار ابن مغازلی ثابت میشود چنانچه گفته: "والله قد أعطاهم أجناساً

من فضله "أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله" أخرج أبو الحسن المغازلي عن الباقر

رضي الله عنه أنه قال في هذه الآية: "نحن والله، والحاسد يعترض على الله في أحكامه". ( )

( ) ذخيرة المآل، للعجيلي ..

مدح ابن مغازلی ... هذا ... اثر ابن حجر عسقلانی ۸۵۲

و علامه ابن حجر عسقلانی در کتاب خود "لسان المیزان" کمال مدح و ثناء را پیرامون ابن مغازلی نموده و در ضمن ذکر روایت کردن او از پدر خود تمجید او هم نامبرده است که اینکه گفته :

" محمّد بن علي بن محمّد بن الطيّب الجلابيّ، المعروف بابن المغازليّ الواسطيّ القاضي المالكيّ. ناب في الحكم بواسط. روى عن أبيه وأبي محمّد بن البسريّ وغيرهم روى عنه أبو القاسم بن عساكر وأبو سعد بن السمعانيّ والقاضي يحيى بن الربيع ويحيى بن الحسين الأوادنيّ، وأبو بكر أحمد بن صدقة وهو آخر من حدث عنه. قال ابن السمعانيّ كان شيخنا أحمد بن ... يرميه بأنّه ادعى سماع أشياء لم يسمعها ورأيت بخطّه جزءاً بخطّ أبيه وفي آخره "بلغت" فألحق هذا بخطّه وولدي. قال السمعانيّ وظاهره الصدق والأمانة وهو صحيح السماع شيخ حسن المجالسة متودّد يتتبّع الحديث سألته عن مولده فقال سنة سبع وخمسين وأربع مائة ومات في رمضان سنة اثنتين وأربعين وخمس مائة."(1)

الحسن بن أحمد الغندجاني وأبي تمام بن أبي ربيعة وغيرهم. وأجاز له أبو غالب بن بشران والخطيب وأبو القاسم

هذا في النسخة الموجودة في ملقفنا إلنا صريحة العام كان وتلك النسخة مخطوطة ولكن هذا ساقط في لسان الميزان الذي طبع في حيدر آباد دكن ۱۳۲۹

(1) لسان الميزان، لابن حجر العسقلانيّ ٦ : ٣٦٣ - ٣٦٤ / الرقم ٧٨٥٠.

مدح صفدی از شوکانی ۱۲۵۵

وعلامه شوکانی در کتاب خود "البدر الطالع" کمال مدح وثناء صفدی نموده چنانچه گفته "خليل بن أيبك بن عبد الله (البدر الطالع ورق ۹۹ صفحه ۲ سطر ۳/۲۳ نصف اول)

المعروف بصلاح الدين الصفدي الاديب المشهور، ولد سنة ٦٩٧ وكتب الخط الجيد،

وذكر عن نفسه أن أباه لم يمكنه من الاشتغال حتى استوفى عشرين سنة، وطلبه بنفسه

فأخذ عن الشهاب محمود وابن سيد الناس وابن نباتة وأبي حيان، وسمع من المزي

والدبوسي، وطاف مع الطلبة وكتب الطباق وقال الشعر الحسن وأكثر منه جداً وترسل

وألف كتباً منها "التاريخ الكبير" الذي سماه "الوافي بالوفيات" في نحو ثلاثين مجلداً على حروف المعجم،

وأفرد منه أهل عصره في كتاب سماه "أعوان النصر وأعيان العصر" في ست مجلدات، و

شرح "لامية العجم" مجلدين، وله "ألحان السواجع بين البادئ والمراجع" مجلدان، و

"جر الذيل في وصف الخيل" و"كشف الحال في وصف الخال" وأول ما ولي كتابة الدرج

بصفد ثم بالقاهرة كتابة السر وغير ذلك من الأعمال، وكان حسن المعاشرة جميل المودة،

وكان إليه المنتهى في مكارم الأخلاق ومحاسن الشيم، قال ابن كثير: مصنفاته بلغت

المئين من المجلدات، قال: ولعل الذي كتبه في ديوان الإنشاء ضعف ذلك، ومن تصانيفه:

"فض الختام عن التورية والاستخدام" ونظمه مشهور قد أودع منه في "شرح لامية

العجم" وغيرها ما يعرف به مقداره، ولكثرة ملاحظته للمعاني البديعية صار الغيث

من شعره كثيراً، وينضم إلى ذلك ما يُطرِبه من المبالغة في حسنه فيزداد ثقلاً، وقد

يأتي له ما هو من الحسن بمكان كقوله: بسهم أجفانه رماني ... وذبتُ من هجره وبينه

راس السطر

إن متُّ ما لي سواه خصمٌ ... لأنه قاتلي بعينه. وكان يختلس معاني شعر شيخه ابن نُباتة و

ينضمها لنفسه، وقد صنّف ابن نباتة في ذلك مصنّفاً سماه "خبز الشعير المأكول المذموم"

وبيّن سرقاته لشعره، ومات بدمشق ليلة عاشر شوال سنة ٧٦٤".(1)

(1) البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، للقاضي الشوكاني ١: ٢٤٣- ٢٤٤ / الرقم ١٦٣.

وجه آنكه مجد الدين فيروزآبادي دركتاب "قاموس" در (قاموس جلد اول صفحه ٥٨ سطر ٦/ ٧ كلكته)

لغت (جلب) گفته "والجُلّاب كزُنّار ماء الورد مُعرَّب وة بالرُّهي (قرية) ونهرٌ،

وعليّ بن محمّد الجُلّابيّ مُؤرِّخ"، (١) ازاين عبارت ظاهراست كه فيروزآبادي

ابن المغازلي را بعليّ بن محمد الجلابي تسميه مينمايد واو را مورخ مى شمارد، وذلك

كافٍ لذوي الأحلام، في كونه مشهوراً ومعروفاً عند العلماء

الأعلام ومذكوراً في كتب اللّغات المشهورة بين الأنام. (وموصوفاً)

وموصوفاً

(١) القاموس المحيط، للفيروزآباديّ- مادّة «جلب».

مرحوم فيروزآبادى
از اسدى ٨٥١

تقي الدين اسدى در كتاب خود "طبقات شافعية" كمال تبجيل و توثيق فيروزآبادى نموده چنانچه در كتاب مذكور [طبقات شافعيه اسدى ورق ٢٠٤ سطر ٢٣]

(٢) "محمد بن يعقوب بن محمد بن إبراهيم بن عمر الشيرازي الفيروزبادي [صاحب القاموس] (١) [إمام عصره في اللغة]

القاضي مجد الدين أبو الطاهر كان يرفع نسبه إلى الشيخ أبي إسحق صاحب التنبيه ولا يبالي بما يُشاع بين الناس (٣) [وُلد في سنة تسع وعشرين بكازرين من أعمال شيراز]

أن الشيخ لم يتزوج فضلاً عن أن يعقب، وتفقه ببلاده وطلب الحديث وسمع من الشيوخ ومهر في اللغة

وهو شاب، وسمع من جماعة وقدم الشام بعد الخمسين وسمع بها الحديث... (٤) واشتهرت فضيلته وكتب

عنه ودخل القاهرة فعظم بها قدره وكتبوا عنه كثيراً من تصانيفه، ثم جال في البلاد الشمالية والشرقية

ودخل الهند، وله مجاورة في الحرمين، وكان كثير الكتب جداً ولا يسافر إلا وهي معه في عدة أحمال على

عدة جمال، ويفتحها في غالب المنازل ويطالع فيها، (اتفق) [واتفق] أنه قدم اليمن بعد التسعين من الهند عقب

وفاة القاضي جمال الدين الريمي فقرره الملك الأشرف إسماعيل في القضاء بالبلاد اليمنية فلم يزل ذلك

باسمه إلى أن مات، وكان قد جاور في غضون ذلك بمكة مراراً ثم يرجع، وكان الأشرف يكرمه

كثيراً قال الحافظ شهاب الدين بن حجر أخذ عن القاضي تقي الدين السُّبكي وعن ولده تاج الدين

وعن القاضي عز الدين بن جماعة وفي شيوخه كثرة وقد خرج له الحافظ شمس الدين محمد

بن موسى المراكشي ثم المكي مشيخة عن جمع كثير من شيوخه وأما معرفته باللغة واطلاعه على نوادرها،

فأمر مستفيض، وكان يقول: ما كنت أنام حتى أحفظ كذا كذا سطراً أذكرها وكان يُعاب بالتهور

(١) بين المعكوفتين لا يوجد في المصدر . (٢) من المصدر . (٣) من المصدر ، والصحيح أنه ولد سنة ٧٢٩ هجرية - كما في:

(البدر الطالع) للشوكاني ٢ : ٢٨٠ ، و (بغية الوعاة) للسيوطي ١١٧ ، و (شذرات الذهب) لابن العماد الحنبلي ٧ : ١٢٦ . (٤) ← خلف الصفحة

(٤) من هنا اختلافات يسيرة في العبارات مع المصدر، وكأن المؤلف اختصر وأوضح وأضاف .

في العبارة إلا أنا ما جربنا عليه في نقله شيئاً. توفي في شوال سنة سبع بتقديم السين عشرة وثمانمائة و

وقد جاوز التسعين ممتعاً بحواسه، وهو آخر من مات من الرؤساء الذين انفرد كلٌّ منهم بفنٍّ فاق

فيه أقرانه على رأس القرن الثامن، وهم الشيخ سراج الدين البلقيني في الفقه على مذهب

الشافعي، والشيخ زين الدين العراقي في الحديث، والشيخ سراج الدين بن الملقن في كثرة التصانيف

في فنّي الفقه والحديث، والشيخ شمس الدين الغماري في العربية، والشيخ أبو عبد الله بن عرفة

في فقه المالكية وفي سائر العلوم بالمغرب، والشيخ مجد الدين الشيرازي في اللغة. ومن

تصانيفه "القاموس المحيط" في اللغة، بالغ في اختصاره وتحريره، وميّز ما زاده على الصحاح بالحمرة

وهو شيء كثير جداً لعله لو جُرّد كان قدر "الصحاح" إلا أنه يحذف الشواهد، وشرع في شرح

مطوّل على البخاري ملأه بغرائب المنقولات ونوادر اللغات، و"شوارق الأسرار في شرح

مشارق الأنوار"، وصنّف للأشرف كتاباً سماه "الإصعاد إلى رتبة الاجتهاد" في أربعة أسفار، وصنّف

لولده الناصر كتاباً سماه "تسهيل الوصول إلى الأحاديث الزائدة على جامع الأصول" وغير ذلك.(1)

(1) طبقات الشافعية، لابن شهبة ٤: ٦٣-٦٦ / الرقم ٧٥٢.

مدح فیروزآباد
از اسدی

طبقات شافعیه اسدی ورق ١٦٨ ص ٢ سطر ١٥ الی ص ١٦٩ سطر ١٩

وعلامه ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبة الاسدی در کتاب خود «طبقات شافعیة»

کمال مدح وثناء فیروزآبادی نموده چنانچه در کتاب مذکور در طبقة الثامنة والعشرون[٢٨]

می فرماید: محمد بن یعقوب بن محمد بن إبرهیم بن محمد بن أبي بکر بن

إدريس بن فضل الله الشيرازيّ الفيروزباديّ القاضي مجد الدين أبو الطاهر،

إمام عصره في اللغة كان يرفع نسبه إلى الشيخ أبي إسحاق صاحب التنبيه ويقول إنّ

جدّه فضل الله ولد الشيخ أبي إسحاق، ولا يبالي بما يُشاع بين الناس أنّ

الشيخ لم يتزوّج فضلاً أن يعقب، وُلِد في سنة تسع وعشرين[١] بكازرين

من أعمال شيراز، وتفقّه ببلاده وطلب الحديث وسمع من الشيوخ،

ومهر في اللغة وهو شاب، وقدم الشام بعد الخمسين إمّا سنة خمس

أو في السنة التي بعدها، وسمع بها الحديث ودخل القدس وسمع من

الحافظ صلاح الدين العلائي، ثمّ دخل مصر وسمع بها وقدم مكّة و

سمع بها ولقي جماعة كثيرة من الفضلاء وأخذ عنهم وأخذوا عنه، واشتهر

فضائله وكتب الناس تصانيفه، وذكره الصفديّ في تذكرته وعظّمه،

وكتب عنه بيتين في سنة سبع وخمسين[٢] بدمشق وجال في البلاد

(١) أي بعد السبعمائة. (٢) أي بعد السبعمائة أيضاً.

الشمالية والشرقية، ودخل الروم، ثمّ الهند، وله مجاورة في الحرمين، وكان
كثير الكتب جدّاً، ولا يسافر إلّا وهي معه في عدّة أعدال على عدّة جمال، ويفتحها
في غالب المنازل ويطالع فيها، واتّفق أنّه قدم اليمن بعد التسعين من الهند عقب
وفاة القاضي جمال الدين الريميّ شارح التنبيه، فقرّره الملك الأشرف إسمعيل في
القضاء بالبلاد اليمنيّة، فلم يزل ذلك باسمه إلى أن مات، وكان قد جاور في
غضون ذلك بمكّة مراراً ثمّ يرجع، وكان الأشرف يكرمه كثيراً، قال الحافظ
شهاب الدين ابن حجر أمتع الله ببقائه: أخذ عن القاضي تقيّ الدين
السّبكيّ وعن ولده تاج الدين وعن القاضي عزّ الدين ابن جماعة وفي
شيوخه كثرة، وقد خرّج له الحافظ شمس الدين محمّد بن موسى المراكشيّ
ثمّ المكّيّ مشيخةً عن جمع كثير من شيوخه، وأمّا معرفته باللغة واطّلاعه
على نوادرها فأمر مستفيض، وكان يقول: ما كنت أنام حتّى أحفظ
كذا كذا سطراً أذكرها، وكان يُعاب بالتهوير[1] في العبارة، إلّا أنّا ما جرّبنا
عليه في نقله شيئاً، تُوفّي بزبيد في شوّال سنة سبع بتقديم السين
عشرة وثمانمائة، ودُفن بتربة الشيخ إسمعيل الجبرتيّ، وهو آخر من مات
ممن مات من الرؤساء الذين انفرد كلٌّ منهم بفنٍّ فاق فيه أقرانه على
رأس القرن الثامن، وهم الشيخ سراج الدين البلقينيّ في الفقه على مذهب
الشافعيّ، والشيخ زين الدين العراقيّ في الحديث، والشيخ سراج الدين ابن

(١) في المصدر: بالسهو.

الملقّن في كثرة التصانيف في فنّي الفقه والحديث، والشيخ شمس الدين الغماريّ
في العربيّة، والشيخ أبو عبد الله ابن عرفة في فقه المالكيّة، وفي سائر العلوم بالمغرب،
والشيخ مجد الدين الشيرازيّ في اللغة، وذكر له الحافظ برهان الدين
في مشيخته ترجمة طويلة، وقال: وكان في اللغة بحر علم لا تكدّره الدلاء،
وألّف فيها تواليف حسنة، قال: وكان معظّماً عند الملوك، أعطاه تيمورلنك
خمسة آلاف دينار، ومع ذلك فإنّه كان قليل المال لسعة نفقاته، وكان
سريع الحفظ، يُحكى عنه أنّه كان يقول: ما كنت أنام حتى أحفظ مائتي
سطر، وعدّ تصانيفه وهي بضع وأربعون مصنّفاً، ومن تصانيفه "القاموس
المحيط" في اللغة، بالغ في اختصاره وتحريره، وميّز ما زاده
على الصحاح بالحمرة وهو شيء كثير جدّاً، لعلّه لو جُرّد كان قدر "الصحاح"،
إلّا أنّه محذوف الشواهد، وشرع في شرح مطوّل على البخاريّ
ملأه بغرائب المنقولات ونوادر اللغات، كمل منه ربع العبادات
في عشرين جزءاً، و"شوارق الأسرار في شرح مشارق الأنوار" أربعة
مجلدات. وصنف للأشرف كتاباً سمّاه "الإصعاد إلى رتبة الاجتهاد" في
أربعة أسفار، وصنّف لولده الناصر كتاباً سمّاه "تسهيل الوصول إلى الأحاديث
الزائدة على جامع الأصول" أربع مجلّدات، و"بصائر ذوي التمييز في لطائف
الكتاب العزيز" مجلّدات، وكتاب "المرقاة الأرفعيّة في طبقات الشافعيّة"، وكتاب

"المرقاة الرقية في طبقات الحنفية" وألّف كتاباً على "المجمل" لابن فارس، أخذ عليه فيه ألف مكان، ومع هذا كان يثني على صاحبه ابن فارس"(١).

(١) طبقات الشافعية، لابن شهبة ٤: ٦٣-٦٦/ الرقم ٧٥٢.

(الضوء اللامع ص ٧٩ سطر ١٨ الى ص ٨٣ سطر ١٢ جزء عاشر طبع مصر ١٣٥٥)

وعلامه سخاوی در کتاب خود "الضوء اللامع" کمال تبجیل و تکریم و توثیق فیروز آبادی نموده چنانچه گفته ٢٧٤ "محمد بن یعقوب بن محمد بن إبراهيم بن عمر بن أبي بكر بن أحمد بن محمود بن إدريس بن فضل الله بن الشيخ أبي إسحاق إبرهيم بن علي بن يوسف بن عبد الله المجد أبو الطاهر وأبو عبد الله بن السراج أبي يوسف بن الصدر أبي إسحاق بن الحسام بن السراج الفيروز آبادي الشيرازي اللغوي الشافعي ولد في ربيع الآخر وقيل في جمادى الآخرة سنة تسع وعشرين وسبعمائة بكازرون من أعمال شيراز ونشأ بها فحفظ القرآن وهو ابن سبع وجود الخط ثم نقل فيها كتابين من كتب اللغة وانتقل إلى شيراز وهو ابن ثمان وأخذ اللغة والأدب عن والده ثم من القوام عبد الله بن محمود بن النجم وغيرهما من علماء شيراز وسمع فيها على الشمس أبي عبد الله محمد بن يوسف الأنصاري الزرندي المدني الصحيح[1] بل قرأ عليه جامع الترمذي هناك درساً بعد درس في شهور سنة خمس وأربعين[2] وارتحل إلى العراق فدخل واسط وقرأ بها القراآت العشر على الشهاب أحمد بن علي الديواني ثم دخل بغداد في السنة المذكورة فأخذ عن التاج محمد بن السباك والسراج عمر بن علي القزويني خاتمة أصحاب الرشيد بن أبي القسم وعليه سمع الصحيح أيضاً بل قرأ عليه المشارق للصغاني والحيوي محمد بن العاقولي ونصر الله بن محمد الكتبي والشرف عبد الله بن بكتاش وهو قاضي بغداد ومدرس النظامية وعمل عنده معيدها سنين ثم ارتحل إلى دمشق فدخلها سنة خمس وخمسين فسمع بها من التقي السبكي وأكثر من مائة شيخ منهم ابن الخباز وابن القيم ومحمد بن إسمعيل بن الحموي وأحمد بن عبد الرحمن المرداوي

(١) أي صحيح البخاري.
(٢) أي بعد السبعمائة.. وهكذا ما بعدها.

وأحمد بن مظفر النابلسي ويحيى بن علي بن مجلي بن الحداد الحنفي وغيرهم ببعلبك وحماة وحلب
وبالقدس من العلائي والبياني والتقي القلقشندي والشمس السعودي وطائفة، وقطن به
نحو عشر سنين وولي به تداريس وتصادير، وظهرت فضائله وكثر الأخذ عنه فكان ممن
أخذ عنه الصلاح الصفدي وأوسع في الثناء عليه، ثم دخل القاهرة بعد أن سمع بغزة والرملة،
فكان ممن لقيه بها البهاء بن العقيل والجمال الأسنوي وابن هشام، وسمع من العز بن جماعة
والقلانسي والمظفر العطار وناصر الدين التونسي وناصر الدين الفارقي وابن نباتة والعرضي
وأحمد بن محمد الجزائري، وسمع بمكة من الضياء خليل المالكي واليافعي والتقي الحرازي ونور الدين
القسطلاني وجماعة، وجال في البلاد الشمالية والمشرقية ودخل الروم والهند، ولقي جمعاً جماً
من الفضلاء وحمل عنهم شيئاً كثيراً، جمعهم "مشيخته" تخريج الجمال بن موسى المراكشي.
وقال فيما قرأته بخطه أن من مشايخه من أصحاب الفخر ابن البخاري والنجيب الحراني وابن عبد
الدائم والشرف الدمياطي الجم الغفير والجمع الكثير من مشايخ العراق والشام ومصر وغيرها، وأن
من مروياته الكتب الستة وسنن البيهقي ومسند أحمد وصحيح ابن حبان ومصنف ابن أبي شيبة.
وقرأ البخاري بجامع الأزهر في رمضان سنة خمس وخمسين على ناصر الدين محمد بن أبي القسم
الفارقي، وسمعه على الشمس محمد السعودي بقراءة الشهاب أبي محمود الحافظ، وبدمشق على العز
بن الحموي، وقرأ بعضه على التقي إسمعيل القلقشندي والحافظ أبي سعيد العلائي، وقرأ مسلماً(1) على
البياني بالمسجد الأقصى في أربعة عشر مجلساً وعلى ناصر الدين أبي عبد الله محمد بن جهبل بدمشق
تجاه نعل النبي صلى الله عليه وسلم في ثلاثة أيام، وبعضه قراءةً وسماعاً على ابن الخباز والعز بن جماعة

(1) أي صحيح مسلم.

والنجم أبي محمد عبد الرحيم بن إبرهيم بن هبة الله بن البارزي وأخيه الزين أبي حفص وناصر الدين الفارقي،

وجميعه سماعاً على الجمال أبي عبد الله محمد بن أحمد بن عبد المعطي بالمسجد الحرام تجاه الكعبة،

وسمع سنن أبي داود على أبي حفص عمر بن عثمان بن سالم بن خلف وأبي إسحاق إبرهيم بن محمد بن يونس

بن القواس، وقرأ الترمذي أيضاً على ابن قيم الضيائية والنجم أبي محمد بن البارزي وابن ماجة ببعلبك

على الخطيب الصفي أبي الفضائل عبد الكريم والعز بن المظفر، والمصابيح على حمزة بن محمد كما أوضحته في

"التاريخ الكبير"، ثم دخل زبيد في رمضان سنة ست وتسعين بعد وفاة قاضي الأقضية باليمن

كلها الجمال الريمي شارح التنبيه، فتلقاه الملك الأشرف إسمعيل بالقبول وبالغ في إكرامه وصرف له ألف

دينار سوى ألف كان أمر ناظر عدن بتجهيزه بها، واستمر مقيماً في كنفه على نشر العلم فكثر الانتفاع به.

وبعد مضي سنة وأزيد من شهرين أضاف إليه قضاء اليمن كله، وذلك في أول ذي الحجة سنة

سبع وتسعين بعد ابن عجيل، فارتفق بالمقام في تهامة وقصده الطلبة وقرأوا عليه الحديث

السلطان فمن دونه، فاستقرت قدمه بزبيد مع الاستمرار في وظيفته إلى حين وفاته وهي

مدة تزيد على عشرين سنة بقية حياة الأشرف ثم ولده الناصر أحمد، وكان الأشرف قد

تزوج ابنته لمزيد جمالها ونال منه براً ورفعة بحيث أنه صنف له كتاباً وأهداه له على

الطباق فملأه له دراهم. وفي أثناء هذه المدة قدم مكة أيضاً مراراً وجاور بها وبالمدينة النبوية

والطائف وعمل فيها مآثر حسنة لو تمت، وكان يحب الانتساب إلى مكة مقتدياً بالرضي الصغاني،

فيكتب بخطه الملتجئ إلى حرم الله تعالى ولم يقدر له قط أنه دخل بلداً إلا وأكرمه متوليها وبالغ مثل

شاه منصور بن شجاع صاحب تبريز والأشرف صاحب مصر والأشرف صاحب اليمن وابن عثمان

فما رتفق

الصغاني

ملك الروم وأحمد بن أُويس صاحب بغداد وتمرلنك الطاغية وغيرهم واقتنى من ذلك كتباً

نفيسة، حتى نقل الجمال الخياط أنه سمع الناصر أحمد بن إسماعيل يقول أنه سمعه يقول: اشتريت

بخمسين ألف مثقال ذهباً كتباً، وكان لا يسافر إلا وصحبته منها عدة أحمال، ويُخرج أكثرها في

كل منزلة فينظر فيها ثم يعيدها إذا ارتحل، وكذا كانت لدنيا طائلة ولكنه كان يدفعها

إلى من يمحقها بالإسراف في صرفها بحيث يملق أحياناً ويحتاج لبيع بعض كتبه، فلذلك

لم يوجد له بعد وفاته ما كان يُظن به، وصنّف الكثير من ذلك كما كتبه بخطه مع إدراجي فيه

أشياء من غيره في التفسير "بصائر ذوي التمييز في لطائف الكتاب العزيز" مجلدان، "وتنوير المقباس

فاتحة الإياب في تفسير

في تفسير ابن عباس" أربع مجلدات، "وتيسير فاتحة الكتاب" مجلد كبير، "والدر النظيم المرشد إلى

مقاصد القرآن العظيم"، "وحاصل كورة الخلاص في فضائل سورة الإخلاص"، "وشرح قطبة الخشاف

في شرح خطبة الكشاف"، وفي الحديث والتاريخ "شوارق الأسرار العلية في شرح مشارق الأنوار

النبوية" أربع مجلدات، "ومنح الباري بالسيح الفسيح الجاري في شرح صحيح البخاري" كمل ربع العبادات

منه في عشرين مجلدة ويُخمّن تمامه في أربعين مجلداً، "وعمدة الحكام في شرح عمدة الأحكام" مجلدان،

"وامتضاض السهاد في افتراض الجهاد" مجلد، "والإسعاد بالإصعاد إلى درجة الجهاد" ثلاث مجلدات،

"والنفحة العنبرية في مولد خير البرية"، "والصلاة والبشر في الصلاة على خير البشر"، "والوصل والمنى في فضل منى"

"والمغانم المطابة في معالم طابة"، "ومهيج الغرام إلى البلد الحرام"، "وإثارة الحجون(1) لزيارة الحجون"، قال:

إنه عمله في ليلة كما في خطبته، "وأحاسن اللطائف في محاسن الطائف"، "وفصل الدرة من الخرزة في فضل

السلامة على الخبزة" قريتان بوادي الطائف، "وروضة الناظر في ترجمة الشيخ عبد القادر"، "والمرقاة الوفية

في طبقات

(1) أي الكسلان.

"في طبقات الحنفية" أخذها من طبقات عبد القادر الحنفي و"البلغة في تراجم أئمة النحاة واللغة" و"الفضل الوفي
في العدل الأشرفي" و"نزهة الأذهان في تاريخ أصبهان" في مجلد و"تعيين الغرفات للمعين على عين عرفات"
و"منية السؤل في دعوات الرسول"(1) و"التجاريح في فوائد متعلقة بأحاديث المصابيح" و"تسهيل طريق الوصول
إلى الأحاديث الزائدة على جامع الأصول" عمله وكذا الأحاديث الضعيفة وهو في مجلدات للناصر و"كراسة
في علم الحديث" و"الدر الغالي في الأحاديث العوالي" و"سفر السعادة" و"المتفق وضعاً والمختلف صقعاً" وفي اللغة و
غيرها "اللامع المعلم العجاب الجامع بين المحكم والعباب" وزيادات امتلأ بها الوطاب واعتلى منها الخطاب
ففاق كل مؤلف هذا الكتاب" يقدر تمامه في مائة مجلد كل مجلد يقرب من صحاح الجوهري في المقدار،
رأيت مجلداً أيضاً أنه كمل منه مجاليد خمسة و"القاموس المحيط والقابوس الوسيط الجامع لما ذهب من
لغة العرب شماطيط" في جزءين ضخمين وهو عديم النظير و"مقصود ذوي الألباب في علم الإعراب" مجلد
و"تحبير الموشين فيما يقال بالسين والشين" أخذه عنه البرهان الحلبي الحافظ ونقل عنه أنه تتبع أوهام
"المجمل" لابن فارس في ألف موضع مع تعظيمه لابن فارس وثنائه عليه و"المثلث الكبير" في خمس مجلدات،
و"الصغير" و"الروض المسلوف فيما له اسمان إلى ألوف" و"الدرر المبثثة في الغرر المثلثة" و"بلاغ التلقين في غرائب
اللعين" و"تحفة القماعيل فيمن تسمى من الملائكة والناس إسماعيل" و"أسماء السراح في أسماء النكاح" و"أسماء الغادة
في أسماء العادة" و"الجليس الأنيس في أسماء الخندريس" في مجلد و"أنواء الغيث في أسماء الليث" و"أسماء الحمد"،
و"ترقيق الأسل في تصفيق العسل" في كراريس و"مزاد المزاد وزاد المعاد في وزن بانت سعاد" وشرحه في
مجلد و"التحبب الطرائف في النكت الشرائف" إلى غيرها من مختصر ومطول. قال التقي الكرماني: كان عديم
النظير في زمانه نظماً ونثراً بالفارسي والعربي جاب البلاد وسار إلى الجبال والوهاد ورحل وأطال النجعة

(1) في المصدر: منية السول.

واجتمع بمشايخ كثيرة عزيزة، وعظم بالبلاد، وأقام بدهلك مدة، وعظمه سلطانها، وبالروم مدة وبجّله

ملكها، وبفارس وغيرها، وورد بغداد في حدود سنة أربع وخمسين، واجتمع بوالدي وقرأ عليه ورحل

معه إلى الشام ثم إلى مصر وسمعا بالقاهرة الصحيح على الفارقي، وفارقه والدي فحج ورجع إلى بغداد و

أقام المجد بالقاهرة مدة ثم بالقدس ثم بالشام ثم جاور بمكة مدة عشر سنين أو أكثر، وصنف بها تصانيف، منها :

شرح البخاري سماه "منح الباري"، وأظن أنه لم يكمل، و"القاموس" مطولاً في مجلدات عديدة، ثم أمره والدي

باختصاره فاختصره في مجلد ضخم، وفيه فوائد عظيمة، وفوائد كريمة، واعتراضات على الجوهري، وكان كثير الاعتناء

بتصانيف الصغاني، ويمشي على نهجه ويتبع طريقه ويقتدي بصنيعه حتى في المجاورة بمكة، وفي الجملة كان جملة

حسنة. وفي الآخر ورد بغداد من مكة في حدود نيف وثمانين، واجتمع بوالدي أيضاً ثم ذهب إلى الهند،

ثم رجع إلى مكة وأقام بها مدة ثم ورد بغداد سنة نيف وتسعين بعد وفاة والدي، ولازمته أيضاً

واستفدت منه شيئاً كثيراً، ثم سافر إلى بلاد فارس ثم رجع إلى مكة بعد أن اجتمع بتيمرلنك في شيراز

وعظمه وأكرمه ووصله بنحو مائة ألف درهم، ثم توجه إلى مكة من طريق البحر، ثم دخل بلاد اليمن وأقام بعدن

وبتعز، وكان ملكه له يكرم ويعزز. وقال الخزرجي في تاريخ اليمن أنه لم يزل في ازدياد من علو الوجاهة والمكانة

ونفوذ الشفاعة والأوامر على قضاة الأمصار، ودام في سنة تسع وتسعين التوجه لمكة فكتب إلى السلطان

ما مثاله: ومما ينهيه إلى العلوم الشريفة أنه غير خافٍ عليكم ضعف أقل العبيد ورقة جسمه ودقة بنيته وعلو

سنه، وآل أمره إلى أن صار(١) كالمسافر الذي تحزم وانتقل؛ إذ وهن العظم بل والرأس اشتعل، وتضعضع

السن وتقعقع الشن، فما هو إلا أعظام في جراب، وبنيان مشرف على خراب، وقد ناهز العشر التي تسميها

العرب دقاقة الرقاب، وقد مر على المسامع الشريفة غير مرة في صحيح البخاري قول سيدنا رسول الله صلى

(١) هكذا في الأصل والمصدر، والظاهر : إلى أن صار .

الله عليه وسلم إذا بلغ المرء ستين سنة فقد أعذر الله إليه، فكيف من نيّف على السبعين وأشرف على

الثمانين، ولا يجمل بالمؤمن أن تمضي عليه أربع سنين ولا يتجدّد له شوق وعزم إلى بيت ربّ العالمين،

وزيارة سيّد المرسلين، وقد ثبت في الحديث النبويّ ذلك، وأقلّ العبيد له ستّ سنين عن تلك

المسالك، وقد غلب عليه الشوق، حتّى حلّ عمره عن الطوق، ومن أقصى أمنيّته أن يجدّد العهد بتلك

المعاهد، ويفوز مرّةً أخرى بتقبيل تلك المشاهد، وسؤاله من المراحم الحسنيّة الصدقة عليه بتجهيزه

في هذه الأيّام مجرّداً عن الأهالي والأقوام قبل اشتداد الحرّ وغلبة الأوام، فإنّ الفصل أطيب،

والريح أرطب، ومن الممكن أن يفوز الإنسان بإقامة شهرٍ في كلّ حرم، ويحظى بالتملّي من مهابط الرحمة والكرم.

وأيضاً كان من عادة الخلفاء سلفاً وخلفاً أنّهم كانوا يبردون البريد عمداً قصداً لتبليغ سلامهم إلى

حضرة سيّد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه مدداً، فاجعلني الله فداك ذلك البريد، فلا

أتمنّى شيئاً سواه ولا أريد. ∴ شوقي إلى الكعبة الغرّاء قد زادا. ∴ فاستحمل القلص الوخّادة الزادا. ∴

واستأذن الملك المنعام زيد علاً. ∴ واستودع الله أصحاباً وأولادا. ∴ فلمّا وصل هذا إلى السلطان كتب

في طرّة الكتاب ما مثاله ضد الجلال المصريّ على لساني ما يحقّقه لك شفاهاً أنّ هذا شيء لا ينطق به

لساني ولا يجري به قلمي، فقد كانت اليمن ميتاً فاستنارت، فكيف يمكن أن تتقدّم وأنت تعلم أنّ الله تعالى قد

أحيا بك ما كان ميّتاً من العلم، فبالله عليك إلّا ما وهبت لنا بقيّة هذا العمر، والله يا مجدّد الدين يميناً

بارّة إنّي أرى فراق الدنيا ونعيمها ولا فراقك أنت اليمن وأهله. وذكره التقيّ الفاسيّ فقال: وكانت له بالحديث

عناية غير قويّة، وكذا بالفقه، وله تحصيل في فنون من العلم سيّما اللغة، فله فيها اليد الطولى، وألّف فيها

تواليف حسنة منها القاموس ولا نظير له في كتب اللغة لكثرة ما حواه من الزيادات على الكتب

المتمدة كالصحاح (١) قلت وقد ميّز فيه زياداته عليه فكانت غاية في الكثرة بحيث لو أفردت لجاءت

قدر الصحاح أو أكثر في عدد الكلمات وأمّا ما نبّه عليه من أوهامه فشيء كثير أشار إليه في الهامش

بصفر وأحمر من الشواهد اختصاراً ونبّه في خطبته على الاكتفاء من قوله معروف بحروف الميم و

من موضع بالعين ومن الجمع بالجيم ومن جمع الجمع بجج ومن القرية بالهاء ومن البلد بالدال ونظم

ذلك بالنظم بعضهم بل أثنى على الكتاب الأئمة نظماً ونثراً وتعرّض فيه لأكثر ألفاظ الحديث والرواة

ووقع له في ضبط كثير من خطأ فإنّه كما قال التقي الفاسي في ذيل التقييد لم يكن بالماهر في الصنعة الحديثية

وله فيما يكتبه من الأسانيد أوهام وأمّا شرحه على البخاري فقد ملأه بغرائب المنقولات سيّما أنه لمّا

اشتهرت باليمن مقالة ابن عربي وغلبت على علماء تلك البلاد صار يدخل في شرحه من فتوحاته المكية

ما كان سبباً لشين الكتاب المذكور ولذا قال شيخنا إنه رأى القطعة التي كملت منه في حياة مؤلّفه وقد

أكلتها الأرضة بكمالها بحيث لا يقدر على قراءة شيء منها قال ولم أكن اتّهمه بالمقالة المذكورة إلّا أنّه كان يحبّ

المداراة ولقد أظهر لي إنكارها والغض منها ثم ذكر الفاسي أنّه ذكر أنه ألّف شرح الفاتحة في ليلة واحدة

فكأنّه غير المشار إليه وكذا ألّف ترقيق الأسل في ليلة عندما سأله بعضهم عن العسل هل هو قيء النحلة

أو خرؤها فكأنّه غير المتداول لكونه في نحو نصف مجلد وأنّه وقف على مؤلّفه في علم الحديث بخطّه و

أنّه ذكر في مؤلّفه في فضل الحجون من دفن فيه من الصحابة مع كونهم لم يصرّح في تراجمهم من كتب الصحابة

بذلك بل وما رأيت وفاة كلّهم بمكّة فإن كان في دفنهم به قول من قال إنّهم نزلوا مكّة فذلك غير لازم لكونهم

كانوا يدفنون في أماكن متعددة وقال أيضاً إنّ الناس استغربوا منه انتسابه للشيخ أبي إسحاق وكذا لأبي بكر

الصدّيق ولذا قال شيخنا لم أزل أسمع مشايخنا يطعنون في انتسابه إلى الشيخ أبي إسحاق مستندين إلى أنّ

(١) الصحاح في اللغة، للجوهري.

أبا إسحاق لم يعقب قال: ثم ارتقى درجة فادّعى بعد أن ولي القضاء باليمن مدّة طويلة أنّه من ذرّيّة

أبي بكر الصدّيق، وصار يكتب بخطه محمد الصدّيقي، ولم يكن مدفوعاً عن معرفة إلّا أنّ النفس تأبى

قبول ذلك. وقال الجمال بن الخيّاط فيما نقله عن خطّ الذهبيّ في الشيخ أبي إسحاق أنّه لم يتأهّل

ظنّاً، وكذا أنكر عليه غيره تصديقه بوجود رتن الهنديّ وإنكاره قول الذهبيّ في الميزان

أنّه لا وجود له، ويقول إنّه دخل قريته ورأى ذرّيّته وهم مطبقون على تصديقه. قال الفاسيّ: وله

شعر كثير في بعضه قلق، يجلب فيه ألفاظاً لغويّة عويصة، ونثره أعلى، وكان كثير الاستحضار لمستحسنات

من الشعر والحكايات، وله خطّ جيّد مع الإسراع، وسرعة حفظ، بلغني عنه أنّه قال: ما كنت أنام حتّى

أحفظ مائتي سطر، وقال: إنّ أوّل قدومه مكّة فيما علم سنة ستّين، ثمّ في سنة سبعين، وأقام بها خمس

سنين أو ستّاً متوالية، وتكرّر قدومه لها وارتحل منها إلى الطائف، وكان لم فيه بستان. وكذا

أنشأ بمكّة داراً على الصفا عملها مدرسة للأشرف صاحب اليمن وقرّر بها مدرّسين وطلبة،

وفعل بالمدينة كذلك، ثمّ أعرض عن ذلك بعد موت الأشرف، وله بمنى وغيرها دور، وحدّث

بكثير من تصانيفه ومرويّاته، سمع منه الجمال بن ظهيرة وروى عنه في حياته ومات قبله بدهر.

وترجمه الصلاح الأقفهسيّ في معجم الجمال بقوله: كتب عنه الصلاح الصفديّ وبالغ في الثناء عليه،

وجال في البلاد ولقي الملوك والأكابر ونال وجاهة ورفعة، وصنّف التصانيف السائرة كالقاموس

وغيره، وولي قضاء الأقضية ببلاد اليمن، وقدم مكّة وجاور بها مدّة وابتنى بها داراً. وطوّل المقريزيّ

في عقوده ترجمته وقال: إنّ آخر ما اجتمع به في مكّة سنة تسعين وقرأت عليه بعض مصنّفاته و

ناولني قاموسه وأجازني وأفادني. وكذا لقيه شيخنا بزبيد في سنة ثمانمائة وتناول منه أكثر

إضافة

القاموس وقرأ عليه وسمع منه أشياء وأورده في معجمه وقرّض لشيخنا "تعليق التعليق" وعظّمه جداً والتقي الفاسي

وإنما نحوه صح

وقرأ عليه أشياء وأورده في "تاريخ مكة" و"ذيل التقييد" والبرهان الحلبيّ أخذ عنه "تحبير الموشين" في آخرين ممّن أخذ

منهم كالموفّق الآبيّ والتقي بن فهد؛ وأرجو أن تأخّر الزمان يكون آخر أصحابه موتاً على رأس القرن العاشر وممّن ترجمه

ابن خطيب الناصريّة لكن باختصار جداً والتقي ابن قاضي شهبة وغير [illegible] وقد متّع بسمعه وحواسّه في ليلة عشري

رأس السطر

شوّال سنة سبع عشرة بزبيد وقد ناهز التسعين وكان يرجو وفاته بمكّة فما قدّر رحمه الله وإيّانا أنشدني شيخي

بالقاهرة والموفّق الآبيّ بمكّة قال كلٌّ منهما أنشدني المجد لنفسه ممّا كتبه عنه الصفديّ في سنة سبع وخمسين :

رأس السطر

أحبّتنا الأماجد إن رحلتم * ولم ترعوا لنا عهداً وإلّا ٭ نودّعكم ونودعكم قلوباً ٭ لعلّ الله يجمعنا وإلّا ٭ وعندي

في ترجمته بأوّل ما كتبته من القاموس فوائد منها قول الأديب المفلق نور الدين عليّ بن محمّد بن العليف العكّيّ

العدناني المكّيّ الشافعيّ وقد قرأ عليه القاموس ٭ مُذ مدّ مجدُ الدين في أيّامه ٭ من بعض أبحرِ علمه

القاموسا ٭ ذهبت صحاحُ الجوهريّ كأنّها ٭ سحرُ المدائن حين ألقى موسى (١) » .

(١) الضوء اللامع لأهل القرن التاسع ، للسخاويّ - الجزء العاشر / المجلد الخامس ص ٧٩ - ٨٦ / الرقم ٢٧٤ .

صرح فیروزآبادی
از سیوطی ۹۱۱

وعلامه جلال الدين سيوطي كمال مدح وثناء مجد الدين فيروزآبادی كرده چنانچه در كتاب خود بغية الوعاة آورده: محمد بن [بغية الوعاة باب المحمدين طبع مصر ص١١٧ سطر ١٨]

يعقوب بن محمد بن إبراهيم الشيرازي الفيروزآبادي، العلامة مجد الدين أبو الطاهر صاحب

القاموس. قال ابن حجر: كان يرفع نسبه إلى الشيخ أبي إسحاق الشيرازي ويذكر بعد إبراهيم

عمر بن أحمد بن محمود بن إدريس بن فضل الله بن الشيخ أبي إسحاق، وكان الناس يطعنون

في ذلك مستندين إلى أن الشيخ لم يعقب، ثم ارتقى فادّعى بعد أن ولي قضاء اليمن أنه من

ذرية أبي بكر الصديق رضي الله عنه. قال ابن حجر: ولم يكن مدفوعاً في معرفة اللغة إلا أن النفس

تأبى قبول ذلك. وُلد سنة تسع وعشرين وسبعمائة بكازرون، وتفقه ببلاده وسمع بها من

محمد بن يوسف الزرندي المدني الصحيح، ونظر في اللغة فكانت جُلّ قصده في التحصيل،

فمهر فيها إلى أن بهر وفاق، ودخل الشام فسمع بها من ابن الخباز وابن القيم والتقي السبكي

والفرضي وابن نُباتة والشيخ خليل المالكي وخلق، وظهرت فضائله وكثر الآخذون عنه، ثم دخل

القاهرة وجال البلاد، ودخل الروم فأكرمه ملكها ابن عثمان [بايزيد خان](1)، وحصل له منه دنيا طائلة ومن

تمرلنك. ثم دخل الهند، ثم زَبيد فتلقاه ملكها الأشرف إسماعيل بالقبول وقرره في قضائها،

وبالغ في إكرامه وتزوج بابنة الشيخ، وصنف له كتاباً وأهداه [له](2) على أطباق فملأها له فضة، ولم

يتفق أنه دخل بلداً إلا وأكرمه متوليه، وكان يقول: ما كنت أنام حتى أحفظ مائتي سطر ولا

(1) من المصدر. (2) من المصدر

يسافر إلا وصحبته عدة أحمال من الكتب ويخرج أكثرها في كل منزلة ينظر فيها ويعيدها إذا ارتحل، وكان

إذا أملق باع ما حوله من التصانيف «القاموس المحيط» في اللغة، «اللامع والمعلم(١) العجاب الجامع بين المحكم والعباب»

لم يكمل، «فتح الباري بالسيح الفسيح الجاري في شرح صحيح البخاري» قال ابن حجر: ملأه بغرائب النقول ولما

اشتهرت مقالة ابن عربي باليمن صار يدخل منها فيه فشانه، ولم يكن متهماً بالمقالة المذكورة إلا أنه كان يحب

المداراة. قلت: ثم أخذ ابن حجر منه اسمه وسمى به شرح البخاري تأليفه. ومن تصانيف الشيخ مجد الدين

«تسهيل الوصول إلى الأحاديث الزائدة على جامع الأصول»، «الإصعاد إلى رتبة الاجتهاد»، «الوجيز في لطائف الكتاب

العزيز»، «تحبير الموشين فيما يقال بالسين والشين»، «الروض المسلوف فيما له اسمان إلى ألوف»، «شرح الفاتحة»،

«المتفق وضعاً المختلف صنعاً(٢)»، «طبقات الحنفية»، «البلغة في تاريخ أئمة اللغة» لطيف رأيته بمكة، «من تسمى علياً باسماً»،

«أسماء النكاح»، «أسماء الليث»، «أسماء الخندريس»، «أسماء الغادة»، «مقصود ذوي الألباب في علم الإعراب»، «شرح خطبة

الكشاف»، «شرح عمدة الأحكام» وأشياء كثيرة. مات ليلة العشرين من شوال سنة ست عشرة وثمانمائة،

وهو ممتع بحواسه. قلت: روى لنا عنه غير واحد. وسئل بالروم عن قول علي رضي الله عنه لكاتبه: «ألصق

روانفك بالجبوب، وخذ المزبر بشناترك، واجعل حندورتيك إلى قيهلي، حتى لا أنغى نغية إلا أودعتها

حماطة جلجلانك» ما معناه؟ فقال: الزق عضرطك بالصلة، وخذ المصطر بأباخسك، واجعل جحمتيك إلى

أثعباني، حتى لا أنبس نبسة إلا وعيتها في لمظة رباطك. فتعجب الحاضرون من سرعة الجواب بما هو أبدع

وأغرب من السؤال. قلت: الروانف: المقعدة. الجبوب: الأرض. المزبر: القلم. الشناتر: الأصابع. الحندورتان:

الحدقتان. قيهلي: وجهي. أنغى: أنطق. الحماطة: الحبة. الجلجلان: القلب. ومن شعره: أخلاي(٣) الأماجد

إن رحلنا ... ولم ترعوا لنا عهداً(٤) وإلا ... نودعكم ونودعكم قلوباً ... لعل الله يجمعنا تراكا(٥)

(١) في المصدر: العلم. (٢) في المصدر: صقعاً. (٣) في المصدر: أحبتنا. (٤) في المصدر: رحلتم.

(٥) بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة، للسيوطي ١: ٢٧٣-٢٧٥ / الرقم ٥٠٦.

صح فيروزآبادي
از ازنيقي ٩٤٨

علامه ازنيقي در كتاب خود "مدينة العلوم" كمال تبجيل وتكريم فيروزآبادي نموده چنانچه گفته: ومن المبسوطات من كتب اللغة "اللامع المعلم العجاب بين المحكم والعباب" وقد بلغ تمامه ستين مجلدة ثم لخصه مؤلفه مجد الدين الشيرازي في مجلدتين وسمّاه "القاموس المحيط والقابوس الوسيط الجامع لما ذهب من لغة العرب شماطيط" قلت: القاموس معظم البحر، والقابوس الرجل الجميل الحسن الوجه الحسن اللون، ويقال: رجل وسيط فيهم أي أوسطهم نسباً وأرفعهم محلاً، ويقال: قوم شماطيط، أي متفرقة، وجاءت الخيل شماطيط أي متفرقة إرسالاً. واعلم أن صاحب القاموس زاد على "الصحاح"(١) مثل ما فيه وميّز زيادته بالحمرة، وأخذ على الصحاح في أكثر المواضع وبيّن أغلاطه وأوهامه. وهو محمد بن يعقوب بن محمد بن إبراهيم الشيرازي الفيروزآبادي، العلامة مجد الدين أبو طاهر إمام عصره في اللغة. قال ابن حجر: كان يرفع نسبه إلى الشيخ أبي إسحاق الشيرازي صاحب التنبيه ثم ارتقى وادعى بعد أن ولي قضاء اليمن أنه من ذرية أبي بكر الصديق رضي الله عنه وكتب بخطه الصديقي. ولد سنة تسع وعشرين وسبعمائة بكازرون وتفقه ببلاده وسمع بها من محمد بن يوسف الزرندي المدني ونظر في اللغة ومهر فيها وفاق واشتهر اسمه وهو شاب في الآفاق، وطلب الحديث وسمع من الشيوخ وسمع بالشام من الشيخ تقي الدين السبكي وولده تاج الدين وابن نباتة وابن

مدينة العلوم ورق ٥٠ ب سطر آخر وصفحه ٦٢ تا ورق ٥٩ ب سطر ٩ م ٦٢

تمامه؟

ويقال:

ثم يقال

ثم قال

(١) أي الصحاح في اللغة، للجوهري.

جماعة وغيرهم وجال في البلاد ولقي جماعة من الفضلاء وأخذ منهم وأخذ وا عنه وظهرت

فضائله وكتب الناس تصانيفه وجال في البلاد الشمالية والشرقية ودخل الهند ثم

زبيد فتلقاه ملكها الأشرف إسماعيل بالقبول وقرّره في قضائها وبالغ في إكرامه ولم يقدّر

أنه دخل بلدة إلّا وأكرمه متموليه وكان معظماً عند الملوك وأعطاه تيمورلنك خمسة آلاف

دينار ودخل الروم فأكرمه الملك ابن عثمان وحصل له منه جزيل ومع ذلك كان قليل

المال لسعة نفقاته وكان يدفعه إلى من يمحقه بالإسراف ولا يسافر إلّا وصحبته عدة أحمال

من الكتاب ويخرج أكثرها في كل منزل وينظر إليه ويعيده إذا رحل وكان إذا أملق

باع من الكتب وكان سريع الحفظ ويحكى عنه أنه كان يقول ما كنت أنام حتى أحفظ

مائتي سطر ومصنفاته أكثر قد عدّ منها بضع وأربعون تصنيفاً من اللغة والتفسير والحديث

وشرح البخاري وشرح المشارق توفي بزبيد ليلة العشرين من شوال سنة ست أو

سبع عشر وثمانمائة ومتمتعاً بحواسه ودفن بتربة الشيخ إسماعيل الجبرتي. ( ) [7]

أكثره

متمتعاً الجبرتي

( ) مدينة العلوم، للازنيقي ..

مدح فيروزآبادي الشوكاني

وعلامه شوكاني كمال تعريف وتوصيف فيروزآبادي كرده چنانچه دركتاب خود "البدر الطالع" گفته "محمد بن يعقوب بن محمد بن إبراهيم بن عمر بن أبي بكر بن أحمد بن محمود بن إدريس بن فضل الله بن الشيخ أبي إسحاق إبرهيم بن علي بن يوسف بن عبد الله المجد أبو طاهر الفيروزآبادي الشيرازي اللغوي الشافعي الإمام الكبير الماهر في اللغة وغيرها من الفنون. وُلد سنة ٧٢٩ بكازرون من أعمال شيراز فحفظ القرآن وهو ابن سبع سنين، وحفظ كتاباً من اللغة وانتقل إلى شيراز وهو ابن ثمان سنين وأخذ عن والده وعن القوام عبد الله بن النجم وغيرهما من علماء شيراز، وسمع من محمد بن يوسف الأنصاري [القراآت] (١) وارتحل إلى العراق ودخل واسط وقرأ بها العشر ثم دخل بغداد فأخذ عن التاج ابن السباك والسراج عمر بن علي القزويني وغيرهما ثم ارتحل إلى دمشق فدخلها سنة ٧٥٥ فسمع بها من التقي السبكي وجماعة زيادة على المائة، كابن القيم و[من جماعة] (٢) طبقته ودخل بعلبك وحماه وحلب والقدس وسمع من أهل هذه الجهات، واستقر بالقدس نحو عشر سنين، ودرس وتصدر وظهرت فضائله وكثر الأخذ عنه وتتلمذ له جماعة من الأكابر كالصلاح الصفدي وغيره وجال في البلاد [ثم دخل القاهرة فلقي بها جماعة كالعز بن جماعة والأسنوي وابن هشام والبهاء بن عقيل، وحج فسمع بمكة من اليافعي] (٣) الشمالية والشرقية ودخل الروم والهند ولقي جمعاً من الفضلاء وحمل عنهم شيئاً كثيراً.

البدر الطالع نصف آخر قي ورق ۲۸۰ سطر ۱۶ الى ورق ۲۸۰ سطر ۲۱

(١) من المصدر . (٢) من المصدر . (٣) من المصدر .

ثمّ دخل اليمن فوصل إلى زبيد في سنة ٧٩٩ (١) بعد وفاة قاضي الأقضية باليمن كلّه الجمال الريمي

شارح التنبيه فتلقّاه الملك الأشرف إسمعيل بالقبول وبالغ في إكرامه وصرف له

ألف دينار سوى ألف كان أمر ناظر عدن يجهّزه بها واستمر مقيماً لديه ينشر العلم، (٢) [مضيّ نحو سنة]

فكثر الانتفاع به وبعد أضاف إليه قضاء اليمن كلّه بعد ابن عجيل فقصده الطلبة وقرأ

عليه السلطان فمن دونه الحديث، واستقرّ قدمه بزبيد إلى أن مات، وكان السلطان

الأشرف قد تزوّج ابنته لمزيد جمالها، ونال منه برّاً ورفعة بحيث صنّف له كتاباً وأهداه

على أطباق فملأها له دراهم وفي أثناء هذه المدّة قدم مكّة مراراً فجاور بها وبالمدينة و

الطائف، وعمل مآثر حسنة وكان زائد الحظ مقبولاً عند السلاطين فلم يدخل

بلداً إلّا وأكرمه صاحبها مع كثرة دخوله إلى الممالك، ومن جملة المكرمين له تيمورلنك

وسلطان الروم ابن عثمان وشاه منصور صاحب تبريز وأحمد بن أويس صاحب

بغداد والأشرف صاحب اليمن وغيرهم ووصل إليه من عطاياهم الشيء الكثير فاقتنى

من ذلك كتباً نفيسة حتّى قال أنّه اشترى منها بخمسين ألف مثقال من الذهب،

وكان لا يسافر إلّا ومعه منها عدّة أحمال ويُخرج أكثرها في كل منزل فينظر فيها ثم

يعيدها وكانت له دنيا طائلة ولكنّه كان لا يدفعها (٣) إلى من يسرف في إنفاقها بحيث

أنه قد يملق أحياناً فيبيع بعض كتبه وله مصنّفات كثيرة نافعة، منها في التفسير:

"لطائف ذوي التمييز في لطائف الكتاب العزيز" في مجلدات و"تنوير المقباس في

تفسير ابن عبّاس" أربع مجلّدات و"تيسير فاتحة الإياب في تفسير فاتحة الكتاب"

(١) في المصدر: في سنة ٧٩٦ . (٢) من المصدر. (٣) في المصدر: كان لا يدفعها .

في مجلد كبير، و"الدر النظيم المرشد إلى مقاصد القرآن العظيم" و"حاصل كورة الخلاص في فضائل سورة الإخلاص" و"شرح قطبة الخشاف في شرح خطبة الكشاف". وفي الحديث والتاريخ "شوارق العلية في شرح مشارق الأنوار النبوية" أربع مجلدات "وفتح الباري في شرح صحيح البخاري"، ولعل ابن حجر لم يسمع بذلك حيث سمى شرحه بهذا الاسم، كمل منه نحو عشرين مجلداً وكان يقدر إتمامه في أربعين، و"عمدة الحكام في شرح عمدة الأحكام" في مجلدات، و"امتضاض السهاد في افتراض الجهاد" في مجلد، و"الإسعاد بالإصعاد إلى درجة الاجتهاد" ثلاث مجلدات، و"المرقاة الوفية في طبقات الحنفية" و"البلغة في تراجم أئمة النحاة واللغة" و"الفضل الوفي في العدل الأشرفي" و"نزهة الأذهان في تاريخ أصبهان" و"تسهيل طريق الوصول في الأحاديث الزائدة على جامع الأصول" و"الأحاديث الضعيفة" و"الدر الغالي في الأحاديث العوالي" و"سفر السعادة" و"المتفق وضعاً والمختلف صقعاً" وفي اللغة "اللامع المعلم العجاب الجامع بين المحكم والعباب وزيادة[1] امتلأ بها الوطاب" كان يقدر تمامه في مائة مجلد كل مجلد يقرب من "صحاح الجوهري" و"القاموس المحيط والقابوس الوسيط الجامع لما ذهب من لغة العرب شماطيط" في مجلدين وهو كتاب نفيس ليس له نظير، وقد انتفع به الناس ولم يلتفتوا بعده إلى غيره، و"المقصود لذوي الألباب من علم الإعراب" و"تحبير الموشين فيما يقال بالسين والشين" و"المثلث الكبير" في خمس مجلدات، و"الصغير" و"الروض المسلوف فيمن له اسمان إلى ألوف" وغير ذلك من المصنفات الكثيرة.

(١) في المصدر: وزيادات.

الواسعة الشهيرة. قال التقي الكرماني: كان عديم النظير في زمانه نظماً ونثراً بالفارسي

والعربي، وكان كثير الاقتداء بالصنعاني ماشياً على طريقته تابعاً لمنهجه حتى في كثرة

المجاورة. وحكى الخزرجي أنه رام التوجه في سنة ٧٩٩ إلى مكة فكتب إلى السلطان ما مثاله:

ومما ينهيه إلى العلوم الشريفة أنه غير خافٍ عليكم ضعف أقل العبيد ورقة جسمه

ورقة بنيته وعلو سنه، وقد آل أمره إلى أن صار كالمسافر الذي تحزم واشتعل (١)

إذ وهن العظم [بل] والرأس اشتعل، وتضعضع الشن (٢) فما هو إلا عظام في جراب، وبنيان

مشرف على الخراب خراب، وقد ناهز العشر التي تسميها العرب دقاقة الرقاب، وقد

مر على المسامع الشريفة غير مرة في صحيح البخاري قول سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم:

إذا بلغ المرء ستين سنة فقد أعذر الله إليه، فكيف من نيف على السبعين وأشرف على

الثمانين، ولا يجمل بالمؤمن أن يمضي عليه أربع سنين ولا يتجدد له شوق وعزم إلى بيت

رب العالمين، وزيارة سيد المرسلين، وقد ثبت في الحديث النبوي ذلك، وأقل

العبيد له ست سنين عن تلك المسالك، وقد غلب عليه الشوق حتى جل عمره عن

الطوق، ومن أقصى أمنيته أن يجدد العهد بتلك المعاهد، ويفوز مرة أخرى بتقبيل

تلك المشاهد، وسؤاله من المراحم الحسنة الصدقة عليه بتجهيزه في هذه الأيام،

مجرداً عن الأهالي والأقوام قبل اشتداد الحر وغلبة الأوام، فإن الفصل أطيب والريح

أذيب، ومن الممكن أن يفوز الإنسان بإقامة شهر في كل حرم [بالتملي] (٣)، ويحظى في مهابط الرحمة

والكرم، وأيضاً كان من عادة الخلفاء سلفاً وخلفاً أنهم كانوا يبردون البريد عمداً وقصداً

(١) من المصدر. (٢) في المصدر: وتضعضع السن، وتقعقع الشن. (٣) من المصدر.

[ـ جعلني](١)

لتبليغ سلامهم إلى حضرة سيّد المرسلين، فاجعلني الله فداك أيّها البريد، فلا أتمنّى شيئاً سواه ولا أُريد... شوقي إلى الكعبة الغرّاء قد زادا... فاستحمل القلص الوخّادة الزادا... واستأذن الملك المنعام زيد علاً... واستودع الله أصحاباً وأولادا

فلمّا وصل هذا إلى السلطان كتب في طرّة الكتاب ما مثاله: صدر الجمال المصري على لساني ما يحقّقه لك شفاهاً أنّ هذا شيء لا ينطق به لساني ولا يجري به قلمي، فقد كانت اليمن عمياء فاستنارت، فكيف يمكن أن تتقدم وأنت تعلم أنّ الله قد أحيا بك ما كان ميّتاً من العلم، فبالله عليك إلّا ما وهبت لنا بقيّة هذا العمر، والله يا مجد الدين يميناً بارّة أنّي أرى فراق الدنيا ونعيمها ولا فراقك أنت اليمن وأهله انتهى. وفي هذا الكلام عبرة للمعتبرين من أفاضل السلاطين، بتعظيم قدر علماء الدين. وقد أخذ عنه الأكابر في كلّ بلاد وصل إليها، ومن جملة تلامذته الحافظ ابن حجر والمقريزي والبرهان الحلبي، ومات ممتّعاً بسمعه وحواسّه في ليلة عشرين من شوّال سنة ٨١٧ [سبع عشرة وثمان مائة بزبيد، وقد ناهز التسعين](٢) »(٣).

(١) من المصدر . (٢) من المصدر .

(٣) البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، للشوكاني ٢ : ٢٨٠ - ٢٨٤/ الرقم ٥٣١ .

صح غیر زیادی
از صدیق حسن خان

فارسی

(اتحاف النبلاء صفحه ۳۹۴ سطر ۹ تا صفحه ۳۹۵ سطر ۲۳)

وعلامه صدیق حسن خان معاصر در "اتحاف النبلاء" کمال مفاخر و محامد فیروزآبادی کازرونی نقل کرده چنانچه گفته است: محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن أبي بکر بن أحمد بن محمود بن ادریس بن فضل الله بن شیخ الاسلام أبي اسحق الکازروني الشهیر بالشیخ مجد الدین الشیرازي الفیروزآبادي اللغوي القرشي التیمي البکري الشافعي نزیل الحرم الشریف المکي ثم الملتجیء الیمني کازرون بماه ربیع الاول سنه تسع وعشرین وسبع مائه متولد شده و بهمان جا نشو و نما یافته در هفت سالگی قرآن یاد گرفته هشت ساله بود که نقل بشیراز کرد و ادب و لغت از پدر خود و شیخ عبد الله بن محمود و غیرهما من علماء شیراز اخذ کرده و تجوید خط نموده و اقبال بر علم لغت کرده در استحضارش فرید زمان گردید تفقه در بلد خود کرده بود و بطلب حدیث بعراق و واسط و بغداد و دمشق شتافت و از عبد الله بن بکباش قاضی بغداد و مدرس نظامیه و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم الجوزیه و غیرهما سماعت روایت نمود و مدتی در بغداد متصدر تدریس ماند و فضائلش ظاهر و باهر گشت خلق کثیر از وی اخذ استفاده نمود منهم الامام الصفدي والبهاء بن عقیل والجمال الاسنوي وابن هشام بعده داخل قاهره شده از تقی سبکی و ولدش تاج الدین و قاضی عز الدین بن جماعه و غیرهم اخذ نمود و در بلاد شرقیه و شامیه جولان کرده در روم و هندوستان داخل شد و بدهلی رسیده در قاموس از بلاد هند دهلی و قنوج را ذکر کرده است پس بس و جمعی را از فضلا ملاقات کرد اشیای کثیره از ایشان تلمذ اجمل کرد مشیخه او که تخریج جمال بن موسی المراکشی است در آن از مرویاتش کتب سته صحاح و سنن بیهقی و مسند الامام احمد و صحیح ابن خزیمه و مصنف ابن ابی شیبه و غیر ذلک شمرده و گفته که قرائت آن بر جم غفیر از مشایخ نموده است بعده در ماه رمضان سنه ست وتسعین وسبع مائه در زبید داخل شد بعد وفات قاضی القضاة جمال ریمی شارح تنبیه ملک اشرف اسمعیل در تلقی او باکرام و اعظام مبالغه بجا آورد و هزار دینار صرف نمود جز هزار دینار که صاحب عدن در تجهیزش داده بود مدتی در انجا در

کرد رعایت و حمایتش بر نشر علوم مقیم ماند و انتفاع بسیار از وی بخلق حاصل شد قضای تمام ممالک محروسهٔ یمن بوی تعلق

داشت طلبهٔ علم از هر سو قصد او نموده و بسوی وی رحلتها فرمودند سلطان هم بروی قراءت کرده دختر خود را که زائد الجمال بود

بملاحظهٔ کمال او در تزویج وی داد و باین جهت رفعت و ثروت او متزاید گشت وی کتابی تصنیف کرده در اطباق پیش سلطان

فرستاد سلطان آن طبقها را پر زر کرده واپس نمود بست سال که بقیهٔ ایام خلافت ملک اشرف و ولد او ناصر بود در زبید

گذرانید و درین اثنا بارها بمکهٔ معظمه قدوم آورد و بمدینهٔ منوره و طائف مجاورت کرد مآثر حسنه از وی درین جاها یادگار ماند انتساب

داخل صحیح — خود بسوی مکه درست داشتی و بخط خود نوشتی الملتجی الی حرم الله تعالی و در هیچ بلده نشد مگر والی و حاکم انجا او را قدرشناسیش

مؤدی ساخت در تعظیم و تکریمش مبالغه نمود مثل ملک منصور صاحب تبریز و سلطان بایزید خان بن عثمان متولی روم

و پادشاه مصر و ابن ادریس صاحب بغداد و امیر تیمور ملک هند و غیرهم کتابهاے بسیار اقتنا کرده بود تا آنکه از وی نقل

کرده اند که گفت کتب پنجاه هزار مثقال زر خرید کرده ام و در سفر از ان احمال اجمال همراه داشت و هر روز در منزل بدان نظر

میکرد تصانیفش بسیار است منها "بصائر ذوي التمييز في لطائف الكتاب العزيز" دو مجلد "تنوير المقباس في تفسير ابن عباس"

چهار مجلد "فاتحة الاياب بتفسير فاتحة الكتاب" مجلد ضخیم "الدر النظيم المرشد الى فضائل القرآن العظيم" "حاصل الخلاص في فضائل

سورة الاخلاص" "شرح خطبة الكشاف" "شوارق الاسرار العلية شرح مشارق الانوار النبوية" چهار مجلد "شرح بخاری"

ربع آن در بست مجلد "الاسعاد بالاصعاد الى درجة الاجتهاد" سه مجلد "النفحة العنبرية في مولد خير البرية" "الصلوة والبشر في الصلوة

على خير البشر" "الوصل والمنى في فضل منى" "المغانم المطابة في معالم طابة" "مهيج الغرام الى بلد الله الحرام" "افادة الحجون لزيارة الحجون" و آثر را

در یک شب تالیف نموده "احاسن اللطائف في محاسن الطائف" "فصل الدرة من الخرزة في فضل السلامة على الخبزة" و این نام دو قریه

است در طائف "روضة الناظر في ترجمة الشيخ عبد القادر" "المرقاة الوفية في طبقات الحنفية" "البلغة في تراجم ائمة النحاة واللغة" "الفضل الوفي

في العدل الاشرفي" "نزهة الاذهان في تاريخ اصبهان" یک مجلد "تعيين الغرفات للمعين على عين عرفات" "منية السؤل في دعوات الرسول"

و"النبارع في فوائد متعلقه بأحاديث المصابيح" و"تسهيل طريق الوصول إلى الأحاديث الزائدة على جامع الأصول" و"الدرّ الغالي في الأحاديث

العوالي" و"سفر السعادة" و"المتفق وضعاً والمختلف وضعاً" و"اللامع المعجب العجاب بين المحكم والعباب وزيادات امتلأ بها الوطاب" تمام

او در یکصد مجلد تقدیر کرده بود هر مجلدی از آن برابر صحاح جوهری بیش پنج مجلد از آن کامل کرد و القاموس المحیط و القابوس الوسیط مقصود ذوی الالباب

فی علم الاعراب یک مجلد و تحبیر الموشین فیما یقال بالسین والشین در وی او نام مجمل ابن فارس را در یکهزار موضع تتبع کرده و المثلث الکبیر در پنج مجلد

والروض المسلوف فیما له اسمان الی الالوف و تحفة القماعیل فیمن یسمی من الملائکة والناس باسمعیل و اسمار الشراح فی اسماء النکاح والجلیس الانیس فی

اسماء الخندریس یک مجلد و انوار الغیث فی اسماء اللیث و ترقیق الاسل فی تصفیق العسل و زاد المعاد فی وزن بانت سعاد و شرح او یک مجلد و النخب

الطرائف فی النکت الشرائف الی غیر ذلک تقی کرمانی گفته در زمان خود عدیم النظیر بود در نظم و نثر فارسی و عربی جولان بلاد کرده و با مشایخ بسیار مجتمع شده

و در بغداد و دهلی مدتی مانده سلطان آنجا تعظیم او بسیار میکرد و ده سال مجاور مکه معظمه مانده و بتصنیف قاموس در چند مجلد برداخت و الروض فرماش

اختصار کرد پس در مجلدی آنرا مختصر نمود و در وی فوائد عظیمه و اعتراضات بر جوهری ست سفر بهند کرده و با تمرلنگ فراهم شده وی بسیار تعظیم کرد

و یک لک درهم باو داد سیوطی در بغیة الوعاة فی طبقة اللغویین والنحاة ذکر او کرده و گفته در بلاد روم از وی امتحانا پرسیدند که معنی ابن قول علی کرم الله وجهه

چیست "ألصق أنفك بالجبوب وخذ المسطر بشناطرك واجعل جمجمتك إلى قيهلي حتى لا أنغي نغية

إلّا أودعتها جمانة حلملانك" وی علی البدیهه در جواب گفت الزق عضرتك بالصلة والمزبر باشاجعك ، خز ٢٠ ح

واجعل حندورتك إلى أتعباني حتّى لا أنبس نبسة إلّا أوعيتها حيز نياطك" حاضرین جلسه از ین

جواب که اصعب از سوال ست بحر تعجب فرو رفتند خزرجی در تاریخ یمن نقل کرده که وی همیشه دراز دیاد بود از علو جاه و

مکانت و نفوذ شفاعات و اوامر بر قضات و ولات امصار تا آنکه در سنه تسع و تسعین و سبع مائة قصد وصول بمکه معظمه

کرد و بسلطان نوشت مما ينهيه إلى العلوم الشريفة ضعف العبد ورقّة جسمه ودقّة بنيته وعلوّ سنّه وقد آل أمره إلى أن صار

كالمسافر الذي تحزّم واشتعل إذ وهن العظم منّي والرأس اشتعل وتضعضع السّن وتقعقع الشن فما هو إلّا عظام في جراب

، وشيبان قد أشرف على الخراب، وقد ناهز العمر الذي يسمّيه العرب دقّاقة الرقاب، وقد مرّ على السامع الشريف غير مرّة في صحيح البخاري قول سيّدنا

رسول الله صلّى الله عليه وسلّم إذا بلغ المرء ستّين سنةً فقد أعذر الله إليه فكيف من ينيف على السبعين، وأشرف على الثمانين ولا يجمل بالمرء

أن تمضي عليه أربع سنين ولا يتجدّد له شوق إلى بيت ربّ العالمين، وزيارة سيّد المرسلين كما ثبت في الحديث النبوي ذلك، وأمّل

العبد له ست سنين نازحٌ عن تلك المسالك، وقد غلب عليه الشوق حتى حلّ عرُه عن الطوق، ومن أقصى أمنيّة أن يجدّد العهد بتلك [7] صح

المعاهد، ويفوز مرّة أخرى بتلك

المشاهد وسؤاله من المراحم العليّة الصدقة عليه في هذا العام قبل اشتداد الحرّ وغلبة الأوام، فإن الفصل أطيب والريح أزيب وأيضاً

كان من عادة الخلفاء سلفاً وخلفاً أنّهم كانوا يبردون البريد لتبليغ سلامهم لحضرة سيّد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه إلى يوم الدين،

فاجعلني يا مولاي جعلني الله فداك ذلك البريد فلا أتمنّى شيئاً سواه ولا أزيد قطعه شوقي إلى الكعبة الغرّاء قد أمرداد ١

فاستحمل القلص الوخادة الزاد ا ... واستأذن الملك المنعام زيد علا ... واستودع الله أصحاباً وأولاد ا

چون ابن كتاب بسلطان رسيد بر طرداش نوشت إن هذا شيء لا ينطق به لسان ولا يجري به قلم فقد كانت اليمن عمياء فاستنارت

، فكيف يمكن أن تتقدم وأنت تعلم أنّ الله تعالى قد أحيا بك ما كان ميتاً من العلم فبالله عليك إلّا ما وهبتنا بقية هذا العمر والله يا مجد الدين يميناً

بارّة أني أرى فراق الدنيا ونعيمها ولا فراقك أنت اليمن وأهله انتهى فارسی گفته او راشعر جيد ونثر اعلى ست كثير الاستحضار بود وبراى مستحسنات شعر و

حكايات وخطى جيد با سرعت مى نگاشت حافظه اش بسيار بود ميگفت گاهى خواب نكردم تا آنكه دو صد سطر ياد نمودم او را خانه بود بمكه معظمه بر جبل صفا

كه اشرف ملك يمن بطور مدرسه براى او در آنجا بنا كرده بود ودران خانه صاحبزادى بجانه وبراى او مدرسين وطلبه مقرر بود ونيز بمثلش در مدينه منوره خانه داشت وخانهاى او در منى

ومرآن هم بود وبستان در طائف وى آخر كسى ست كه مرد از رؤساى علم آنانكه منفرد بود وهر يك از انها بفنى وعلى وكمالى وفائق بود ومرآن براقران ومعاصرين خود وفاتش در ۲ شب

سه شنبه سوال سنه سبع عشرة وثمان مائة اتفاق افتاده ... حالیكه متمتع بود بسمع وبصر وحواس خود وتجاوز كرده بود از نود سال ومدفون شد در تربت شيخ اسمعيل جبرتى فيروزآبادى بكسر فاء و

سكون ياء وفتح راء ودال ابست ... نارس وذكره السمعانى فى الانساب ونيز او گفته بفتح راء نست كذا فى الدرر الكامنة للحافظ ابن حجر العسقلانى والضوء اللامع للحافظ السخاوي رحمهما

الله تعالى". ( )

مجد فیروزآبادی
از صدیق حسن خان

علامہ صدیق حسن خان بھوپالی درکتاب خود "ابجد العلوم" کمال توصیف و تمجید فیروزآبادی می نمود : (ابجد العلوم مقصد ششم سطر ۱۵ ص ۶۲)

"محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی الفیروزآبادی صاحب "العلم العجاب الجامع بین المحکم والعباب" و"القاموس المحیط والقابوس الوسیط الجامع لما ذهب من لغة العرب شماطیط" و"العباب" قد بلغ تمامه ستین مجلدة و"القاموس" معظم البحر، والقابوس الرجل الجمیل الحسن الوجه الحسن اللون، یقال رجل وسیط فیهم، أي أوسطهم نسباً وأرفعهم محلاً، ویقال: قوم شماطیط، أي متفرقة وجاءت الخیل شماطیط أي متفرقة أرسالاً وهو العلامة مجد الدین أبو الطاهر إمام عصره في اللغة. قال الحافظ ابن حجر: کان یرفع نسبه إلی الشیخ أبي إسحاق الشیرازي صاحب "التنبیه" ثم ارتقی وادعی بعد أن ولي قضاء الیمن أنه من ذریة أبي بکر الصدیق، وکتب بخطه الصدیقي ولد سنة ٧٢٩ بکازرون، وتفقه ببلاده وسمع بها من محمد بن یوسف الزرندي المدني ونظر في اللغة إلی أن مهر وفاق واشتهر اسمه وهو شاب في الآفاق وطلب الحدیث وسمع من الشیوخ منهم الحافظ الإمام الواحد المتکلم الحجة ابن القیم تلمیذ شیخ الإسلام أحمد بن تیمیة الحراني رحمهما الله تعالی وسمع بالشام من الشیخ تقي الدین أبي الحسن السبکي الکبیر وولده

أبي النصر تاج الدين السُّبكيّ الصغير وابن نُباتة وابن جماعة وغيرهم وجال في البلاد الشماليّة والشرقيّة ولقي جماعة من الفضلاء وأخذ عنهم وأُخذوا عنه، و ظهرت فضائله وكتب الناس تصانيفه، ودخل الهند ثم زَبيد فتلقّاه ملكها الأشرف إسماعيل بالقبول وقرّبه في قضائها وبالغ في إكرامه، ولم يدخل بلدة إلّا وكرّمه متوليها وكان معظّماً عند الملوك أعطاه تيمورلنك خمسة آلاف دينار، ودخل الروم فأكرمه ملكها ابن عثمان، وحصل له مال جزيل ومع ذلك أنّه كان قليل المال لسعة نفقاته، وكان يدفعه إلى من يمحقه بالإسراف ولا يسافر إلّا وصحبته عدّة أحمال من الكتب يُخرج أكثرها في كلّ منزل ينظر إليه ويعيده إذا رحل، وكان إذا أملق باعها وكان سريع الحفظ يُحكى عنه أنّه كان يقول: ما كنت أنام حتّى أحفظ مائتي سطر، ومصنّفاته كثيرة وقد عُدّ منها بضع وأربعون مصنّفاً من اللغة والتفسير والحديث توفّي بزبيد سنة ستّ أو سبع عشرة وثمانمائة وهو متمتّع بحواسّه، ودُفن بتربة الشيخ إسماعيل الجبرتي قلت ومن مؤلّفاته كتاب "سفر السعادة" وهو بالعربيّة وبالفارسيّة وما أجمعه وأصحه وأوعاه لهدى النبيّ صلّى الله عليه وسلّم وما أليقه للعمل لمريد السنّة". ( )

( ) أبجد العلوم، لصدّيق حسن خان ٣: ٨-٩.

وجه هفتم آنكه نور الدين علي بن عبد الله بن أحمد السمهودي

در كتاب خود "جواهر العقدين" تمسك بروايت ابن المغازلي نموده،

وأو را بلقب (حليف ثقيه) ياد فرموده چنانچه در كتاب مذكور

~~بعد ذكر اختلاف در وجوب صلوة بر آل نبي گفته~~

~~ونور الدين علي بن عبد الله ابن احمد السمهودي~~

جواهر العقدين نسخه قلميه مكتبه عامره ناصريه لكهنؤ ورق ١١١ ظهر و ورق ١١٢ ظهر (١)

~~در كتاب خود جواهر العقدين~~ بعد ذكر اختلاف در وجوب صلوة بر آل نبي گفته "ومما يدل

على أنّ الخلاف في ذلك من قول الشافعيّ لا من اختلاف أصحابه كما

اقتضى كلام الروضة وأصلها[1] ترجيحه أنّ في كلام الطحاويّ في مشكله

ما يدلّ على أنّ حرملة نقل الوجوب عن الشافعيّ، واستدلّ بتعليم

النبيّ صلّى الله عليه [وآله][2] وسلّم الكيفيّة بعد السؤال عنها. قلت: يشهد له قول

الحافظ أبي عبد الله محمّد بن أبي المظفر يوسف الزرنديّ المدنيّ

في أوائل كتابه "معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول" صلّى الله

عليه وعليهم وسلّم ما لفظه: وقد قال الإمام الشافعيّ رحمه الله تعالى

في هذا المعنى مشيراً إلى وصفهم، ومنبّهاً على ما خصّهم الله به من رتبة

فضلهم[3] شعراً: يا أهلَ بيتِ رسولِ اللهِ حبّكمُ .:. فرضٌ من اللهِ

في القرآنِ أنزلهُ .:. كفاكمُ من عظيمِ القدْرِ أنّكمُ .:. من لم يصلِّ

(١) روضة الطالبين ١: ٢٦٣-٢٦٤. (٢) من المصدر. (٣) في المصدر: فضله.

عليكم لا صلاة له.. وقد قال الحافظ أبو عبد الله محمد المذكور في كتابه "نظم درر السمطين"[1] أنه روي عن جعفر بن محمد عن أبيه[2] عن جده[3] عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال لعلي رضي الله عنه: "إذا هالك أمر فقل: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد، اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد أن تكفيني ما أخاف وأحذر[4] فإنك تكفي ذلك الأمر" ولم ينسبه الحافظ المذكور لمخرجه، وقد روي في "مسند الفردوس" بغير إسناد عن علي رضي الله عنه مرفوعاً: "من صلى على محمد وعلى آل محمد مائة مرة قضى الله له مائة حاجة" وأخرج[5] الفقيه أبو الحسن بن المغازلي في "المناقب" من طريق علي بن يونس العطار حدثني محمد بن علي الكندي حدثني محمد بن مسلم حدثني جعفر بن محمد الصادق عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن أبيه عن علي بن أبي طالب [رضي الله عنه][6] رفعه[7].

(١) أي الإمام الصادق عليه السلام. (٢) أي الإمام الباقر عليه السلام.

(٣) إما المقصود جده الأقرب علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام، أو جده علي أمير المؤمنين عليه السلام. (٤) في المصدر: أسألك أن تكفيني ما أخاف وأحذر.

(٥) في المصدر: وأخرجه. (٦) من المصدر.

(٧) جواهر العقدين في فضل الشرفين، للسمهودي - القسم الثاني ص ٦٤ - ٦٥/ الذكر الثاني (ذكر أمره صلى الله عليه وآله وسلم بالصلاة عليهم في امتثال ما شرعه الله من الصلاة عليهم ووجه الدلالة في إيجاب ذلك في الصلوات).

وجه بیستم (آنکه نیز سمهودی در «جواهر العقدین» جای دیگر متمسک بروایت ابن المغازلی شده و تفسیر آیه نور را از کتاب «المناقب» او نقل نموده چنانچه

ونیز سمهودی در «جواهر العقدین» گفته «أخرج أبو الحسن بن المغازلي من طريق موسى بن القاسم عن علي بن جعفر[1]: سألت الحسن[2] عن قول الله تعالى «كمشكاة فيها مصباح» قال: المشكاة: فاطمة، والشجرة المباركة إبراهيم «لا شرقية ولا غربية»: لا يهودية ولا نصرانية «يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور» قال: منها إمام بعد إمام «يهدي الله لنوره من يشاء» قال: يهدي الله لولايتنا من يشاء. وقوله: منها إمام بعد إمام، يعني أئمة يقتدى بهم في الدين، ويتمسك بهم فيه، ويرجع إليهم»[3].

جواهر العقدين نسخه قلميه كتب عامره ناصريه لكهنو ورق ١٢١ ص ٢/١

٢

(١) هو علي بن الإمام جعفر الصادق عليه السلام .. وهنا يسأل أخاه الإمام أبا الحسن موسى الكاظم عليه السلام.

(٢) الظاهر: أبا الحسن، وهو الإمام موسى الكاظم عليه السلام.

(٣) جواهر العقدين في فضل الشريفين، للسمهودي - القسم الثاني ص ٩٤ - ٩٥ / الذكر الرابع (ذكر حثه صلى الله عليه وآله وسلم الأمة على التمسك بعده بكتاب ربهم وأهل بيت نبيهم، وأن يخلفوه فيهما بخير، وسؤاله صلى الله عليه وآله وسلم).

٢٩

وجه نهم آنکه نیز سمهودی تفسیر آیه «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ علی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ» از کتاب «المناقب» ابن المغازلی نقل نموده و بعینه هم مثبت جلالت و نبالت اهلبیت کما لا یخفی علی أولی الأحلام.

و این معنی

ونیز سمهودی در «جواهر العقدین» گفته: «أخرج أبو الحسن بن المغازلي عن أبي جعفر وهو الباقر في قوله تعالى «أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ على ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» قال: نحنُ النّاسُ واللهِ». (1)

جواهر العقدين ورق ١٢٢ مخطوطا
نسخه کتب خانه عامره

٢

(1) جواهر العقدين في فضل الشرفين، للسمهودي – القسم الثاني ص ٩٦ / الذكر الرابع.
والآية في سورة النساء (٤): ٥٤.

وجه دهم آنكه نيز سمهودى از ابن المغازلى حديث نصب صراط نقل نموده طريق اصحاح بر روايت او بيموده چنانچه

ونيز سمهودى در «جواهر العقدين» گفته «أخرج أبو الحسن بن المغازلي من طريق عبد الله بن المثنّى عن عمّه ثمامة بن عبد الله بن أنس عن أبيه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: إذا كان يومُ القيامة ونُصِبَ الصراطُ على شفير جهنّم لم يَجُزْ عليه إلّا مَن مَعَه كتابُ ولايةِ عليّ بن أبي طالب رضيَ الله عنه» (١).

جواهر العقدين ورق ١٢٦ ظهر ١ نسخه قلمي كتب خانه عامره

(١) جواهر العقدين في فضل الشرفين، للسمهوديّ - القسم الثاني ص ١٠٩ / الذّكر الرابع.

وجه یازدهم آنکه نیز سمهودی و از ابن المغازلی حدیث سفینه را نقل کرده
و در شان او لقب «جلیل فقیه» آورده طریق کمال تبجیل و تعظیم او سپرده حیث قال
در «جواهر العقدین» در سیاق طرق حدیث سفینه گفته:

جواهر العقدين ورق: ١٣٠ صفحه ١ نسخه قلمیه کتب خانه عامره

ونیز سمهودی در جواهر العقدین گفته ومن طريق سماك

بن حرب عن حنش "وأخرجه أبو يعلى أيضاً من حديث أبي الطُّفَيل

عن أبي ذرّ رضيَ الله عنه بلفظ: "إنّ أهل بيتي فيكم مَثَل سفينة نوح، [مَثَل] (1)

مَن ركب فيها نجا، ومَن تخلّف عنها غرق. وإنّ أهل بيتي فيكم

مثل باب حِطّة". وأخرجه البزّار من طريق سعيد بن المسيَّب عن أبي

ذرّ نحوه، ولكن أخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلي وزاد: "ومَن

قاتلنا آخِرَ الزمان فكأنّما قاتلَ مع الدّجّال". (2)

(1) من المصدر.

(2) جواهر العقدين في فضل الشرفين، للسمهودي - القسم الثاني ص ١٢١ / الذّكر الخامس.

وجه دوازدهم آنکه نیز سمهودی حدیث سفینه از ابن المغازلی بروایت ابن عباس و نیز بروایت سلمه بن الاکوع نقل نموده و بوصف او بلقب "جلیل ثقة" در اظهار جلالت او افزوده چنانچه در "جواهر العقدین" در سیاق طرق حدیث سفینه میفرماید:

جواهر العقدين ورق ۱۳۰ صفحه ا نسخه کتبخانه عامره

~~ونیز سمهودی در جواهر العقدین گفته و عن ابی الصهباء~~

~~عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال~~

~~رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اهل بيتي مثل سفينة~~

~~نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق اخرجه الطبراني~~

~~وابونعيم في الحلية والبزار وغيرهم~~ "وأخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلي في "المناقب" من طريق بِشر بن الفضل قال: سمعت الرشيدَ يقول: سمعت المهديَّ يقول: سمعت المنصور يقول: حدّثني أبي عن أبيه عن ابن عبّاس رضيَ الله عنهما به إلّا أنّه قال: "ومَن تأخّر عنها هلك". وأخرجه أيضاً من طريق أياس بن سلمة بن الأكوع عن أبيه رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: "مثلُ أهلِ بيتي مثل سفينة نوح، مَن رَكبها نجا"[1].

(۱) جواهر العقدين في فضل الشرفين، للسمهودي القسم الثاني ص ۱۲۲ / الذكر الخامس.

وجه سیزدهم آنکه نیز سمهودی از کتاب "المناقب" ابن المغازلی تفسیر آیهٔ وافیة الهدایه "ولسوف یعطیک ربک فترضی" نقل کرده طریق اظهار کمالات ابو بوصف "فضیلة" ... خامس

ونیز سمهودی در "جواهر العقدین" گفته: "الذکر السابع: ذکر

> جواهر العقدین ورق ۱۴۷ سطر ۱ نسخه قلمیه کتبخانه عامره

أن الله عزّ وجلّ وعد نبيّه صلّى الله عليه وآله وسلّم أن لا يعذّب أهل بيته وأن لا يُدخلهم النيران، وكلّفه صلّى الله عليه وآله وسلّم بإدخالهم الجنان وبشارتهم بها، وقوله "يا بني هاشم إنّي سألتُ الله عزّ وجلّ أن يجعلكم نجباء رحماء، وسألته أن يهدي ضالّكم ويؤمن خائفكم، ويُشبع جائعكم" وما خصّوا به من الكرامات بالشفاعة في القلمة: ← القيامة

قال الله تعالى "ولسوف يعطيك ربّك فترضى"(١) نقل القرطبي عن ابن عبّاس رضي الله عنهما أنّه قال: رضا ← رضي(٢) محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم أن لا يدخل أحداً من أهل بيته النار(٣)" وقاله السّدّي، وأخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلي في "المناقب" عن السّدّي"(٤).

(١) سورة الضحى (٩٣): ٥ . (٣) هكذا في الأصل والمصدر، والظاهر: أن لا يدخل أحدٌ.
(٢) في الأصل: رضا . (٤) جواهر العقدين في فضل الشرفين، للسمهودي - القسم الثاني ص ١٦٩ / الذكر السابع.

وجه چهاردهم آنکه نیز سمهودی تفسیر آیه و انیه الهیه ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا از ابن النجار نقل کرده بوصف او بفقیه طریحی اعتراف بجلالت شان او ... صاحبه

ونیز سمهودی در جواهر العقدین گفته الذکر التاسع

جواهر العقدین ورق ١٦٢ صفه ١/٢ ١٦٣ صفه ١/٢ نسخه کتبخانه ناصریه عامره

ذِكْر الدلالة على ما شُرِّعَ مِن حُبِّهم ووجوبِ ودِّهم من الكتاب العظيم قال الله تعالى في سورة "حمعسق" خطاباً للنبيّه صلّى الله عليه وآله وسلّم قُلْ لا أسألكم عليه أجراً إلّا المودّة في القُربى[1] روى أبو الشيخ بن حبّان ومن طريقه الواحديّ من حديث أبي هاشم الرمّاني عن زاذان عن عليّ رضي الله عنه قال "فينا في آل حم آية لا يحفظ مودّتنا إلّا كلّ مؤمن ثمّ قرأ "قُلْ لا أسألكم عليه أجراً إلّا المودّة في القُربى" وعن أبي الطُّفيل قال خطبنا الحسن بن عليّ بن أبي طالب فحمد الله وأثنى عليه واقتصر الخطبة إلى أن قال ثمّ قال مَن عرفني فقد عرفني، ومَن لم يعرفني فأنا الحسن بن محمّد صلّى عليه وآله وسلّم ثمّ تلا هذه الآية "واتّبعتُ مِلّة آبائي إبراهيم وإسحٰق ويعقوب"[2] ثمّ أخذ في كتاب الله ثمّ قال أنا ابن البشير أنا ابن النذير أنا ابن النبيّ أنا ابن الداعي

(١) سورة الشورى (٤٢): ٢٣. (٢) سورة يوسف (١٢): ٣٨.

إلى الله بإذنه، وأنا ابن السّراج المنير، وأنا ابنُ الذي أُرسِل رحمةً

للعالمين، وأنا من أهل البيت الذين أذهَبَ اللهُ عنهمُ الرجسَ و

طهّرَهم تطهيراً، وأنا من أهل البيت الذين افترضَ اللهُ عزّ

وجلّ مودّتَهم وولايتهم فقالَ فيما أنزَلَ على محمّدٍ صلّى الله

عليه وآله وسلّم "قُلْ لا أسألُكم عليه أجراً إلّا المودّةَ في القُربى".

رواه الطبراني في "الأوسط" و"الكبير" باختصار، والبزّار بنحوه،

وبعض طرق البزّار والطبراني في "الكبير" حسان. ورواه [أول السطر]

الحافظ جمال الدين الزرندي عن أبي الطفيل وجعفر بن حيّان،

قالا: لمّا قُتل عليّ رضيَ الله عنه وفُرِغ منه[1] قام الحسنُ بن عليٍّ رضيَ الله

عنهما خطيباً. فذكره بنحوه إلّا أنّه قال: وأنا من أهل البيت الذين كان

جبرئيل[2] عليه السلام ينزلُ فينا ويصعد من عندنا، وأنا من أهل البيت

الذين افترضَ اللهُ مودّتهم على كلّ مسلم، وأنزلَ اللهُ فيهم "قُلْ لا أسألُكم

عليه أجراً إلّا المودّةَ في القُربى، ومَنْ يَقْترِفْ حَسَنةً نَزِدْ له فيها حُسْناً"،

واقترافُ الحسنة مودّتُنا أهلَ البيت. [أول السطر] ولأبي بشر الدّولابي من

طريق الحسن بن عليّ بن زيد بن حسن [بن عليّ عن أبيه أنّ الحسين بن عليّ] رضي الله عنهما[3] خطب فقال

في خطبته: أنا من أهل البيت الذين افترضَ اللهُ مودّتهم على كلّ مسلم،

فقال لنبيّه صلّى الله عليه وآله وسلّم: "قُلْ لا أسألُكم عليه أجْراً إلّا المودّة

(١) منه - ليست في المصدر. (٢) في المصدر: جبريل.
(٣) ما بين المعكوفتين من المصدر، وهو الأصحّ.

فِي القُرْبَى" وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا" فاقتراف الحسنة مودّتنا أهلَ البيت. وقال السّدّي عن أبي الديلم: لمّا جيء [جيء] بعلي بن الحسين رحمه الله أسيرًا أي عقب مقتل أبيه الحسين رضي الله عنهما فأُقيم على درج دمشق، قام رجلٌ من أهل الشام فقال: الحمدُ لله الذي قتلكم واستأصلكم، وقطع قرنَ الفتنة. فقال له عليّ بن الحسين [رحمه الله] (١): أقرأتَ القرآن؟ قال: نعم. قال: قرأتَ آل "حم"؟ قال: قرأتُ القرآن ولم أقرأ آل حم. قال: أما قرأتَ "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى" قال: وإنّكم لأنتم هم؟! قال: نعم. أخرجه الطبري في تفسيره [الطبري]. وأخرج أيضًا من طريق أبي إسحاق السّبيعي (٢) قال: سألتُ عمرو بن سعيد عن قوله تعالى: "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى" فقال: قُربى النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم. وعن ابن عبّاس رضي الله عنهما قال: لمّا نزلت هذه الآية "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى" قالوا: يا رسول الله، مَن قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودّتهم؟ قال: عليّ وفاطمة وابناهما.

أخرجه أحمد في "المناقب" والطبراني في "الكبير" وابن أبي حاتم في تفسيره، والحاكم في "مناقب الشافعي" والواحدي في "الوسيط" كلّهم من رواية حسين الأشقر عن قيس بن الربيع عن الأعمش عن سعيد بن جبير عن ابن عبّاس، وحسين الأشقر صدوق، بهم إلّا أنّه شيعيّ غالٍ. وقد يستشهد له بما أخرجه الثعلبي في تفسيره من طريق السّدّي عن أبي مالك

(١) من المصدر. (٢) في المصدر: السَّبيعيّ.

عن ابن عبّاس قال: "ومَن يقترِفْ حسَنةً نزِدْ له فيها حُسْناً" قال المودّة

لآل محمد عليه وعليهم الصلاة والسلام. وأخرجه الفقيه أبو الحسن

ابن المغازلي عن السّدّي. ووجه الاستشهاد أنّ هذه الآية بأثر قوله "قُلْ

لا أسألكم عليه أجْراً إلّا المودّةَ في القُربى" فتفسير الثانية بذلك يُفهِم أنّ ما

قبلها كذلك من أجل التناسب، بل هو مقتضى ما جزم به الثعلبيّ والبغويّ

بنقله عن ابن عبّاس في تفسيره قوله بأثر ذلك "أمْ يقولونَ افترى على اللهِ كذباً"

إلى قوله "وهُوَ الذي يَقْبَلُ التّوبةَ" فقال: قال ابن عبّاس: لمّا نزل قوله تعالى

"قُلْ لا أسألكم عليه أجْراً" الآية، قال في نفوسهم: ما يريد إلّا أن يحثّنا على أقاربه

مِن بعده. فأخبر جبريلُ النبيَّ صلّى الله عليه وآله وسلّم أنّهم اتّهموه فأنزل "أمْ يقولونَ

افترى على اللهِ كذباً" الآية، فقال القوم: يا رسولَ الله نشهد أنّك صادق فنزل:

"وهُوَ الذي يَقْبَلُ التّوبةَ عنْ عبادِه"[2].

(١) سورة الشورى (٤٢): ٢٤-٢٥.
(٢) جواهر العقدين في فضل الشرفين، للسمهودي - القسم الثاني ص ٢١٠-٢١٤ الذكر التاسع.

وجه پانزدهم آنکه نیز سمهودی از ابن المغازلی حدیث شریف "النظر إلی وجه علي عبادة" بسیاق
که مشتمل بر اعتراف بانصاف حضرت خلیفه اول می باشد منقول ساخته واینهمه عند الاعیان
مستلزم کمال اذعان بوثوق واعتماد ابن المغازلی است چنانچه ~~سمهودی~~ در "جواهر العقدین" در ذکر ثالث عشر
که عنوان آن اینست ذکر ما درج علیه السلف من توقیرهم وتعظیمهم واعترافهم بعظیم حقوقهم مذکور است :

جواهر العقدین ورق ۲۰۲ سطر ۲
نسخه کتبخانه ناصریه عامره

~~ونیز سمهودی در جواهر العقدین گفته~~ "وأخرج

أبو الحسن المغازلي من طريق عبد الرزّاق(١) عن معمّر عن الزهري

عن عروة عن عائشة قالت : رأيتُ أبا بكرٍ يُكثر النظرَ إلى وجه عليٍّ [رضي الله عنه](٢)

فقلتُ له : يا أبتِ(٣) إنّك تُكثر النظرَ إلى وجه عليٍّ(٤) فقال : يا بُنيّة سمعتُ

رسولَ الله صلّى الله عليه وآله وسلّم يقول : النظرُ إلى وجه عليٍّ عبادة"(٥) ؛

(١) في المصدر : عبد الرزّاق بن عمر ، وقد ورد اسمه في (تهذيب التهذيب) لابن حجر ٦ : ٣٠٩ ،
أنّ ابن حبّان قال فيه : كان يقلب الأخبار ، فاستحقّ الترك .

(٢) من المصدر .

(٣) في المصدر : يا أبه .

(٤) في المصدر : أراك .

(٥) جواهر العقدين في فضل الشرفين ، للسمهودي - القسم الثاني ص ٣١٦ / الذكر الثالث عشر .

مدح سمهودي
از برزنجي

و سيد محمد بن عبد الرسول البرزنجي الكردي دركتاب خود "النواقض للروافض" نام (نواقض الروافض ورق ٢٧ ص ٢ سطر ١٢)

سمهودي را بكمال فخامت ذكر كرده چنانچه گفته "ثالثتها أن عليا و ولديه رضوا بذلك و

رأوا عمر كفواً لها وكيف لا وقد رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان كفواً لبنتيه. و

معلوم أن عمر أفضل من عثمان بالإجماع، وأن بنتي رسول الله أفضل من بنت علي.

رابعتها أن تقبيل عمر لها وإجلاسه لها في حجره من قبيل الشفقة كما نبه عليه السيد السمهودي[1]، ؟

وكما يدل عليه صريح الروايات ما تريد إليها صبية صغيرة ! " ( )

(١) جواهر العقدين في فضل الشرفين - القسم الثاني / الذكر السادس.

(تعليق في تكذيب مثل هذا الخبر، والإرجاع إلى مصادر الرد والاحتجاج ..

منها: إفحام الخصوم في تكذيب زواج عمر من أم كلثوم، للسيد حسين الهمذاني ..)

( ) النواقض للروافض، للبرزنجي ..

مدح سمهودی
در سنی بن قادری

سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری المدنی در کتاب خود "الصراط السوي في مناقب آل النبي صلى الله عليه وآله وسلّم گفته: "قال سيّدي علي السمهودي إنّ الروافض لم يخصّوا جواز التّقية لعليٍّ وحده، بل جوّزوا ذلك للنبيّ صلّى الله عليه وسلّم وغيره من الأنبياء مع إثبات العصمة للجميع عندهم، حتّى قالوا إنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم إنّما عيّن للإمامة في مرض موته عليّاً رضي الله عنه، فمُنع من ذلك، فقال: مُروا أبا بكرٍ تقيةً، وحينئذ فيتطرّق احتمال القول تقيةً إلى كلّ ما جاء عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم ولا يفيد إثباتُ العصمة شيئاً، وما قالوه في غاية السقوط والفساد لا يُعوّل على ذلك أحد ممّن له إيمان وتصديق بالله ورسوله"! ( )

(الصراط السوي ورق ١٠ ص ١ سطر ٢٣ ص ٢ سطر ٩)

( ) الصراط السّويّ في مناقب آل النبيّ (ص)، للشيخانيّ.

٩١٢
مدح سمهودی
از شوکانی ١٣٥٥

م

وعلامه شوکانی کمال تفخیم وتکریم سمهودی نموده چنانچه درکتاب خود "البدر الطالع" گفت: "السيّد علي بن عبد الله بن أحمد بن علي بن [البدر الطالع نصف آخر ورق ١٣٠، صفحه ٢، سطر ١١/١٩] عيسى [بن محمد بن عيسى] الحسيني (١) الملقّب نور الدين المعروف بالسمهودي (٢) وُلد [في صفر] (٣) سنة ٨٤٤ بسمهود ونشأ بها فحفظ القرآن والمنهاج ولازم والده وقرأ عليه وقدم القاهرة وقرأ على جماعة منهم الجوجري والمناوي والزين زكريا (٤) والبلقيني والمحلّي ثم حجّ وجاور وسمع من السخاوي وتردّد ما بين مكّة والمدينة وعمل للمدينة تاريخاً وصنّف حاشية على إيضاح النووي في المناسك وعاد إلى القاهرة ولقي السلطان فأحسن اليه وجعل له جراية ووقف على المدينة كتباً لأجله ثم سافر لزيارة والدته وزار بيت المقدس وعاد إلى المدينة ثم إلى مكّة فحج ورجع إلى المدينة وصار شيخها غير مدافع وله فتاوى مجموعات ومؤلّفات غير ما ذكر وموته تقريباً سنة ٩١٢ (٥)".

لا محله ٨

(١) لا توجد في المصدر
(٢) في المصدر: الحسيني.
(٣) لا توجد في المصدر.
(٤) في المصدر: زين زكريا.
(٥) البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، للشوكاني ١: ٤٧٠-٤٧١ / الرقم ٢٢٦.

وشمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی کمال مدح وثناء سمهودی نموده چنانچه گفته: (الضوء اللامع ص ٢٣٥ سطر ٥ الی ٢٢٨ سطر ٢)

"٨٣٨ (علي) بن عبد الله بن أحمد بن أبي الحسن علي بن عيسى بن محمد بن عيسى نور الدين أبو الحسن بن الجمال الحسني السمهودي القاهري الشافعي نزيل الحرمين، والماضي أبوه وجده ويعرف بالشريف السمهودي ولد في صفر سنة أربع وأربعين وثمانمائة بسمهود ونشأ بها فحفظ القرآن والمنهاج ولازم والده حتى قرأ عليه بحثاً مع شرحه للمحلي وشرح البهجة لكن النصف الثاني منه سماعاً وجمع الجوامع وغالب ألفية ابن مالك بل سمع عليه جل البخاري ومختصر مسلم للمنذري وغير ذلك وقدم القاهرة معه وبمفرده غير مرة أولها سنة ثمان وخمسين ولازم أولاً الشمس الجوجري في الفقه وأصوله والعربية فكان مما قرأ عليه جميع التوضيح لابن هشام والخزرجية مع الحواشي الأبشيطية وشرحه للشذور والربع الأول من شرح البهجة للولي وشرح شيخه المحلي للمنهاج قراءة لأكثره وسماعاً لسائره مع سماع غالب شرح شيخه أيضاً لجمع الجوامع بل قرأ بعضهما على مؤلفهما مع سماع دروس من الروضة عليه بالمؤيدية وأكثر من ملازمة المناوي وكان مما أخذه عنه تقسيم المنهاج مرتين بفوت مجلس

أو مجلسين في كلٍّ منهما لكنه تلفّق له منهما معاً في التنبيه والحاوي والبهجة بفوت
يسير في كلٍّ منهما وجانباً من شرح البهجة ومن شرح جمع الجوامع كلاهما
لشيخه وقطعة من حاشيته على أولهما ومما كتبه على مختصر المزني في درس
الشافعي وعلى المنهاج في درس الصالحية ومما قرأه عليه بحثاً قطعة من
شرح ألفية العراقي ومن بستان العارفين للنووي وبجامع عمرو جميع الرسالة
القشيرية وسمع عليه المسلسل بشرطه والبخاري مراراً بأفوات وقطعة
من مسلم ومن مختصر جامع الأصول للبارزي ومن آخر تفسير البيضاوي
وألبسه خرقة التصوف وقرأ على النجم بن قاضي عجلون بعض تصحيحه للمنهاج
وعلى الشمس البامي قطعة من شرح البهجة مع حضور تقاسيمه في المنهاج
وعلى الزين زكريا شرح المنهاج الأصلي للأسنائي وغالب شرحه على
منظومة ابن الهائم في الفرائض وعلى الشمس الشرواني شرح عقائد النسفي
للتفتازاني بل سمعه عليه ثانية وغالب شرح الطوالع للإصفهاني وسمع
عليه الإلهيات بحثاً بمكة وقطعة من الكشاف وغالب مختصر سعد
الدين على التلخيص وشيئاً من المطول ومن العضد شرح ابن الحاجب
ومن شرح المنهاج الأصلي للسيد العبري وغير ذلك وحضر عند العلم
البلقيني من دروسه في قطعة الأسنائي وعند الكمال إمام الكاملية
دروساً وألبسه الخرقة ولقنه الذكر وقرأ عمدة الأحكام بحثاً على

علي صح

السعد بن الديري وأذن له في التدريس هو والبامي والجوجري وفيه وفي
الإفتاء الشهاب الشارمساحي بعد امتحانه له في مسائل ومذاكرته معه وفيهما
أيضاً زكريا وكذا المحلي والمناوي وعظم اختصاصه بهما وتزايد مع ثانيهما بحيث
خطبه لتزويج سبطته وقرره معيداً في الحديث بجامع الولوي وفي الفقه
بالصالحية وأسكنه قاعة القضاة بها وعرض عليه النيابة فأبى ثم فوض إليه
حين رجوعه مرة إلى بلده مع القضاء حيث حل النظر في أمر نواب الصعيد
وصرف غير المتأهل منهم فأعمل بجيعه ثم إنه استوطن القاهرة مع توجهه
لزيارة أهله أحياناً إلى أن حج ومعه والدته في ذي القعدة سنة سبعين
في البحر، وكاد أن يدرك الحج فلم يمكن، وجاور سنة إحدى بكمالها وكنت
هناك فكثر اجتماعنا وكتب بخطه مصنفي الابتهاج وسمعه مني وكذا
سمع مني غيره من تصانيفي، وكان على خير كثير وفارقته بمكة بعد أن
حججنا ثم توجه منها إلى طيبة فقطنها من سنة ثلاث وسبعين
ولازم وهو فيها الشهاب الأبشيطي وحضر دروسه في المنهاج وغيره و
سمع جانباً من تفسير البيضاوي ومن شرح البهجة للولي وبحث عليه
توضيح ابن هشام بل قرأ عليه من تصانيفه شرحه لخطبة المنهاج
وحاشيته على الخزرجية وأذن له في التدريس، وأكثر من السماع هناك
على أبي الفرج المراغي بل قرأ على العفيف عبد الله بن القاضي ناصر الدين

بن صالح أشياء بالأجايز وألبسه خرقة التصوف بلباسه من عمر العرابي.
وكذا كان سمع بمكة على كمالية ابنة محمد بن أبي بكر المرجاني وشقيقها
الكمال أبي الفضل محمد والنجم عمر بن فهد في آخرين، وبالقاهرة على سوى
من تقدم ختم البخاري مع ثلاثياته بقراءة الديمي على من اجتمع من
الشيوخ بالكاملية بل قرأ على النجم بن عبد الوارث في منية ابن خصيب
شيئاً من "الموطأ" ومن "الشفا" وأجاز له جماعة ولم يكثر من ذلك، وصاهر
في المدينة النبوية بيت الزرندي فتزوج أخت محمد بن عمر بن المحب
ولها محرمية بالنجم بن يعقوب ابن أخي زوجها ثم فارقها وتزوج أخت
الشيخ محمد المراغي ابنة شيخه أبي الفرج وفارقها بعد مدة بعد موت أخيها.
وانتفع به جماعة من الطلبة في الحرمين، وصنف في مسألة فرش
البسط المنقوشة رداً على من نازعه وقرضه له أئمة القاهرة، وكذا عمل
للمدينة النبوية تاريخاً تعب فيه قرضه له كاتبه والبرهان بن ظهيرة
وقرئ عليه بعضه بمكة، وكذا ألف غير ما ذكر، ومن ذلك الكتابة على
إيضاح النووي في المناسك، والتمس من صاحبنا النجم بن فهد تخريج
شيء مما تقدم له ففعل، وعظمه في الخطبة وزاد ومات قبل إكماله
فبيضه ولده متمماً لما أمكنه فيه، وقدم من المدينة إلى مكة في رمضان سنة
ست وثمانين رفيقاً لابن العماد قبل وقوع الحريق بالمدينة فسلم من

هذه الحادثة ولكن احترقت جميع كتبه وهي شيء كثير، وسافر إلى القاهرة

في موسمها رفيقاً للمذكور أيضاً فدخلاها ولقي السلطان فأحسن إليه

ورتب على الذخيرة وغيره بل ووقف هو وغيره على المدينة كتباً من

أجله ورسم بسعايته بسدّ السرداب المواجه للحجرة الشريفة والمتوصَّل

منه لدور العشرة لما كان يحصل فيه من الفساد مع معاكسة ابن الزمن

له فيه، وكانت المصلحة في سدّه، وشهد موت ابن العماد ثمّ سافر

لزيارة أُمّه فما كان بأسرع من موته بعد لقائه لها[1] ثمّ توجّه فزار بيت المقدس

وعاد إلى القاهرة ثمّ إلى المدينة ثمّ إلى مكّة فحج ثمّ رجع إلى المدينة مستوطناً

مقتصراً على إماء وابتنى له بيتاً، ولقيته في كلا الحرمين غير مرّة وغبطتُه

على استيطانه المدينة وصار شيخها أقلّ أن لا يكون أحد من أهلها لم يقرأ

عليه، واستقرّ به الأشرف بعناية البدري أبي البقاء في النظر على المجمع برسته

وما به من الكتب التي أوقفها فيه، وصار المتكلّم في مصارف المدرسة المزهريّة

فيها مع الصرف له من الصدقات الروميّة كالقضاة وذلك مائة دينار

وربّما تنقص وما أُضيف إليه من التدريس ممّا وقفه ملك الروم والقياد

الأمير داود بن عمر له في صدقاته لأهل الحرمين حين حجّ بل واشترى

من أجله كتباً وقفها وكذا القادله ابن جبر وغيره في أشياء هذا لما

تقرّر عندهم من علمه وتديّنه، ومع ذلك فهو يتكسّب بالبيع والشراء

(١) هكذا في الأصل والمصدر، والظاهر: موتها.

بنفسه ويعتد به، وربّما عامل الشريف أمير المدينة، وبالجملة فهو إنسان

فاضل متفنّن متميّز في الفقه والأصلين، مديم للعمل والجمع والتأليف، متوجّه

للعبادة وللمباحثة والمناظرة، قويّ الجلادة على ذلك، طلق العبارة فيه

مغرم به مع قوّة نفس وتكلّف خصوصاً في مناقشات لشيخنا في الحديث

ونحوه، وربّما أدّاه البحث إلى مخاشنة مع المبحوث معه، وقد ينتهي في ذلك لما

لا يليق بجلالته، وتجرّأ عليه مَن لم يرتقِ لوجاهته، ولو أعرض عن هذا كلّه

لكان مُجمَعاً عليه، وعلى كل حال فهو فريد في مجموعه، ولأهل المدينة به جمال

والكمال لله. ولا زالت كتبه ترِدُ عليّ بالسلام وطيب الكلام، وفي ترجمته

من تاريخ المدينة والتاريخ الكبير والمعجم زيادة على ما هنا من نظم وغيره،

ومما كتبته عنه نظمه: ألا إنّ ديوان الصبابة قد سبا :. بما صبّ من حُسن

الصناعة إنْ سبا نفوساً سُكارى من رحيق شرابه :. وألحاظ صَبٍّ من صبابته

صبا"(١) علي بن عبد الله بن اسماعيل بن عبد القادر الديروطي. يأتي قريباً

بدون اسماعيل

(١) الضوء اللامع لأهل القرن التاسع، للسخاويّ - المجلّد الثالث

ص: ٢٤٥-٢٤٨ / الرقم ٨٣٨.

وعلامه صدیق حسن استدلال از قول سمهودی می نماید چنانچه (در ص۱۵۰ سطر ۲۲ ص۱۵۸ تا سطر ۲)

الأصل

"الفرع النامي من أصل السامي" گفته: در "شجره طیبه" گفته: "فعُلِم أنّهم المرادون من الآية، و أنّ أولاد فاطمة وذرّيتهم يُسمَّون أبناءه وينتسبون نسبة صحيحة نافعة في الدنيا والآخرة، ويؤيّده ما في صحيح البخاري في الحسن السبط: إنّ ابني هذا سيّد"، و در حدیث آمده: "الحسن والحسین سيّدا شباب أهل الجنة" و در تشریح گفته: "أولادهما سادات المسلمين، ولا ينبغي لأحدٍ في زماننا أن يقول لغير أولادهما: يا سيّد البلد؛ لأنّ فيه قذفاً لغيره" گویم لقب سیادت برای حسنین و ذرّیت ایشان مأخوذ از أحادیث مذکوره و دیگر اخبار صحیحه است طبرانی در کبیر از انس آورده که گفت آنحضرت او را: یا أنس، "أُدعُ لي سيّدَ العرب" يعني عليّاً علیه السلام، و شعبی گفته که رسول خدا علي را سیّد المسلمین خوانده، و فاطمه را سیده نساء أهل جنّت گفته، و در روایت ابن الزبیر آمده: "ألا ترضى أن تكوني سيّدة نساء المؤمنين" أخرجه في كنز العمّال" با جمله سیادت اهل بیت رسالت و عظم نفع انتساب بسوی رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم منصوص اخبار و آثار صحیحه است و در این باب کتب ضخیمه تألیف یافته منها "جواهر العقدین" للسيّد على السمهودی.

"( )

مدح سمهودی
از ذخیرة المآل عجیلی

وعلامه عجیلی کمال مدح وثنای سمهودی نموده چنانچه در کتاب خود «ذخیرة المآل» گفته: (ذخیرة المآل ورق ۱۸۳ سطر ۱۴/۱۳)

«هذا الذي قرّره الأجلّة والمقتضي ولازم الأدلّة وذلك أنّ أجلّة العلماء لمّا صرّحت لهم الأدلّة بهذه الخصوصيّات لأهل البيت الشريف قرّروا ذلك وحرّروه مثل السيّد علي السمهودي إمام السنّة في «جواهره» والحافظ الطبري الشافعي في «ذخائره» والحجّة الزرندي الشافعي في «نظمه» وشيخ الإسلام ابن حجر الشافعي في «صواعقه» وجلال الدين السيوطي الشافعي في «الثغور الباسمة في مناقب السيّدة فاطمة» و«إحياء الميت في ذكر أهل البيت» و«السمطين» و«أسنى المطالب في فضائل علي بن أبي طالب» ومن المفردات عدد كثير». ( )

في السبطين

( ) ذخيرة المآل للعجيلي ..

٩٧٣

وجه شانزدهم آنکه شهاب الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن حجر المکی در ~~کتاب~~ "صواعق محرقه" آورده "الآیة السادسة قوله تعالی: "أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله" أخرج) أبو الحسن المغازلی (١) عن الباقر رضی الله عنه أنه قال فی هذه الآیة نحن الناس والله."

صواعق محرقه صفحه ٩١ سطر ٣/٥ مطبوع مطبعه میمنیه مصر سنه ١٣١٢

خودش (؟) ... "أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله" را از آیات فضائل اهل بیت علیهم السلام شمرده و در تفسیر آن بروایت ابن المغازلی متمسک گردیده بحکایت در کتاب مذکور گفته:

(١) الصواعق المحرقة ٩١ - الفصل الأول (في الآيات الواردة فيهم) من الباب الحادي عشر (في فضائل أهل البيت النبوي). أو المطبعة الميمنية - مصر (مكتبة الهدى - النجف الأشرف (العراق)، مكتبة مرتضوي (طهران)). نفس النسخة.

والفاضل شهاب الدين محمود الخفاجي در كتاب خود "ريحانة الألبّا" كمال مدح وثنا از ابن حجر مكي نموده چنانچه گفته "العلامة شهاب (ريحانة الالباء طبع مصر صـ٢١١ سطر ٢٢ الى صـ٢١٢ سطر ١٠)
الدين أحمد بن حجر الهيتمي نزيل مكة شرفها الله، علامة الدهر خصوصاً الحجاز، فإذ انتشرت حلل الفضل فهو
طراز الطراز، فكم حجت وفود الفضلاء لكعبته، وتوجهت وجوه الطلب إلى قبلته. إن حدث عن الفقه والحديث
لم تشنف الآذان بمثل أخباره في القديم والحديث، فهو العلياء والسند، ومن تفك سهام أفكاره الزرد تآليفه
غرر منيرات، أضاءت في وجوه هم المشكلات، فكم أغنى بتحف أفكاره محتاجاً، وأوضح للإرشاد منهاجاً ولود
الليالي من مثله عقيم، ودرياق نفثات طبعه السليم شفاء كل سقيم، نشرت على الدنيا خلع الفرح، وتزينت
ببديع صفاته المدح، أقلام فتاواه مفاتيح ما أرتج من المسائل المشكلة، والعلم باب مغلق مفتاحه المسألة، وهو من
أجل المشايخ والدي الذي ورثت من علومه طارفي وتالدي، رحمه الله تعالى."(١)

ولود
جوه دهم المشكلات
هكذا في المصدر

(١) ريحانة الألبّاء، لأحمد بن محمد الخفاجي ١٦٣.
(طبع مصر العربي؟)

وعلامه محمد امير أزهرى در رسالهٔ خود كه در أسانيد تصنيف نموده ذكر مصنفات ابن حجر با كمال تفخيم نموده چنانچه گفته وأما تآليف أحمد [illegible]

بن محمد بن حجر الهيتمي بالمثناة الفوقية نسبة إلى هيتم من قرى مصر فعن الحنفي عن البديري عن الشهاب أحمد بن

عبد اللطيف البشبيشي عن العلامة محمد البابلي عن الشيخ أحمد السنهوري عن مؤلفها علم الفقه فعن شيخنا

العدوي عن عبد الله التباني والسيد محمد السلموني عن الشيخ محمد الخرشي والشيخ عبد الباقي الزرقاني فكلاهما

جهوري
من الشيخ علي الأجهوري والشيخ إبراهيم اللقاني كل منهما عن الشيخ محمد البنوفري عن الشيخ عبد الرحمن الأ

عن شمس الدين اللقاني عن الشيخ علي السنهوري عن الشيخ البياطي عن الشيخ تاج الدين بهرام عن الشيخ

خليل صاحب المختصر وتفقه الشيخ خليل على الشيخ عبد الله المتوفي وقد أخذ الشيخ علي السنهوري

أيضاً عن الشيخ طاهر بن علي بن محمد النويري وهو عن الشيخ حسين بن علي وهو عن الشيخ

أبي العباس أحمد بن عمر بن هلال الربعي وعن قاضي القضاة فخر الدين بن المخلطة و

هو عن أبي حفص عمر بن فراج الكندي وهو عن أبي محمد عبد الكريم بن عطاء الله السكندري

وهو عن أبي بكر محمد بن الوليد بن خلف الطرطوشي وهو عن أبي الوليد سليمان بن

بن خلف الباجي وهو الإمام مكي القيسي الأندلسي وهو عن الإمام أبي محمد عبد الله بن أبي

زيد القيرواني صاحب الرسالة وهو عن الإمام أبي بكر محمد بن اللباد الأفريقي

صاحب اختلاف ابن القاسم وأشهب وهو عن الإمامين سحنون وعبد الملك

الأندلسيّ، وهما عن الإمام عبد الرحمن بن القاسم وعن الإمام أشهب بن عبد العزيز القاهريّ القيسيّ، وهما عن الإمام مالك بن أنس»[1].

تمّ

(١) رسالة أسانيد أزهري

کمال الدین بن فخر الدین جهرمی کمال مدح وثنا و تبجیل و تفخیم ابن حجر مکی نموده چنانچه در کتاب خود "براهین قاطعه" ترجمه "صواعق محرقه" گفته: (براهین قاطعه ص۱ سطر ۳ الی سطر ۲۴)

"و بعد از سپاس و ستایش ملک علام و درود نامعدود بر سید انام بر ذوی الافهام مخفی نیست که مکلف را بعد از تصدیق بوحدانیت الهی و تصدیق نبوت حضرت رسالت پناهی در تکمیل ایمان لابد است از علم بحقیت امامت و خلافت خلفا اربعه رضی الله تعالی عنهم اجمعین و فضائل و کمالات ایشان و ما یتعلق بها از ابطال سخنان مخالفین مذهب حق و غیر ذلک چنانچه علما در کتب اصول و کلام بیان این معانی کرده اند اما کتابی علیحده درین مطلب که مشتمل بر جمیع مسائل این مطلب بوده باشد تصنیف نشده بود تا در سنه تسعین و تسعمائة در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما افضل افاضل المتأخرین و اکمل العلماء المتبحرین قدوة ارباب التقی و اسوة المشائخ و النقباء البحر المزکی حافظ احادیث نبوی الشیخ شهاب الملة و الدین احمد الشهیر بابن الحجر الهیثمی المکی ادرکه الله بلطفه الخفی کتاب صواعق محرقه فی الرد علی الرفضة و المبتدعة تصنیف فرمود با میدهدایت بعضی که از راه راست منحرف شده بودند."(۱)

(۱) براهین قاطعة، للجهرمی

وعلامه تاج الدين الدهان المكي الحنفي در كتاب خود "كفاية المتطلع" كمال مدح وثنا ابن حجر مكي نموده چنانچه گفته: "كتاب "الجامع الصحيح" (كفاية المتطلع قلمي ورق ص٣٤ سطر ١٥ الى ص٣٤ سطر ١٩)

يتصل من العبد للإمام الحافظ الحجة أبي الحجاج مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري رحمه الله تعالى يرويه

بأسانيد منها ما أخبر به عن مفتي مكة ورئيسها السيد محمد الصادق بن أحمد بادشاه قراءة لبعضه

وإجازة لباقيه عن العلام محمد بن عبد العزيز الزمزمي إجازة عن والده عبد العزيز بن محمد

والشيخ العارف أبي الحسن محمد بن محمد البكري والعلامة أحمد بن حجر الهيتمي المكي كلهم عن شيخ

الإسلام زكريا الأنصاري". (١)

(١) كفاية المتطلع، لتاج الدين الدهان الحنفي".

و علامه محمد بن علی بن منصور شنوانی در کتاب خود "درر سنیّة" ذکر ابن حجر مکی با کمال تبجیل و تفخیم نموده چنانچه گفته: (درر سنیه ورق ۲۸ پ سطر ۱۲ الی ص ۲۹ سطر ۲)

"مصنّفات العلّامة الثقة خاتمة المحققين الشهاب أحمد بن حجر الهيتميّ بالمثنّاة فوق ثمّ المكّيّ نسبةً إلى قرية من

قرى مصر بناحية الغربية، منها "التحفة" شرح المنهاج، و"شرح الإرشاد" و"شرح المسائل" و"الهمزيّة" و"الأربعين النوويّة" وغير ذلك، أرويها بالسند منا إلى الشيخ عبد الله البصريّ عن العلّامة الشيخ منصور الطوخي، عن الشيخ سلطان المزاحيّ عن شيخ الإسلام نور الدين الزياديّ عن الشهاب أحمد بن حجر

الهيتميّ ح وأرويها عن المنير عن البديريّ عن شهاب أحمد بن عبد اللطيف البشبيشيّ عن

محمد البابليّ عن الشهاب أحمد السنهوريّ عن الشهاب ابن حجر، مصنفات الشمس الرملي

منها "شرح المنهاج" و"شرح الزبد" و"الفتاوي" وغير ذلك أرويها بسندنا للشيخ الحلبي وللشيخ

الزياديّ منه".(1)

(1) درر سنيّة، للشنوانيّ.

الشيخ سالم بن عبد الله بن سالم البصري الشافعي كه يكى از مشايخ اجازه ولى الله الدهلوى است در كتاب خود رسالۀ "الإمداد بمعرفة علوّ الإسناد" گفته: "ومنهم الشيخ العلاّمة الشيخ منصور الطوخيّ، فإنّه أخذ عنه وأجازه عن الشيخ سلطان المزاحيّ، وهو أخذ الفقه عن جماعة منهم شيخ الإسلام نور الدين الزياديّ عن الشيخ عميرة البرلسيّ وعن الشهاب الدين البلقينيّ وعن الشهاب أحمد بن حجر الهيتميّ وعن الشيخ شهاب الدين الرمليّ وعن ولده الشيخ محمّد، وهؤلاء الخمسة كلّهم عن الشيخ الإسلام زكريّا الأنصاريّ." (١)

"الامداد بمعرفة علو الاسناد ورق ص ١٣ سطر ١ الى سطر"

(١) الإمداد بمعرفة علوّ الإسناد، لوليّ الله الدهلويّ..

٩٤٣ صح اسنجر
١٢٥٥ از شوکانی

و علامه محمد بن علی بن محمد الشوکانی الصنعانی ۱۲۵۵ در کتاب خود "البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع" گفته: (البدر الطالع ورق ص ۱۰۹ سطر ۲۲ الی ص ۱۱۰ سطر ۴ نصف اول)

"أحمد بن محمّد بن حجر الوائلي السعدي الهيثمي المصري ثمّ المكّي، وُلد سنة ۹۰۹ ونشأ ببلده، وحفظ القرآن ثمّ انتقل إلى مصر فحفظ مختصرات وقرأ على الشيخ عمارة المصري والرملي وأبي الحسن البكري وغيرهم، وبرع في جميع العلوم خصوصاً فقه الشافعي، وصنّف التصانيف الحسنة، ثمّ انتقل من مصر إلى مكّة المشرّفة، وسبب انتقاله أنّه اختصر "الروض" للمقري، وشرع في شرحه فأخذه بعض الحسّاد وفتّته وأعدمه، فعظم عليه الأمر واشتدّ حزنه، وانتقل إلى مكّة وصنّف بها الكتب المفيدة، منها "الإمداد" و"فتح الجواد" شرحان على الإرشاد، الأوّل بسيط، والثاني مختصر، و"تحفة المحتاج شرح المنهاج" و"الصواعق المحرقة" و"شرح الهمزيّة" و"شرح العباب"، وكان زاهداً متقلّلاً على طريقة السلف، آمراً بالمعروف ناهياً عن المنكر، واستمرّ على ذلك حتّى مات في سنة ۹۷۳ بمكّة[1]".[2]

(۱) بمكّة، غير موجودة في المصدر.
(۲) البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، للشوكاني ۱: ۱۰۹ / الرقم ۶۷.

(ماثبت من السنة ص٢ سطر ٨/٢)

ومولانا عبد الحق دهلوی کمال مدح وثناء ابن حجر نموده چنانچه در کتاب خود "ما ثبت من السُّنّة في أيّام السنة" گفته: "قال الشيخ شهاب الدين ابن حجر الهيثمي المصري، مفتي بلد الله الحرام، وشيخ الفقهاء والمحدّثين في أوانه بذلك المقام، في "الصواعق المحرقة":

إعلم أنّ ما أُصيب به الحسين في عاشوراء إنّما هو الشهادة الدالّة على مزيد خطرته، ورفعة درجته عند ربه، وإلحاقه بدرجات أهل بيته الطاهرين، فمن ذكر في ذلك اليوم مصابه لا ينبغي أن يشتغل إلّا بالاسترجاع إمتثالاً للأمر، وإحرازاً لما رتّبه الله تعالى عليه بقوله: أُولئك عليهم صلوات من ربّهم ورحمة وأُولئك هم المهتدون". (١)

(١) ما ثبت من السُّنّة في أيّام السنة، لعبد الحق دهلوي.

و نیز عبد الحق دہلوی در "ما ثبت من السنة" گفتہ: "وقال شيخ مشايخنا في الحديث الحافظ ابن حجر الهيثمي: والصواب كما قدمناه في رؤيته صلى الله عليه وآله وسلم التعميم على أي حال رآه الرائي بشرط أن يكون على صورته الحقيقية في وقت ما سواء كان في شبابه أو رجوليته أو كهوليته أو آخر عمره".(١)

كتاب ما ثبت من السنة ص٨٥ سطر ٢/٥

(١) ما ثبت من السنة في أيام السنة، لعبد الحق دهلوي.

ذخيرة المآل قلمي صـ ورق ١٦ سطر ٥/ ١٠

وعلامه عجيلى كمال مدح وثناء ابن حجر نموده چنانچه در "ذخيرة المآل" گفته "وقد ذكر الشيخ

ابن حجر في "الصواعق" الاصطلاح على اختصاص الذرّيّة الطاهرة آل فاطمة رض بلبس الأخضر

إظهاراً لمزيد شرفهم من بين العبّاسيّين والجعفريّين وغيرهم، وسببه أنّ المأمون

أراد أن يجعل الخلافة فيهم، وأنّه عهد بالخلافة إلى عليّ الرضا نفع الله به، واتّخذ لهم

شعاراً أخضر وألبسهم الأخضر، ويكون السواد شعار العباسيّين، والبياض

شعار سائر المسلمين، ثمّ عزمه عن ذلك وردّ الخلافة لبني عبّاس، فبقي ذلك

شعاراً لبني الزهراء رض ثمّ انقطع ذلك في آخر الثامن، ثمّ أمر السلطان الأشرف أن

تمتازوا على الناس بعصائب خضر على العمائم سنة ثلاث وتسعين وسبعمائة،

وفي ذلك يقول ابن جابر الأندلسيّ الأعمى صاحب "شرح ألفية ابن مالك"،

ويُسمّى الأعمى والبصير: جعلوا لأبناء الرسول علامةً :. إنّ العلامة شأن من لم

يُشهرِ :. نورُ النبوّة في كريم وجوهم :. تُغني اللبيبَ عن الطرازِ الأخضرِ :. وفي

ذلك يقول الأديب محمد بن إبراهيم الدمشقيّ (ره): أطرافُ تيجانٍ أتت من سندسٍ

خُضرٍ بأعلامٍ على الأشرافِ :. والأشرفُ السلطانُ خصّهم بها :. شرفاً ليعرفَهم

من الأطرافِ :. حشرنا الله في زمرة أهل البيت النبويّ، فإنّا من محبّيهم وخدمة

جنابهم، ومَن أحبّ قوماً رجاء أن يكون معهم بنصّ الحديث الصحيح، وهذا هو

علالة الضعيف المقصّر مثلي، غير أن يعمل بأعمال الصالحين، ويتحلّى بحلي أحوال

المخلصين. انتهى ما قاله الشيخ ابن حجر"(1).

(1) ذخيرة المآل، للعجيلي.

ومولوی عبد الحی اللکهنوی در کتاب خود "الفوائد البهية في تراجم الحنفية" (الفوائد البهية طبع مصر سنة ١٣٢٤ ص ١٠٨ سطر ١٤)

كمال مدح ابن حجر نموده چنانچه گفته: "فائدة الصدر الأول لا يقال إلا على السلف، وهم أهل القرون الثلاثة الأول الذين شهد النبي صلى الله عليه وسلم لهم بأنهم خير القرون، وأما من بعدهم فلا يقال في حقهم ذلك. كذا قال[3] ابن حجر هو أحمد بن محمد بن علي بن حجر، كان بحراً في الفقه إماماً اقتدى به الأئمة وهماماً صار في إقليم الحجاز، مصنفاته في العصر يعجز عن الإتيان بمثلها المعاصرون، وأبحاثه في المذهب كالطراز المذهب، ولد في رجب سنة ٩٠٩ ومات أبوه وهو صغير فكفله الإمامان العارف بالله شمس الدين بن أبي الحمائل وشمس الدين الشناوي، ونقله الشناوي من بلده محلة أبي الهيتم إلى مقام القطب الشريف أحمد البدوي فقرأ هناك مبادئ العلوم، ثم نقله سنة ٩٢٤ إلى جامع الأزهر مسلماً إلى رجل صالح فحفظه حفظاً صالحاً وجمعه بعلماء مصر فأخذ عنهم، ومن مشايخه القاضي زكريا الأنصاري والإمام المعمر الزيني عبد الحق السنباطي والشمس السمهودي وابن القرو والشهاب الرملي والطبلاوي وأبو الحسن البكري والشمس اللقاني والشمس المدلجي والشهاب الملقيني وغيرهم، وبرع في علوم كثيرة من التفسير والحديث والكلام وأصول

الفقه وفروعه والفرائض والحساب والنحو والصرف والتصوّف والمنطق وغير ذلك.

وقدم إلى مكّة في أواخر سنة ٩٣٣ فجاور، ثمّ عاد إلى مصر، ثمّ حجّ بعياله سنة ٩٣٧، ثمّ حجّ سنة ٩٤٠ وجاور من ذلك الوقت بمكّة وأقام بها يُفتي ويدرّس إلى أن تُوفّي فيها. ومن مؤلّفاته "شرح منهاج النووي" و"شرحان على الإرشاد" كبير مسمّى "بالإمداد" وصغير مسمّى "بفتح الجواد"، و"شرح الهمزيّة" و"شرح أربعين النووي" و"الصواعق المحرقة" و"كفّ الرعاع عن محرّمات اللّهو والسّماع" و"الزواجر عن اقتراف الكبائر" و"نصيحة الملوك" و"المنهج القويم في مسائل التعليم" و"الإعلام بقواطع الإسلام" و"شرح العباب" و"تحذير الثقات عن استعمال الكفتات" و"شرح قطعة من ألفيّة ابن مالك" و"مناقب أبي حنيفة" و"شرح العلم" وغير ذلك. ويقال في نسبته الهيتمي نسبةً لمحلّة أبي الهيتم من إقليم مصر الغربيّة، والسعديّ نسبةً لبني سعد، كذا في "النور السافر في أخبار القرن العاشر". ووفاته على ما يُفهم من كلام صاحب "خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي عشر" في ترجمة عبد العزيز المكّي الزمزمي: كانت سنة ٩٩٥، وذكر بعضهم أنها كانت سنة ٩٧٥. وقد طالعتُ من تصانيفه "شرح المنهاج" المسمّى "بتحفة المحتاج" و"شرح الأربعين" المسمّى "بالفتح المبين" و"شرح الهمزيّة" المسمّى "بالمنح المكّيّة" و"الإعلام بقواطع الإسلام" و"شنّ الغارة" و"الإيضاح والبيان لما جاء في ليلة النصف من شعبان" و"الصواعق المحرقة" و"فتح الجواد" و"الزواجر" و"الخيرات الحسان في مناقب النعمان" و"الجوهر المنظّم في زيارة قبر النبيّ المكرّم"

ابن حجر المكي الهيتمي الشافعي في رسالته "شن الغارة على من أهدى تقوّله في الحنا ومارة".

(١) الفوائد البهيّة في تراجم الحنفيّة ، لعبد الحي اللكهنوي ..

وملا علی قاری کمال تمجید وتکریم وتوصیف ابن حجر کرده چنانچه در "مرقاة المصابیح شرح مشکوة المصابیح" گفته: "ولما ذكر شيخنا العالم العلامة، والبحر الفهامة، شيخ الإسلام، ومفتي الأنام، صاحب التصانيف الكثيرة، والتآليف الشهيرة، مولانا وسيدنا وسندنا الشيخ شهاب الدين بن حجر المكي مناقب الإمام مالك وأحمد بن حنبل والشافعي في "شرح المشكاة" قال: تعين علينا إذ ذكرنا تراجم هؤلاء الأئمة الثلاثة أن نختم بالعلم المقدم عليهم تبركا به لعلو مرتبته، ووفور علمه وورعه وزهده وتحليته بالعلوم الباطنة فضلا عن الظاهرة بما فاق فيه أهل عصره، وفاز بحسن الثناء عليه وإذاعة ذكره، وهو الإمام الأعظم فقيه أهل العراق ومن أكابر التابعين أبو حنيفة النعمان بن ثابت بن زوطي بضم الزاي وفتح الطاء ابن ماه مولى تيم الله بن ثعلبة الكوفي.

وروى الخطيب بإسناده عن حفيده عمر بن حماد بن أبي حنيفة أن ثابتا ولد على الإسلام وزوطي كان مملوكا لبني تيم فأعتقوه فصار ولاؤه لهم، وأنكر إسماعيل أخو عمر المذكور حفيده أيضا ابن حماد بن أبي حنيفة ذلك وقال: إن والد ثابت من أبناء فارس الأحرار والله ما وقع علينا رق قط، ولد جدي سنة ثمانين وذهب بثابت أبيه إلى علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه وهو صغير فدعا له بالبركة فيه وفي

ذرّيّته، ونحن نرجو من الله أن يكون ذلك قد استُجيب من علي فينا". (١)

(١) مرقاة المصابيح - شرح مشكاة المصابيح، لملا علي قاري ١: ٢٥ (خطبة الكتاب).
(دار إحياء التراث العربي - بيروت)

وملا علی قاری در "مرقاة شرح مشکوة" ذکر ابن حجر بکمال احترام واجلال (مرقاة ص۱۱ س۲ ص۱۲ تا سطر ۲)

نموده چنانچه گفته: "وقال شيخنا العلّامة ابن حجر المكّيّ في شرحه للمشكاة عند قوله: تكلّم فيه بعض النقّاد أي تكلّم فيه باعتبار ذلك الحذف الذي استلزم عنده أن يعبّر عنه بما اصطُلح عليه من عند نفسه بعضُ النقّاد كالنوويّ وابن الصلاح وغيرهما فقالوا إنما جنح إليه في مصابيحه من تقسيم أحاديثه إلى صحاح وحِسان مع صيرورته إلى أنّ الصحاح ما رواه الشيخان في صحيحيهما أو أحدهما، والحسان ما رواه أبو داود والترمذيّ وغيرهما من الأئمّة كالنسائيّ والدارميّ وابن ماجة اصطلاحٌ لا يُعرف، بل هو خلاف الصواب، إذ الحسن عند أهل الحديث ليس عبارة عن ذلك، لأنّه وقع في كتب السنن المشار إليها غير الحسن من الصحيح والضعيف".(1)

(1) مرقاة المصابيح – شرح مشكاة المصابيح، لملّا علي قاري ۱۱-۱۲ (خطبة الكتاب).

باتباع ابن حجر تمسک بروایت ابن المغازلی نموده
چنانچه گذشت

دوم آنکه کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در «براهین قاطعه» فصل اول

براهین قاطعه ورق ۱۸۸ الف/۲ نسخه قلمیه کتبخانه عامره ناصریه

از باب دهم گفته: «آیت ششم از آیات فضائل اهل بیت «أم یحسدون

الناس علی ما آتاهم الله من فضله» (إلی أن قال) بلکه حسد میبرند یهودان بر

مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بر آنچه خدای تعالی داده است ایشانرا

از فضل خود که آن بعثت رسول الله است صلی الله علیه وسلم با آنکه مراد

از ناس رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب آنحضرت است و مراد از

اعطای فضل نبوت و کتابت و نصرت و اعزاز است چنانچه در تفسیر بیضاوی

و جامع البیان آورده یعنی حسد میبرند بر نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم

و بر اعزاز و نصرت اصحاب رضی الله عنهم» و أبو الحسن مغازلی از امام محمد باقر

رضی الله عنه روایت کرده که گفت: والله که مراد به ناس در این آیت مائیم که اهل بیت رسول

خدائیم» ( )

( ) براهین قاطعة، للجهرمي ..

عن مناقب علي بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ۲۶۷/ح۳۱۴.

و هم چنین ملا مبارک بن خواجه شاه قاسم در تصنیف خود «احسن الأخبار» [۷]

آورده آیت ششم آنکه گفت خدای تعالی «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی بلکه حسد میکنند ایشان ای کافران رسول علیه السلام و مومنین را از انچه عطا کرد حق تعالی برایشان از فضل خود از جنس نصرت و غلبه و ازدیاد عزت و جاه بدانکه اینمعنی موافق مدارک است و در صواعق آورده که ابو الحسن مغازلی از امام باقر رض روایت کرد و گفت مراد ازین ناس که درین آیت مذکور است مائیم یعنی اولاد رسول علیه السلام [۱] انتهی واین عبارت هم دلالت بر وثوق و اعتماد ابن المغازلی و تمسک بآن مینماید در بصیرت وخبرت اهل نظر می افزاید» ( ).

احسن الاخبار نسخهٔ قلمی کتب عامهٔ ... صفحه ۲ ورق ۱۰۱ دفعه ۱ ورق ۱۰۲ سطر ۱۴/ ۱۵ سطر ۱/ ۳

۷ در ذکر آیات فضایل اهلبیت علیهم السلام

(۱) مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازليّ ٢٦٧ / ح ٣١٤.

( ) أحسن الأخبار، لملّا مبارك بن خواجه شاه قاسم ..

وجه نوزدهم آنکه محمد بن عبد الرسول البرزنجي المدني بروایت (نواقض نسخهٔ قلمیهٔ کتبخانهٔ عامرهٔ ناصریه صفحه ۲ ورق ۲۵) ابن المغازلی تمسک نموده لطریق احتجاج بان بمقابله اهل حق بیهوده واورا بوصف جلیل فقیه ستوده چنانچه در "نواقض" بعد ذکر بعض اخبار می گوید "ورواه الفقیه ازابن الشکن مع أبو الحسن ابن المغازلي في "المناقب" من طريق عبد الله بن محمّد بن عمر بن عليّ بن أبي طالب، قال: سمعت عبدَ الله بن عمر، بنحوه". ( )

( ) نواقض الروافض، للبرزنجي..

وجه هشتم آنکه سید محمود شیخانی در «صراط سوی» گفته: "وأخرج

أبو الحسن المغازليّ من طريق عبد الله بن المثنّى عن عمّه

ثمامة بن عبد الله بن أنس، عن أبيه قال: قال رسول الله

صلّى الله عليه وسلّم: "إذا كان يومُ القيامة ونُصب الصّراط

على شفير جهنّم، لم يَجُزْ عليه إلاّ مَن معه كتابُ ولاية

عليّ بن أبي طالب رضيَ اللهُ عنه" (١).

صراط سوی، ورق ٣٧، صفحه ١، نسخهٔ قلمیه کتبخانه ناصریه لکهنو

(١) الصراط السويّ في مناقب آل النبيّ، للشيخانيّ.

عن: مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازليّ ٢٤٢ / ٢٨٩.

و ضلالت وخیم آنکه شیخ این تعادری بجای دیگر بروایت مغازلی تمسک نموده از کتاب او [illegible] روایت کردن حضرت خالفه اول حدیث "النظر الی وجه علی عبادة" را وارشاد کردن جناب حمیرا "زینوا مجالسکم بذکر علی" را نقل فرموده.

چنانچه در "صراط سوی" گفته: وعن أبي بكر الصدّيق رضي الله عنه أنّه قال: سمعتُ رسولَ الله صلّى الله عليه وسلّم يقول: "النظرُ إلى وجهِ عليٍّ عبادة". أخرجه أبو الحسن المغازليّ[1]، وكانت عائشة رضي الله عنها تقول: "زيّنوا مجالسكم بذكر عليٍّ"[2] رضي الله عنه. أخرجه المغازليّ أيضاً.[3]

صراط سوی ورق ٦٩ صفحه ٢ نسخه قلمیه کتبخانه ناصریه لکهنؤ

٢

(١) مناقب عليّ بن أبي طالب(ع)، لابن المغازليّ ٢١٠/ ح ٢٥٢.

(٢) مناقب عليّ بن أبي طالب(ع)، لابن المغازليّ ٢١١/ ح ٢٥٥.

(٣) الصراط السويّ في مناقب آل النبيّ، للشيخانيّ..

و حدیث ابن المغازلی ... شیخانی قادری از کتاب "المناقب" ابن المغازلی [illegible] ولادت با سعادت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در خانه کعبه نقل کرده [illegible]

خبر در "صراط سوی" گفته: "ومن كتاب "المناقب" لابن المغازلي المالكي أنّ أمّ عمارة بنت عبادة قالت: كنت ذات يومٍ في نساءٍ من العرب، إذ أقبل أبو طالب كئيباً حزيناً، فقلت له: ما شأنك؟ قال: إنّ فاطمة بنت أسد في شدّة من الطلق، ثمّ إنّه أخذ بيدها وجاء بها إلى الكعبة، فدخل بها وقال: إجلسي على اسم الله، فولدت في الحال غلاماً نظيفاً منظّفاً لم أرَ أحسن وجهاً منه، فسمّاه أبو طالب عليّاً، وقال شعر:

سمّيته بعليّ كي يدوم له عزّ العلوّ وخير العزّ أدومه

وجاء النبيّ صلّى الله عليه وسلّم فحمله إلى منزل أمّه" ( ).

صراط سوی ورق ۱۵۳ الف، نسخه قلمیه کتب خانه ناصریه لکهنؤ

الصحیح ابن شافعی لا مالکی ... [illegible] ... کتب القوم ... [illegible]
الضامن ... بحار الانوار ... کتب الاخبار ۱۲ [illegible]

( ) الصراط السوي في مناقب آل النبيّ، للشيخاني.

کان حیا الی سنه ١١٢٦ھ

وجه بست وسوم آنکه میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در کتابیکه بالخصوص در فضائل اهل بیت کرام علیهم الصلوة والسلام من رب المنعام تصنیف فرموده وانرا "بمفتاح النجا فی مناقب آل العبا" مسمی نموده تمسک بروایت ابن المغازلی کرده واورا بلقب "جلیل فقیه" ستوده چنانچه درکتاب مذکور می فرماید:

" وأخرج أبو الحسن المغازلي الفقيه المالكي[له] عن محمد بن علي الباقر رض أنه قال في قوله تعالى "أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله" نحن الناس والله،

وازین عبارت ظاهر میشود که سمو منزلت وعلو مرتبت ابن المغازلی بحدی رسیده که کبار علمای اهل سنت واجلهٔ عظمای ایشان اورا بلقب جلیل فقیه یاد می کنند ودر نقل احادیث براو اعتماد تام ووثوق کامل دارند واحتجاج بروایات او می سازند واورا بالقاب جلیله واوصاف جمیله می نوازند وذلك أنور دليل وأسطع برهان على كون ابن المغازلي من علماء أهل السنة الكبار الأعيان، ومحدثيهم المنتجبين المنتخبين في هذا الشأن. "[1]

له الصحيح أنه كان شافعياً لا مالكياً كما مر في عبارات عدة من العلماء الأعلام ١٢ ن س

(١) مفتاح النجا في مناقب آل العبا، للبدخشي..

٦١

وصمد محمد بن اسمعيل الامير اليماني الصنعاني در كتاب

خود "الروضة الندية شرح التحفة العلوية" گفته و "ساق سنده من طريق ابن المغازلي

الفقيه العلامة الشافعي صاحب كتاب "المناقب" من حديث جابر

رضي الله عنه قال لما قدم علي بن أبي طالب بفتح خيبر قال له النبي

صلعم [صلى الله عليه وآله وسلم] يا علي لولا أن تقول طايفة من أمتي فيك ما قالت النصارى

في عيسى لقلت فيك مقالا لا تمر بملأ من المسلمين إلا أخذوا التراب

من تحت رجليك وفضل طهورك يستشفون بهما ولكن حسبك

أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي،

وأنت تبرئ ذمتي وتستر عورتي وتقاتل على سنتي وأنت غداً

في الآخرة أقرب الخلق مني وأنت على الحوض خليفتي وإن شيعتك

على منابر من نور مبيضة وجوههم حولي أشفع لهم ويكونون في

الجنة جيراني لأن حربك حربي وسلمك سلمي وسريرتك

سريرتي وإن ولدك ولدي وأنت تقضي ديني وأنت تنجز

وعدي وإن الحق على لسانك وفي قلبك ومعك وبين

يديك ونصب عينك الإيمان مخالط لحمك ودمك كما خالط

لحمي ودمي لا يرد علي الحوض مبغض لك ولا يغيب عنه محب

لك فخر علي ساجداً وقال الحمد لله الذي من علي بالإسلام،

وعلّمني القرآن، وحبّبني إلى خير البريّة، أعزّ الخليقة وأكرم أهل السموات والأرض على ربّه، خاتم النبيّين، وسيّد المرسلين، وصفوة الله في جميع العالمين، إحساناً من الله تعالى وتفضّلاً منه عليّ. فقال لها النبيّ صلعم (صلى الله عليه وآله وسلم): لولا أنت يا عليّ ما عُرِف المؤمنون بعدي، فقال: جعل الله عزّ وجلّ نسل كلّ نبيّ من صُلبه، وجعل نسلي من صلبك يا عليّ، فأنت أعزّ الخلق وأكرمهم على الله وأعزّهم عندي، ومحبّك أكرم من يرد عليّ من أُمّتي. انتهى"(١).

(١) الروضة النديّة - شرح التحفة العلويّة، للأمير اليمانيّ الصنعانيّ..

وصدّيق حسن خان در "ابجد العلوم" گفته: "السيّد العلّامة بدر الملّة المنير المؤيّد بالله محمّد بن الإمام المتوكّل على الله إسمٰعيل بن صلاح الأمير الصنعاني اليمنيّ وهو الإمام الكبير المحدّث الأصوليّ المتكلّم الشهير، قرأ كتب الحديث وبرع فيها، وكان إماماً في الزهد والورع يعتقده العامّة والخاصّة ويأتونه بالنذور فيردّها ويقول: إنّ قبولها تقرير لهم على اعتقادهم أنّه من الصالحين، وهو يخاف أنّه من الهالكين. حكى بعض أولاده أنّه قرأ وهو يصلّي بالناس صلوة الصبح "هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ" فبكى وغُشي عليه. وكان والده وليّ الله بلا نزاع من أكابر الأئمّة أهل الزهد والورع، استوى عنده الذهب والحجر، وخلّف أولاداً هم أعيان العلماء والحكماء، أعظمهم ولده هذا.

قال الشيخ أحمد بن عبد القادر الحفظي الشافعيّ في "ذخيرة الآمال في شرح عقد جواهر اللآل": الإمام السيّد المجتهد الشهير المحدّث الكبير السراج المنير محمّد بن إسمٰعيل الأمير مسند الديار ومجدّد الدين في الأقطار، صنّف أكثر من مائة مؤلّف، وهو لا ينتسب إلى مذهب بل مذهبه الحديث. قال: أخذ عن علماء الحرمين واستجاز منهم وابن نبط

بأسانيدهم، وقرأ على الشيخ عبد الخالق بن الزين المزجاجي والشيخ طيبه واستجاز منه وأسند عنه مع تمكّنه من علوم الآل وتأصّله، انتهى.

على ما نقله السيّد حامد حسين المعاصر في كتابه "عبقات الأنوار في إمامة الأئمّة الأطهار"، ومن شيوخه الشيخ عبد القادر بن علي البدري، والشيخ محمّد طاهر بن إبراهيم الكردي، والشيخ سالم بن عبد الله البصري وغيرهم، وتلمّذ عليه أيضاً خلق كثير، منهم الشيخ عبد الخالق المزجاجي الزّبيدي وهو أيضاً أستاذه كما تقدّم، وأيضاً ولده السيّد العلّامة عبد الله بن محمّد الأمير وغيرهما، له مصنّفات جليلة ممتعة تنبئ عن سعة علمه وغزارة اطّلاعه على العلوم النقليّة والعقليّة، وكان ذا علم كبير ورياسة عالية، وله في النظم اليد الطولى.

بلغ رتبة الاجتهاد المطلق ولم يقلّد أحداً من أهل المذاهب، وصار إماماً كاملاً مكمّلاً بنفسه، وقد منّ الله تعالى عليّ بأكثر مصنّفاته وهي أزيد من أن تذكر، منها "سبل السلام شرح بلوغ المرام" و هو عندي بخطّ ولده السيّد عبد الله وفيه خطّه الشريف أيضاً، ومنها "منحة الغفّار حاشية ضوء النهار" و"إسبال المطر على قصب السكّر" و"جمع الشتيت في شرح أبيات التثبيت" و"توضيح الأفكار في شرح تنقيح الأنظار" إلى غير ذلك من الرسائل والمسائل التي لا تحصى و

كلّها فريدة في بابها أخطب في محرابها حجّ وزار واستفاد من علماء الحرمين
الشريفين وغيرهم من فضلاء الأمصار فهو أكرم من أن يصفه مثلي وقفت
له على قصائد بديعة ونظم رائق وكان له صولة في الصدع بالحقّ واتّباع
السُّنّة وترك البدعة لم يُرَ مثله في هذا الأمر وهو من مشائخي في
سند الكتب الحديثيّة على ما صرّحت به في "سلسلة العسجد في ذكر
مشائخ السند" وقد ذكرت له ترجمة في كتابي "إتحاف النبلاء" ونقلها
عنه السيّد المعاصر حامد حسين في "العبقات" على تشنيعه (١) فلا نطوّل
الكلام هاهنا بذكر ذلك الإملاء توفّي رحمه الله في سنة ١١٨٢ وخرج في زمانه
الشيخ محمّد بن عبد الوهّاب النجديّ الذي تُنسب إليه الطائفة
الوهّابيّة فنظم قصيدة في ذلك وأرسلها إليه وأثنى على طريقته،
ثمّ لمّا سمع أنّه يكفّر أهل الأرض ويسفك الدماء رجع عمّا كان قاله
في قصيدته كما سيأتي ذلك مفصّلاً في ترجمة محمّد بن عبد الوهّاب.
وكان له رحمه الله أولاد صلحاء تقدّم تراجمهم في هذا الكتاب وقد أثنى
عليه ولده السيّد عبد الله في إجازة كتبها للشيخ المحدّث شيخنا
عبد الحقّ بن فضل الله المحمّديّ الهنديّ المتوفّى بمنى سنة ألف
ومائتين وثمان وثمانين الهجريّة القدسيّة فقال فيه: "سمع منّي حصّة
من صحيح الإمام البخاريّ وقد منّ الله عليّ بالمثول بين يدي أئمّة

السُّنَّة النبويّة، والسماع منهم للآثار والأحاديث المصطفويّة منهم: والدي

وشيخي ناصر السُّنَّة مجدّد المائة الحادية عشر رضي الله عنه، إلخ، والشيخ عبد

الحقّ المحمّديّ قد تلمّذ على شيخ شيوخنا الشوكانيّ وكتب له إجازة

بخطّه الشريف يقول فيها: إنّي أجزتُ للشيخ العلّامة أبي الفضل عبد الحقّ

بن الشيخ العلّامة محمّد فضل الله المحمّديّ الهنديّ كثّر الله تعالى بمنّه

وكرمه فوائده، ونفع بمعارفه ما اشتمل عليه هذا الثبت الذي

جمعته وسمّيته "إتحاف الأكابر بإسناد الدفاتر" فليروِ عنّي ما اشتمل عليه

من كتب الإسلام على اختلاف أنواعها كما يراه فيه، وهو أهل

لما هنالك، ولم أشترط عليه شرطاً فهو أجلّ من ذلك، وأعلى حُرّر

يوم الجمعة بتاريخ (١٠) جمادى الآخرة سنة ١٢٣٨ كتبه محمّد بن عليّ الشوكانيّ،

انتهى وقد أتحفني شيخي عبد الحقّ بكتاب شيخه الشوكانيّ "إتحاف الأكابر

بإسناد الدفاتر" ولي أسانيد أخرى إلى الشوكانيّ كما يلوح من الحطّة

و"إتحاف النبلاء" و"سلسلة العسجد" ولله الحمد وله المنّة". ( )

(١) أبجد العلوم، لصدّيق حسن خان ٣: ١٥٦ - ١٥٨.

وجه بیست وسیم آنکه أحمد بن عبد القادر ابن بکری العجیلی در "ذخیرة المآل في عدّ مناقب الآل" گفته: "والله قد أعطاهم أجناساً من فضله "أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله" أخرج أبو الحسن المغازلي عن الباقر رضي الله عنه أنه قال في هذه الآية: نحن الناس والله، والحاسد يعترض على الله في أحكامه." (١)

ذخیرة المآل نسخه کتبخانه عامره ناصریه لکهنو ورق ۹۴ صفحه ۲ سطر ۳۳ / ۳۴

ازین عبارت ظاهر است که علامه عجیلی در شرح شعر خود که مشتمل بر محسود بودن اهلبیت علیهم السلام است بروایت ابن المغازلی تمسک می نماید و بعد ذکر آن نیز بکلام خود در تایید مؤدای آن می افزاید:

وفي ذلك دلالة واضحة على كون ابن المغازلي من العلماء المعتمدين، والله العاصم من خدع الجاحدين.

(١) ذخيرة المآل في عدّ مناقب الآل، للعجيلي.
عن: مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٢٦٧/ ح ٣١٤، وليس فيه العبارة الأخيرة: والحاسد يعترض على الله في أحكامه، وربّما كانت تعليقة من العجيلي أو المؤلّف.

سنه ١٢٠٠ خان حیات الی

وجه بیستم آنکه محب الدین ابو الفیض السید محمد مرتضی الحسینی الواسطی الزبیدی الحنفی در کتاب خود "تاج العروس"

فی شرح القاموس گفته: "(و) الجُلّاب: ة بالرُّهی (أي قربها) نواحي ديار بكر (و) اسم (نهر) مدينة حَرّان سُمّي باسم هذه القرية (و) أبو الحسن (عليّ بن محمّد) بن محمّد بن الطيّب (الجُلّابيّ) عالم (مؤرّخ) سمع الكثير من أبي بكر الخطيب، وله ذيل تاريخ واسط، تُوفّي سنة ٤٣٥ هـ"(١).

(١) أرّخ السمعانيّ في كتاب "الأنساب" وفاته في سنة ثلاث وثمانين وأربعمائة، وهو الصحيح فلا تغفل.

١٢ن

ازین عبارت ظاهر است که زبیدی حنفی در شرح عبارت "قاموس" علاوه بر افاده فیروزآبادی درباب مورخ بودن ابن المغازلی اضافه مینماید که ابن المغازلی عالم هم بوده وقدر کثیر احادیث از ابوبکر خطیب سماعت نموده وازتصانیف اوست "ذیل تاریخ واسط"، وفي ذلك دليل على جلالة ابن المغازلي وكونه من المصنّفين المشاهير، وسماعه من الخطيب البغدادي الحافظ النحرير للقدر الكثير، من أحاديث البشير النذير عليه وآله آلاف السلام من اللطيف الخبير.

٦٧

(١) تاج العروس من جواهر القاموس، للزبيديّ ١: ٣٧٤-٣٧٥، مادّة «جلب».

مدح زبيدي از صديق حسن خان

وصديق حسن خان در "أبجد العلوم" گفته: "أبو الفيض محمّد مرتضى بن محمّد الحسيني صاحب "تاج العروس شرح القاموس" السيّد الواسطي البلجرامي، نزيل مصر، شريف النجار، عظيم المقدار، كريم الشمائل، غزير الفواضل والفضائل، أخذ العلوم النقليّة والعقليّة في مدينة "زبيد" على جماعة أعلام، منهم السيّد العلّامة أحمد بن محمّد مقبول الأهدل، ومن طبقته كالشيخ عبد الخالق بن أبي بكر المزجاجي، والشيخ محمّد بن علاء الدين المزجاجي. قال في "النَّفَس اليماني والروح الريحاني": وأخذ عمّن أخذ عنهم كشيخنا الوالد رحمه الله، ثمّ توجّه إلى إقليم مصر واستكمل فيها العلوم النقليّة والعقليّة، وبرع في جميع العلوم سيّما علمي الحديث واللغة، فأدرك شيوخاً من أهل أسانيد العالية، وألّف التآليف النافعة الواسعة، واستجاز لي منه شيخنا الوالد وأجاز، وكذلك استجاز لي منه السيّد العلّامة عبد الله السعدي مقبول الأهدل، وأجاز، واستجاز منه لنفسه ولأولاد شيخنا الوالد القاضي العلّامة محمّد بن إسماعيل الرابعي، وأجاز وكتب هذه الإجازة: بسم الله الرحمن الرحيم:

الحمد لله الذي أجاز على العمل الصحيح المقبول أحسن إجازة، ووعد بوجادة
ذلك يوم مناولة الكتاب باليمين وعداً لا يخلف سبحانه إنجازه.
وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادةً يسندها عن
القلب اللسان، ويرفع إسنادها على متن مسند هاراية روايتها
التي هي علم الإيمان. والصلاة والسلام على سيدنا محمد المرفوع
قدره على كل نبي مرسل، المطهر نسبه الزكي المسلسل، وعلى آله وصحبه
الذين قامت لهم بمتابعته شواهد التفضيل، وأضحى مدرجاً
في إجمال ما شهد به كل تفصيل. وبعد، فلما أشرق سبحانه
على من أسعده شمس العناية، وجلّى قلبه بنور التوفيق بكمال الرعاية،
ووالى عليه طول إمداده عند بزوغ هلاله، لم يزل يعرج في منازل
الغزالي إلى أن بلغ أوج كماله، كان من أصدق ما صدقت عليه
هذه العبارة، وأحرى من تنصرف إليه هذه الإشارة السالك
بمقتضى التوفيق أنهج المسالك النبوية، الراقي بهمته ذرى التحقيق، فظفر
منه بالغاية المقبولة المرضية، وتحلّى بالفضائل ما أوضح شاهده الدليل،
حيث صرف أوقاته النفيسة في التحصيل، وأرق فكره في التفريع
والتأصيل، إلى أن اكتال من المعارف بالصاع الأوفى، وروي من
منهلها الأعذب الأصفى، وتفيأ بظلال رياض العلوم بالمذاكرة

روى حديث الفضل عالي السند، وجاء مجلّياً في حلبة الفواضل محرزاً
قصب السّبق بأطراف الأنامل، ألا وهو النجيب الكامل صفيّ الإسلام أبو
الإمداد محمّد نجل شيخنا الإمام العلّامة قاضي القضاة عماد الإسلام
إسماعيل بن الشهاب أحمد بن المرحوم إبراهيم بن عمر بن عبد القادر
الرلعيّ الأشعريّ، وهو ذو الحسب عريق في النسب، إذ أُمّ جدّه لا
إبراهيم هي آمنة ابنة الفقيه العلّامة محمّد بن إبراهيم بن إسماعيل العلوي
وقد تولّى القضاء من أسلافهم جماعة في مور والمهجم، وبعضهم عند
البدر الأهدل مُترجَم، نفعنا الله ببركات السلف الصالح، وأعزّ
جناب هذا الخلف الفالح، وأدام النفع به، ووصل أسباب
الخيرات بسببه آمين، وقد دعاه حُسن الظنّ بي أن كتب إليّ كتاباً
يستدعي فيه الإجازة منّي حرصاً على الانتظام في سلك من تحلّى
بما خُصّت به هذه الأُمّة من الإسناد، والتمسك بسلسلته
الموصلة لأشرف الرسل إلى العباد، ولقد ذكّرني حفظه الله بشيءٍ كان
يكون نسباً منسيّاً، ورعياً له فقد شوّقني لما كان أمراً ظاهراً فعاد خفيّاً،
فقد كان فيما غبر من الزمان، يرحل إلى الإسناد العالي إلى شاسع
البلدان، ويطلب الإجازة من بعيد تلك الديار، وأطراف
تلك الأقطار، أمّا الآن فقد زال ذلك الانضباط، وطُوي ذلك

ابنة

البساط وتقاعدت الهمم عن طلبه وركت عن السعي في تحصيل رتبه ،
وذهب المسندون الحلة ومن كانت تزدهي بوجودهم الملة ،
كأن لم يكن بين الحجون إلى الصفا أنيس ولم يسمر بمكة سامر
ولكن بقي من آثارهم بقايا في زوايا الزمان ممن تحمل عنهم خبايا و
العبد بحمد الله ممن تردد إلى مشايخ علم الحديث والإسناد قديما ،
وصبغ بالتحمل عنهم في ساحته أديما وقد قرت عيني به الآن ،
وابتهج خاطري بوجود طالب هذا الشان فلله الحمد على ذلك والشكر
له على سلوك هذه المسالك فإنه الموفق لما هنالك المعطي المانع
الملك المالك وقد أجبت لسيدنا المشار إليه إلى مطلوبه وأسعفته
بتحصيل مرغوبه وأجزته أن يروي عني جميع ما يجوز لي وعني
روايته من مقروء ومسموع ومجاز ومناولة ووجادة وكتابة ووصية
ومراسلة وفروع وأصول ومعقول ومنقول ومنثور ومنظوم وتأليف وتخريج
وكلام وتصوف ولغة ونحو وتصريف ومعان وبيان وبديع وتاريخ ودواوين ،
وما ألفته وخرجته ونظمته ونثرته بشرطه الذي عليه عند أرباب هذا
الشأن يعتمد وقرنت ذلك بالاقتصار من الطرق التي رويت بها على
السند وكذلك أجزت بكل ما ذكر أولاد شيخنا الإمام العلامة نفيس الإسلام
سليمان بن يحيى بن عمر حفظه الله وحاطهم بحسن رعايته ولطيف كلاءته ،

ذكورًا وإناثًا أسأل من فضله أن لا ينساني من خالص دعواته في خلواته
وجلواته، وأتوسل إلى الله تعالى بخاتم أنبيائه عليه أفضل الصلوة والسلام،
أن يرزقني وإياهم وجميع المسلمين حسن الختام، أمين. فأقول: أخبرني
ما بين قراءةٍ وسماعٍ وإجازةٍ خاصةٍ وعامةٍ مشايخنا الأئمة الأعلام السيد
نجم الدين أبو حفص عمر بن أحمد بن عقيل الحسيني والشهابان أحمد بن
عبد الفتاح بن يوسف بن عمر المجيري الملوي، وأحمد بن حسن بن عبد
الكريم بن محمد بن يوسف الخالدي، وعبد الله بن محمد الشبراوي، والسيد
عبد الحي بن الحسن بن زين العابدين البهنسي خمستهم عن مسند الحجاز
عطاء بن سالم البصري والشهاب أحمد بن محمد النخلي ح وشيخنا النجم أبو
المكارم محمد بن سالم بن أحمد الحفني عن المسند عبد العزيز بن إبراهيم
الزيادي ح وشيخنا المتفنن أحمد بن عبد المنعم بن صيام الدمنهوري
عن الشمس محمد بن منصور الأطفيحي ح وشيخنا المعمر السيد محمد بن محمد
ح وشيخنا أبو المعالي الحسن بن عليّ [illegible] عن عبد الجواد بن القاسم المحليّ صح
التليدي عن أبي عبد الله محمد بن عبد الباقي الزرقاني ح وشيخنا الشهاب
أحمد بن شعبان بن غرام الرعيلي الشهير بالسابق قال: هو وهو أعلى بدرجة
والزرقاني والمحلي والأطفيحي والزيادي والنخلي والبصري أخبرنا الحافظ شمس
الدين محمد بن علاء الدين البابلي، وزاد الزرقاني والأطفيحي والزيادي
فقالوا: و أبو الضياء علي بن علي الشبراملسي ح وأخبرنا شيخنا أبو عبد الله

٦١ ٧ صح

محمد بن أحمد العشماوي عن أبي العز محمد بن أحمد بن العجمي عن أبيه
محدث القاهرة الشهاب أحمد بن محمد العجمي قال هو والبابلي أخبرنا
المسند نور الدين علي بن يحيى الزيادي عن كل من السندين يوسف
بن زكريا ويوسف بن عبد الله الارميوني كلاهما عن الحافظ شمس
الدين أبي الخير محمد بن عبد الرحمن السخاوي ح وبرواية البابلي و
الشبراملسي عن الشهاب أحمد بن خليل السبكي وبرواية البابلي خاصة
عن خاله سليمان بن عبد الدائم البابلي وأبي النجا سالم بن محمد السنهوري،
وعبد الرؤف بن تاج العارفين المناوي والشهاب أحمد بن محمد
بن يونس الحنفي والمعمر محمد بن محمد بن عبد الله القلقشندي الواعظ
خمستهم عن نجم السنة محمد بن أحمد بن علي الغيطي عن شيخ الإسلام
زكريا بن محمد الأنصاري وبرواية السنهوري عن الشهاب أحمد بن محمد
بن علي بن حجر المكي عن شيخ الإسلام وعن عبد الحق بن محمد السنباطي،
وبرواية الواعظ أيضا عن أحمد بن محمد السبكي عن الجمال إبراهيم بن
أحمد بن إسماعيل القلقشندي وبرواية شيخ مشائخنا البصري عن علي
بن عبد القادر الطبري عن عبد الواحد بن إبراهيم الخطيب عن
الشمس محمد بن إبراهيم العمري هو والجمال القلقشندي والسنباطي
وشيخ الإسلام والسخاوي عن حافظ الأمة شهاب الدين أبي الفضل

أحمد بن علي بن محمد العسقلاني الشهير بابن حجر قدّس الله سره بأسانيده
المتفرّعة إلى أئمّة الكتب الستّة وغيرهم ممّا أوردها في كتاب المعجم المفهرس
وهو في جزء حافل، وبرواية عبد الواحد الخطيب أيضاً عن الجلال عبد
الرحيم بن عبد الرحمن العبّاسي هو والأرميوني وأبو زكريّا أيضاً عن
الحافظ جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي بأسانيده
المذكورة في معجمه. ومن مشائخي الإمامان الفقيهان محمّد بن عيسى
بن يوسف الدنجاويّ ومصطفى بن عبد السلام المنزليّ أخذت عنهما
بثغر دمياط، وهما يرويان عن الإمام أبي حامد محمّد بن محمّد البُدَيريّ
عن الشيخ إبراهيم الكورانيّ وقريش بنت عبد القادر الطبريّ ومحمّد
بن عمر الشوبريّ ومحمّد بن داوّد العنانيّ والمقري محمّد بن قاسم البقريّ
وأحمد بن عبد اللطيف البشيشي بأسانيدهم، ومن مشائخي سالم بن
أحمد النفراويّ وسليمان بن مصطفى المنصوريّ وأبو السعود محمّد بن
عليّ الحسنيّ وعبد الله بن عبد الرزّاق الحريريّ ومحمّد بن الطيّب الفاسيّ
ومحمّد بن عبد الله بن أيّوب التلمسانيّ الشهير بالمنوّر وعليّ بن العربيّ
السقّاط وعمر بن يحيى الطحلاويّ وغيرهم. وممّن كتب بالإجازة إليّ
جماعة أجلّهم الشهاب أحمد بن علي المنينيّ الحنفيّ من دمشق، وعليّ بن
محمّد السلميّ من صالحيّتها، وأبو المواهب محمّد بن صالح بن رجب

القادريّ ومحمّد بن إبراهيم الطرابلسيّ النقيب ومحمّد بن طه العقّاد

وأحمد بن محمّد الحلويّ أربعتهم من حلب، والمسنِد أبو عبد الله محمّد بن

أحمد بن سالم السفارينيّ الحنبليّ من نابلس، وأحمد بن عبد الله السوسيّ

ومحمّد بن عليّ بن خليفة الغريانيّ كلاهما من تونس وكي غيرهم من الشيوخ

ذوي الرسوخ الموصوفين بالصلاح، المنتظمين في سِلك ذوي الفلاح،

تغمّدهم الله بعفوه، وزادهم من سلسبيل الجنّة بصفوه، وأسانيدهم

مشهورة، وفي صحف السماعات مسطورة، أوزعنا الله وإيّاهم شكر نعمته،

وجمع بيننا وبينهم في مستقرّ رحمته، على بساط أُنسِه، وحضرة قُدسِه.

وممّا نُسب إليّ من التأليف والتخريج فشرح القاموس المسمّى "تاج

العروس" في عشرة أسفار كبار أتممته في أربع عشرة سنة، و"شرح إحياء

علوم الدين" أعانني الله على إكماله وقد وصلتُ فيه إلى كتاب الصلاة،

و"تكملة القاموس" ممّا فاته من اللغة لم يكمل، و"شرح حديث أمّ زرع"

أحد عشر مجلساً، و"رفع الكُلَل عن العلل" و"تخريج حديث شيّبتني

هود"، و"تخريج حديث نِعم الإدام الخلّ" و"المواهب الجليّة فيما

يتعلق بحديث الأوّليّة" و"المرقاة العليّة في شرح الحديث المسلسل

بالأوليّة" و"العروس المجْليّة في طُرق حديث الأوّليّة" و"شرح الحزب

الكبير" للشاذليّ المسمّى "تنبيه العارف البصير على أسرار الحزب الكبير"

"وإنالة المنى في سرّ الكنى" و"القول المبتوت في تحقيق لفظ التابوت" و"حسن المحاضرة في آداب البحث والمناظرة" و"رسالة في أصول الحديث" و"رسالة في أصول المعمّى" و"كشف الغطاء عن الصلوة الوسطى" و"الاحتفال بصوم الستّ من شوّال" و"إيضاح المدارك عن نسب العواتك" و"إقرار العين بذكر من نسب إلى الحسن والحسين" و"الابتهاج بذكر أمر الحاج" و"الفيوضات العليّة بما في سورة الرحمن من أسرار الصيغة الإلهيّة" و"التعريف بضروريّ علم التصريف" و"العقد الثمين في طرق الإلباس والتلقين" و"إتحاف الأصفيا بسلاسل الأوليا" و"إتحاف بني الزمن في حكم قهوة اليمن" و"إتحاف الإخوان في حكم الدُّخان" و"المقاصد العنديّة في المشاهد النقشبنديّة" مائة وخمسون بيتاً و"الدرّة المضيّة في الوصيّة المرضيّة" مائتان وعشرون بيتاً، و"إرشاد الإخوان إلى الأخلاق الحسان" مائة وعشرون بيتاً، و"ألفيّة السَّنَد" في ألف وخمسمائة بيت وشرحها في عشرة كراريس، و"شرح صيغة ابن مشيش" و"شرح صيغة السيّد البدويّ" و"شرح ثلاث صيغ لأبي الحسن البكريّ" و"شرح سبع صيغ المسمّى بدلائل القرب للسيد مصطفى البكريّ" و"الأزهار المتناثرة في الأحاديث المتواترة" و"تحفة العيد" في كراس، و"تفسير سورة يونس" على لسان

القوم" و"لقطة العجلان في ليس في الإمكان أبدع مما كان" و"القول الصحيح
في مراتب التعديل والتجريح" و"التحبير في الحديث المسلسل بالتكبير"
و"الأمالي الحنفية" في مجلد، و"الأمالي الشيخونية" في مجلدين، وقد بلغت
أربعمائة مجلس إلى وقت تاريخ الكتابة إلى غير ذلك من رسائل منظومة
ومنثورة مما لست أحصي أسماءها الآن، وقد أجزت السيد المشار
إليه ومن ذكر معه بكل ما ذكر إجمالاً وتفصيلاً إجازة عامة وخاصة.
قاله بفمه، ورقمه بقلمه الفقير لمولاه الشاكر لما أولاه أبو الفيض محمد مرتضى
بن محمد الحسيني نزيل مصر وخادم علم الحديث بها غفر الله ذنبه له،
وأصلح خلله، وتقبل عمله، وبلغه أمله في مجلس واحد من ليلة خرج
المحمل الشريف، وهي ليلة الاثنين تاسع شهر شوال سنة ١١٩٥ أحسن الله
تمامها، وأسعد عامها، والحمد لله وحده وصلى الله على سيدنا محمد و
آله وصحبه وسلم وحسبنا الله ونعم الوكيل. ووصل من السيد
المذكور إلى شيخنا الوالد هذا الكتاب المشتمل على شرح بعض
أحواله، ومن أدركه من أهل الأسانيد العالية وصورته "بسم الله
الرحمن الرحيم، وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم أستخدم
نسائم الكمائم في إبلاغ تحياتي إلى جناب ذي الفضائل، من مناهل
المعارف من ندى مسائله، وأستودع لمعان البوارق إمام الغوادي

تسليماتي على جمال أهل الفواضل الناهض بأعباء علوم الشريعة على كاهله من قد
كوكب فضله وأشرق، وماس غصن شمائله فأروق، وتساوى في الثناء
عليه يومه والأمس، وأضاءت به أفلاك المكارم ولا بدع فإنه الشمس،
مستوطن سنام المجد الباذخ، مقتعد صهوة الشرف الشامخ، مشكاة العلوم
إذا أظلمت سبل الجهالة، ضياء العلوم إذا دارت على بدرها المنير هالة،
السيد الشريف، المجتهد العلامة العفيف، شيخنا وأستاذنا السيد محمد بن سليمان
بن يحيى، لا زالت ربوع المكارم بحسن أنظاره تحيى، آمين أما بعد،
فقد وصل كتابكم أولاً وثانياً وكان مع الفرج توأمين، وقرأناهما
فقرت بمضمونهما العين، وزال الغين، وماذا أصف، وحسبي أن أقف،
فالطوامير بالنسبة إلى شكره قصاصات عصفت بها الرياح والمناشير،
ولو كانت طلاع ما بين الثرى والأثير، نبذت في جوانب فيافي
البطاح، وأشواقي إلى مشاهدة تلك الربوع الأنيسة ومشاهدة
جماله الباهي فيهما مع الاستيناس بحضرات الأحباب الكرام في تلك
المشاهد الزكية المأهولة لا قدرة لي على إبراز مجملها فضلاً عن
مفصلها كيف وقد ترادفت جيوشها وتلاطمت أمواجها ولمعت
بوارقها، ولكني أسأل الواهب المنان، كثير الجود والإحسان،
أن يقدر لي الوصول إلى تلك الديار، لأجدد عهدي و

أُنسي بأولئك السادة الأبرار، فإنّ هذا القدْر الذي وصلتُ
إليه إنما هو من بركات ملاحظاتهم، وأسرار مشاهداتهم، وقد اتّفق
أنّي حررتُ الجواب الذي ورد علينا سابقاً مع الكتاب المرسل
إلى حضرة شيخنا المرحوم قطب المكارم السيّد الوجيه العيدروس،
وأرسلناهما معاً وفيه بيان بعض الأخبار، وإفشاء نُبَذٍ من الأسرار،
ثمّ أُخبِرتُ فيما بعد أنّ جواب مكتوبي لم يصل إلى حضرتكم، قال
ذلك لبعض طلبة العلم الشيخ عليّ العدينيّ فقلت لعلّه خير،
وإنّما يمنعني من إرسال المكاتيب كثرة أشغالي، وتضاعيف
الهموم والأحزان بالقلب البالي، التي لا يخلو الإنسان منها ولو
كان في أجلّ النعم ثم الذي أُخبركم ممّا منّ الله تعالى به عليّ أنّي حين
وصولي إلى مصر افترصتُ المدّة، وانتهزت العقدة، فأكببتُ على
تحصيل العلوم، وتكميل منطوقها والمفهوم، وتشرّفت بالسماع
الصحيح على مسندَيها الموجودَين، فمن الطبقة الأُولى وهم
الذين أدركوا البصريَّ والنخليّ والبنّا والبقريّ والعجيميّ جماعة
وهم الشيخ أحمد بن عبد الفتّاح بن يوسف المجيريّ الملويّ
ورفيقه في الأخذ الشهاب أحمد بن حسن بن عبد الكريم
الخالديّ الجوهريّ وعبد الله بن محمّد بن عامر الشبراويّ

والشمس محمد بن أحمد بن حجازي العشماوي والشهاب بن عبد المنعم بن
صائم الدمنهوري وسابق بن رمضان بن غرام الزعبلي الشافعيون،
والأخير أدرك الحافظ البابلي وأجازه لأنه ولد سنة ١٠٦٨ والبابلي وفاته سنة ١٠٧٨،
وتوفي شيخنا المذكور في سنة ١١٨٢ بعد وفاة شيخنا الشبراوي فهذا الرجل
أعلى من وجد ثم سنداً بالديار المصرية، وكان له درس لطيف بالجامع
الأزهر يحضر عليه الأفراد ولم يتنبه لعلو سنده إلا القليل لاشتغالهم
بأحوالهم ثم أدركت الطبقة الثانية وهي مضاهية للأولى ومشاركة لهم،
فمنهم الشيخ سليمان بن مصطفى المنصوري الحنفي والشيخ حسن بن علي
المدابغي الشافعي والسيد محمد بن محمد التليدي الحسيني المالكي و
عمر بن علي بن يحيى الطحلاوي المالكي والقطب عبد الوهاب بن عبد
السلام المرزوقي العفيفي المالكي وعبد الحي بن الحسن الحسيني البهنسي
المالكي وعلي بن موسى الحسيني المقدسي الحنفي ومحمد بن سالم الحفني،
ثم أدركت بعد هؤلاء طبقة أخرى مشاركة لهم وهم كثيرون.
ورحلت إلى بيت المقدس فحطت بها جماعة مسندين، وفي الرملة
وثغري يافا ودمياط ورشيد والمحلة وسمنود والمنصورة وأبو صير.
ودمنهور وعدة من قرى مصر سمعت بها الحديث كما هو مذكور
في "المعجم الكبير" الذي ذكرت فيه تفصيل ذلك ثم رحلت إلى أسيوط و

جرجان وفرشوط وسمعت في كلٍ منها، وأجازني من مدينة حلب
جماعة ومن مدينة فاس وتونس وسولا وتلمسان جماعة، وأدركت
من شيوخ المغاربة جماعة مسندين بمصر وغيرها، وممن كتبت إليه
استجيز منه لي ولحضرتكم ولأخيكم السيد أبكر ومحبنا العلامة عثمان
الجبلي خاتمة المحدثين بمدينة نابلس من الشام الشمس محمد بن أحمد
بن سالم السفاريني الحنبلي وذلك في سنة تسع وسبعين ومائة
وألف، فوصلت منه الإجازة وفيها أساميكم مسطرة على التفصيل
في نحو كراس أخذها مني الشيخ عبد القادر بن خليل المدني
الذي وصل إليكم من مدة ثلاث سنوات، وفي ظني الغالب أنه
اجتمع بكم وأراكم هذه الإجازة، ثم إن المذكور ورد علينا من
اليمن وتوجه إلى نابلس وتوفي هناك وبقيت الإجازة في جملة
كتبه، فإن اطلعتم عليها وكتبتم منها نسخة فبها، وإن لم تطلعوا عليها
فإن أسانيد الشيخ المشار إليه المجيز لكم محفوظة عندي، فإن سمحت
نفسكم بالعمل بهذه الإجازة وطلبتم شيوخه أرسلت لكم ذلك.
ومما منّ الله تعالى علي أني كتبت على "القاموس" شرحاً غريباً في عشر
مجلدات كوامل جملتها خمسمائة كراس مكثت مشتغلاً به أربعة
عشر عاماً وشهرين، واشتهر أمره جداً حتى استكتبه ملك

الروم نسخةً وسلطان دارفور نسخة وملك الغرب نسخة، ونسخة منها
موجودة في وقف أمير اللوا محمّد بيك بمصر بذل في تحصيله ألف
ريال، وإلى الآن الطلب من ملوك الأطراف غير متناهٍ، واتّفق أنّه
جاءني كتاب من السيّد العلّامة فخر السادة الملوك الأشراف
مولانا عبد القادر الكوكباني صحبة فخر السادة الأشراف السيّد
علي الفتاوي يطلب نسخةً من الكتاب فحصلت له الجزء الأخير منه
وهو مشتمل على شرح الواو والياء المسمّى "بالأعياء" إلى آخر الكتاب.
وهذا العام قد توجّه به السيّد المذكور إلى بلاد اليمن، فإن
سمح خاطركم بإرسال مكتوبٍ إلى السيّد عبد القادر المشار
إليه بتحصيله بالاستكتاب فلا بأس، وإن قدّر الله الإرسال
إليكم بشيءٍ من أوّله فعلتُ، وسأفعل إن شاء الله تعالى. ثم أذِن
لي بالقاهرة في درس الحديث فشرعت في إقراء صحيح البخاري
في مسجد شيخون بالصليبيّة مع إملاء حديث عقب الدرس
على طريقة الحفّاظ بسنده والكلام عليه بمقتضى الصناعة الحديثيّة،
فحرّرت تلك الأمالي إلى الآن فبلغت نحو أربعمائة مجلس في كلّ
جمعة يومان فقط الاثنين والخميس، وقد جُمع ذلك في مجلّدات
ونقلها الناس، وأنا إلى الآن مستمرّ على هذه الطريقة ودرس

السيّد

آخر في الشمائل الترمذي في مقام القطب شمس الدين أبي محمود
الحنفي قدّس الله سرّه، ولما وصلتُ إلى حديث أم زرع أمليتُ عليه
نحو سبعة كراريس أو أكثر في أربعة عشر مجلساً ونقلته الطلبة واشتهر
بينهم، وكتبت إجازة إلى غزّة ودمشق وحلب وعين تاب وآذربيجان
وتونس وحرار ونادلا وديار بكر وسنادودار فور ومدراس وغيرها
من البلدان على يد جماعة من أهلها الذين وفدوا عليّ وسمعوا
منّي واستجاز والمتن هناك من أفاضل العلماء، فأرسلت إليهم مطولهم،
وتلك الأسانيد غالبها ما استفدنا منكم ومن حضرة شيخنا المرحوم
عبد الخالق بن أبي بكر المزجاجي، ولقد حصلت لأسانيدكم شهرة
في الديار المصرية والشامية والرومية والمغربية وأطرافها مما لا أحصي
بيانه، والحمد لله الذي وفقني لإحياء مراسم أشياخي وإنعاش ذكرهم على
ممر الزمان، ولم أزل في مجالسي أحييها بذكركم وأشوّق الناس إلى زكي
محاسنكم، وكتبتُ في هذه المدّة عدّة رسائل ما بين مختصر ومطوّل،
فمن ذلك جزء في تخريج حديث "شيّبتني هود" وجزء في تخريج حديث
"نعم الإدام الخل" وجزء في تحقيق "الصلاة الوسطى" وجزء في تخريج حديث
"يأخذ هذا العلم من كل خلف عدوله" و"الأربعين المنتقى من العلل"
للدارقطني والكلام معه بمقتضى الصناعة و"معارف الأبرار"

فيما للكنى والألقاب من الأسرار" وجزء في تخريج حديث "إسمح يُسمح لك"
و"العقد المنظّم في أمهات النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم" و"العقد
الثمين في رجال الخرقة والذكر والتلقين" و"الفوائد الجليلة على
مسلسلات ابن عقيلة" عشرة كراريس، و"المرقاة العليّة في شرح المسلسل
بالأوّليّة" وضعتها على ترتيب "منتهى الآمال في حديث إنّما الأعمال"
للحافظ السيوطيّ وغير ذلك ممّا لم يحضرني حال تسطير الأحرف
وهي كثيرة؛ ومن أعظم ذلك أنّي شرعت في شرح كتاب "الإحياء"
للغزاليّ وأمليته درساً فأتممت شرح كتاب العلم وحده في
نحو سبعين كرّاساً والعام الماضي جاءني كتاب من عالم مكّة و
صالحها مولانا الشيخ إبراهيم الزمزميّ يطلب ما تيسّر منه فنقل له من
المسوّدة نحو عشرين كرّاساً وأرسلت إليه هذا العام ولكن
بعد إرسال ذلك إليه حين التبييض زدت فيه من فوائد المعلقة
به شيئاً كثيراً حتّى أنّ الكتاب مغائر له وقد عزمت في هذه
السنة على إرسال ما بيّضته وزدت عليه ليكون الاعتماد على
النسخة الأخيرة، فإذا أرسلتم إلى مكّة من يستكتب لكم منه نسخة
فإنّه قريب الحصول؛ ومع ذلك فإنّي نويت على إرسال شرح
كتاب العلم منه إلى حضرتكم السعيدة مع شيء من "شرح القاموس"

فإن ساعدت الأقدار بحصول أمنيّتي ذلك وسأفعله إن شاء الله تعالى. فعلت صح

وهذا الشرح يا مولانا غريب الشكل والوصف، فإنّه قد حضرت لي
الموادّ المتعلّقة به ما لا أحصيها كثرةً وغرابةً وهي مذكورة في أوّله ثمّ
إنّه شرح ممزوج متكفّل لبيان رموزه ونسخه وإشاراته ومآخذه ونرجو
من علوّ همّتكم أن لا تنسوا تلميذكم من صالح الأدعية وبالتوفيق
والرضا والتيسير للعمل الصالح خصوصاً إتمام هذا الشرح على الوتيرة
المرضيّة، وساعة تاريخ الجواب كنت أشرح "الرسالة القدسيّة" وهو
ثاني كتاب بعد كتاب العلم وقد بقي منه شيء قليل، وسنشرع
في كتاب أسرار الطهارة إن شاء الله تعالى، كلّ ذلك ببركة نفسكم
الطاهر، ودعائكم الفاخر، فالبُعد الظاهر لا عبرة به عند أرباب
القلوب، والله علّام الغيوب. ونُخبر شيخنا أدام الله فضله علينا أنّ في
جواب الكتاب السابق الذي لم يصل إليكم كنتُ أرسلت أستجيز
منكم لي على سبيل التجديد ثمّ لجماعة من خواصّ أحبابي الذين يتردّدون
عليّ للتلقّي ولهم بنا صحبة ومحبّة واشتياقهم لحضرتكم شديد، وإنّما
منعهم من الوصول إليكم بُعد الديار، وكثرة الأخطار، وأرجو
من فضلكم إرسال الإجازة لي منكم ولمن يُسمّى بعدُ في هذه المحلّة،
وإذا كتبتم الإجازة في كراريس فليُكتب عليها كذلك من بقي

الآن بمدينة زَبيد حرسها الله من المسندين المعمّرين كلّ ذلك
بهمّتكم، ويكون إرسالها على يد مَن يُعتمد عليه من الثِّقات جزاكم،
لا زلتم أهلاً لإنجاح الحاجات وهذه أسامي المُجازين بعد كاتبه
الفقير معبد دروسنا السيّد الفاضل أبو الصلاح الحسين
بن عبد الرحمن الحسينيّ التيجوني، وأبو العدل موسى بن داود
بن سليمان الحنفيّ خطيب المسجد الذي أنا أقرأ فيه، والشيخ
الصالح أبو البرّ أحمد بن يوسف الحسينيّ الشنواني، وأبو الصلاح
يوسف بن نور الدين الطحلاويّ المالكيّ خطيب جامع توضون،
ورضوان بن عبد الله الدفراويّ مولى نعم، وأولاده أبو البقاء و
عثمان ومحمّد وأحمد وسلمان ونفيسة، وأبو العرفان عبد الرحمن
بن أحمد بن محمد الحلوانيّ الحنفي ولوالده المذكور، وفتاي بلال
الحبشيّ وزوجي زَبيدة بنت المرحوم ذو الغفار الداغستاني مياطيّ و
فتياتي سعادة ورحمة الحبشيّتان. كل ذلك بتصريح أساميهم
تفصيلاً مع ذكر ما ينبغي ذكره من اللطائف الإسناديّة والغرائب
الحديثيّة وذكر بعض الكتب من أسانيدكم والدكم المرحوم
ومشائخكم الذين أخذتم عنهم، والله يجزيكم عنّا كلّ خير ويمدّ
في حياتكم وعمركم ويجعلكم ملجأ الوافدين ثمّ المسؤول إبلاغ شريف

شاء الله تعالى
حضرت لي
ة فيا وله ثم
ما أخذه وزجو
بالتوفيق
شرح على الوتيرة
قدسية وهو
وسنشرع
بركة نفسكم
عند أرباب
علينا أن في
لت استجيز
الذين يترددون
يدوا ما
وأرجو
هذه المحلة
من بقي

سلامي وتحياتي إلى حضرة سلالة المشائخ الكرام العارف بالله سيدنا
الوجيه عبد الرحمن المشرّع، وقد كنت حررت له جواباً في طي جوابكم
ولم يتفق وصوله، وإلى حضرة أخيكم وصنوكم السيد أبي بكر ومحبنا الفقيه
العلامة عثمان الجبيلي ثم إلى حضرة شيخنا العلامة عبد الله الجرهزي
ثم إلى حضرة سيدنا الإمام العلامة القاضي إسمعيل الربعي ثم إلى
أولاد شيخنا المرحوم عبد الخالق بن أبي بكر وإلى أولاد شيخنا المرحوم
محمد بن علاء الدين، ثم كل من يسأل عنا ويحويه مجلسكم، وصلى
الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم. انتهى ما في "النفس اليماني والروح
الريحاني". وأقول: إن السيد أصله من السادة الواسطية من قصبة بلگرام، وهي على
خمس فراسخ من بلد تنافنوج ماوراء نهر گنگ. قال السيد العلامة مير غلام
علي آزاد البلجرامي قدس سره السامي في "مآثر الكرام تاريخ بلجرام" تحت
ترجمة السيد قادري ما تعريبه: ومن نبائر السيد محمد مرتضى بن السيد
محمد بن السيد قادري، حصل الكتب العربية، ووفق في حداثة السن
لزيارة الحرمين الشريفين في سنة أربع وستين ومائة وألف الهجرية،
واكتسب علم الحديث الشريف في أماكن متبركة، وهو نزيل زبيد اليمن في
هذه الأيام يستند فن الحديث عند الشيخ عبد الخالق الزبيدي
- بارك الله في عمره وأولاه الترقيات الدينية. انتهى. قلت: وقد أقام رحمه الله

بزبيد حتّى قيل له الزَّبيديّ، واشتهر بذلك واختفى على كثير من الناس

كونه من الهند ومن بلجرام، هانَّ قد ذكر في برنامجه الذي كتبه للسيّد

باسط عليّ بن السيّد علي بن السيّد محمّد بن السيّد قادريّ بمصر نحواً

من ثلثمائة (ثلاثمائة) مشائخ له الذين أخذ عنهم العلم، وسمّى منهم من علماء الهند

ومشائخها الشيخ المحدّث العلّامة محمّد فاخر بن محمّد يحيى الإله-

آبادي المتخلّص بالزائر، ومسند الوقت الشيخ وليّ الله المحدّث الدهلويّ

صاحب كتاب "حجّة الله البالغة" قال: وحضرت بمنزله في دهلي وقد أجاز

له مشائخ المذاهب الأربعة وعلماء البلاد التاسعة، ولقي الشيخ أبا

الحسن بن محمّد صادق السنديّ المدنيّ صاحب الشروح على

الصحاح الستّة والمولويّ خير الدين السورتيّ بن محمّد زاهد وغيرهما.

ومؤلّفاته المذكورة في البرنامج تزيد على مائة كتاب، وذكر مشائخه

وكتبه فيه على ترتيب حروف الإعجام، وقد طُبع كتابه "تاج العروس

شرح القاموس" لهذا العهد بمصر القاهرة لكن خمس مجلّدات منه

فقط، وهو (وقد) شاع في الأمصار، وبلغ إلى الأقطار، يتضح من النظر فيه علوّ

كعبه في علم اللغة وكونه إماماً فيه، وشرحه هذا يغني عن حمل جملة

الدفاتر المؤلّفة في فنّ اللغة. وقد وقع تأليفه في علم الفقه والحديث

وأصولهما والتصوّف والسِّيَر، وكلّها نافعة مفيدة على اختصار في أكثرها،

وعندي منها نحو سبع عشرة رسالة، واستجاز منه الملك الأعظم أبو الفتح
نظام الدين عبد الحميد خان سلطان الروم، فكتب الحديث فكتب
له الإجازة وسند الحديث المسلسل المأثور المشهور: الراحمون يرحمهم
الرحمن تبارك وتعالى، مع غيره من الإجازات، أولها: الحمد لله الذي
رفع مقام أهل الحديث مكاناً علياً إلخ، وكان ذلك في سنة ١١٩٣، وأتحف
معها إلى السلطان قصيدة نظمها في مدحه، أولها:

سقى الله ربعاً كان لي فيه مربعا ، ومغنى به غصن الشبيبة أينعا
وحيّا مقاماً كان لي فيه جيرة ، بهم كان كأسي بالفضائل مترعا
ألا هو دعاهم أن تقضى بأنسهم ، ولولا الهوى ما قلت يوماً له ارجعا
خليليّ مالي كلما لاح بارق ، تكاد حصاة القلب أن تتصدعا
وإن نسمت ريح الصبا من ديارهم ، بكت أعيني دمعاً يساجل أدمعا

إلى آخر الأبيات. وكتب إجازة أخرى أيضاً للدستور الأعظم أبي
المظفر محمد باشا صدر الوزارة ونظام الملك، أولها: الحمد لله الذي
دل على الخيرات. والبرنامج المشار إليه عليه خطه بقلمه الشريف مؤرخة لسنة ١٢٠٠، وكان وفاته رحمه الله
بعد تلك السنة. ولي منه رحمه الله قرابة قريبة من جهة الأخوات، يصل نسبنا إلى الساجدين
الإمام زين العابدين علي بن حسين بن علي السبط رضي الله عنه، وينتهي نسبه إلى
زيد الشهيد بن الإمام زين العابدين بن السبط، فهو شبل ذاك الأسد، ونخبة أهل

هذا البيت المجدد، وإنما أطلت الكلام في ترجمته هذه لجهل أكثر أهل العلم عن حاله ومآله، وقد أفنى رح عمره في اشتغال العلم والتدريس بعصره، و العلم عند الله سبحانه وتعالى".[1]

(١) أبجد العلوم ، لصديق حسن خان بهوپالي ..

وجه (دلالت و بینهم) آنکه عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری در کتاب "منتهی الارب" که از کتب مشهوره لغت است ذکر ابن المغازلی درج نموده و بمعرض بیان آورده که او مورخ بوده چنانچه در لغت "جلب" گفته :

"جُلّاب کزنّار کلاب معرب ست و دھے ست بزرھی و نام نھری ست و علّی بن محمد مورخ بوده"[1] انتهی و هذا یدل علی شهرة ابن المغازلی و جلالته، واتّصافه بعلم التاریخ و نبالته.

(۱) منتهی الارب، لصفی پوری ۱: ۱۸۶.
نشر: کتابخانه سنائی

١٢٧٠

ومولوی ولي الله بن حبيب الله انصاري لكهنوي در كتاب "مرآة المؤمنين" گفته: "الآية الرابعة قوله تعالى: "أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ" أخرج أبو الحسن المغازلي عن الإمام الباقر عليه السلام أنّه قال في هذه الآية: نحن الناس والله". ( )

[مرآة المؤمنين ورق ٤ صفحه ٢ ورق ٥ صفحه ١ نسخه كتبخانه عامره]

٢

ازين عبارت ظاهر است كه مولوی ولي الله آيه كريمه ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله را از آيات فضائل اهلبيت عليهم السلام می داند وتفسير آنرا از ابن المغازلی نقل نموده وثوق واعتماد او را باظهار می رساند

( ) مرآة المؤمنين، لمولوي ولي الله بن حبيب الله الأنصاري اللكهنوي..

عن: مناقب علي بن أبي طالب[4]، لابن المغازلي ٢٦٧/ح٣١٤، وليس فيه: والله.[1]

وجه بیست و نهم آنکه مخاطب ما اعنی خود صاحب "تحفه" اظهار جلالت شان و رفعت

مکان ابن المغازلی بکمال فراخ دلی و کشاده پیشانی فرموده بیانش آنکه بر حاشیه تعصب

سیزدهم از فصل دوم باب یازدهم "تحفه" گفته :

ص ۶۹۰

"ابن یونس که از عمدهٔ مجتهدین شیعه است در "صراط المستقیم" آورده که ابن جریر تصنیف کرده است

کتاب یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب "المناقب" را و ابن ابی شیبه کتاب اخبار و فضائل

آنحضرت را و ابونعیم اصفهانی کتاب "منقبة المطهرین" را و "ما أنزل من القرآن في فضل

أمير المؤمنين" و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب "جعفریات" را و موفق مکی کتاب "الأربعين

في فضائل أمير المؤمنين" و ابن مردویه کتاب "ردّ الشمس في فضائل علي" و شیرازی "نزول

القرآن في شأن أمير المؤمنين" و امام احمد بن حنبل کتاب "مناقب البيت" را و نسائی ... ابن

کتاب "مناقب أمير المؤمنين" را و نطنزی کتاب "خصائص علويّة" را و ابن المغازلی شافعی ... نطنزی

کتاب "مناقب أمير المؤمنين" و یسمی کتاب "المراتب" ایضا و نصری کتاب "درجات أمير المؤمنين" را ... نصری

و خطیب کتاب "حدائق" را و سید مرتضی گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که میگفت جمع کرده ام

از فضائل علی هزار جزو انتهی نقلا عن ترجمته المسمّى "بأنوار العرفان" للمعين القزويني الاثناعشری ... المشتاة ... الاثناعشری

پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل

امیرالمومنین و اهل بیت باشند بلکه هر متتبع کتب شیعه نماید بیقین میداند که تمام علماء شیعه در نقل

فضائل و مناقب امیرالمومنین و زهرا و حسنین ع کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت اند در هر جا از

همین کتب نقل می آرند آری در حال ایمه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدل علی ذلک کتاب

کشف الغمة و الفصول المهمه و غیرهما من کتب هذا الفن ~~...~~ انتهی .

ازین عبارت ظاهر است که مخاطب ما کتاب "مناقب امیرالمومنین علیه السلام" را تصنیف ابن المغازلی

شافعی تسلیم می کند و کمال نازش برین کتاب و امثال آن دارد و افاده می فرماید که از شیعه تصنیف

این تصانیف در عالم نیست و بالاتر ازین ~~...~~ سخریه و استهزا اترق معکوس فرموده اهل حق را

بسبب نقل از کتاب ابن المغازلی و دیگر کتب مذکوره کاسه لیس و خوشه چین اهلسنت

می داند و فی کلّ ذلک ما هو عبرة لأولی الأبصار، و بصیرة لأهل التأمّل

والاختیار .

۷ آنکه در

تنبیه لکلّ ناظر نبیه

مخفی نماند که شاه صاحب در نقل این عبارت از "انوار العرفان" تصرفات عدیده و تحریفات غریبه نموده

اند که تفصیل آن منجر بتطویل میشود ناظر بصیر را باید که باصل انوار العرفان رجوع نماید تا بران اطلاع تفصیلی

حاصل کند لیکن بریک امر توقیف ناظر ضروری است و آن اینکه در اصل "انوار العرفان" مرقوم است و نطنزی

"خصائص علویه" و ابن المغازلی کتاب "مناقب" و بستی کتاب "مراتب" و مقصود ازین عبارت آنست

که علاوه بر ابن المغازلی که کتاب "مناقب" را تصنیف کرده علامه ابو القاسم اسمعیل بن احمد البستی

۷ منقصه

۷ درین عبارت

که از مشاهیر علما است کتاب "مراتب" را تصنیف نموده لیکن شاه صاحب بسبب غفلت و عدم تحقیق مطلب

این دو سه لفظ را نفهمیدند و از راه تحریف جمله عربیه ویسمّی کتاب "المراتب" أیضاً بجائے آن رقم فرمودند و

باین تحریف که ناشی از جهل و نادانی است از نظر ناظر غیر ماهر ذکر بستی و کتابش که کتاب "مراتب"

است غائب می شود و بجائے آن از جمله ویسمّی کتاب "المراتب" أیضاً بخیالش می رسد که نام کتاب

ابن المغازلی کتاب "المراتب" نیز هست[1] وهذا من التحریفات الغریبة والتصرفات

العجیبة التي تُعجّب أولي الأبصار ویستطرف فیها أصحاب العیون و

الأنظار.

---

[1] الحمد لله که کتاب "المناقب" ابن المغازلی وکتاب "المراتب" ابوالقاسم البستی

هر دو در خزانه کتب مصنف موجود است هر که خواهد این هر دو کتاب را مطالعه نماید

تا یقین بتعدد این دو کتاب بهم برساند و در زعم باطل اتحاد این دو کتاب نیافتد

و محل کمال عجب آنست که فاضل رشید در کتاب "عزة الراشدین" وکتاب "ایضاح"

باوصف تلمذ بشاه صاحب در ورطهٔ این خیال فاسد و زعم کاسد نیفتاده

ذکر هر دو کتاب کما ستستمع عما قریب إن شاء الله تعالی بنحوے آورده

که هر ناظر ولو کان من أداني الطلبة این دو کتاب را تصنیف دو مصنف

یقین میکند و شاه صاحب اتحاد بے بنیاد را بخیال نمی آرد ۱۲ احمد حسین الموسوی

عفی عنه

فاضل رشید الدین تلمیذ شاه صاحب

عزة الراشدین ورق ۸۱ صفحه ۲ ورق ۸۲ صفحه ۱ نسخه کتبخانه عامره ناصریه

درکتاب "عزة الراشدین" گفته "و از انجا که روایت فضائل اهلبیت پایانی ندارد و قصد احصای آن بتعداد ریگ بیابان و برگ درختان می ماند لهذا بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله برهمین قدر اکتفا نموده بذکر رسائلی که علمای اهل سنت تالیف کرده اند و علمای امامیه ذکر آنها در کتب خود فرموده اند پرداخته می شود پس مخفی نماند که علی بن عیسی اردبیلی در کتاب "کشف الغمة عن معرفة الأئمة" اکثر فضائل ائمه اطهار از رسائل و کتب اهل سنت و جماعت نقل کرده و شیخ علی بن عیسی در بعض رسائل خود که درین فن تالیف کرده گفته ست بر متتبع پوشیده نیست آنچه را مخالفین و معاندین از فضائل و مناقب و معجزات باهرات و آیات واضحات آنسرور یعنی حضرت امیر علیه السلام ذکر نموده و کتب مطوله منفرده دران پرداخته اند چنانکه

صحیح در نسخه صاحب کشف الغمة اربلی است نه اردبیلی ۱۲ س

ابن شیبه کتاب "أخبار علي و فضایله" و جاحظ کتاب "علویه" و اصفهانی کتاب "ما أنزل من القرآن في أمیر المؤمنین علیه السلام" و کتاب "منقبة المطهرین" و ابن جریر کتاب "غدیر" و ابن شاهین کتاب "المناقب" و موفق کتاب "الأربعین في فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام" و ابن مردویه کتاب "ردّ الشمس" و کتاب "فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام" و ابن حنبل "مسند اهلبیت" و ابن مغازلی کتاب "المناقب" و بستی کتاب "المراتب" و نطنزی کتاب "الخصائص العلویة علی سائر البریة" و خطیب کتاب "حدایق" و بصری کتاب "الدرجات" و غیر آنها از مصنفات و غیر ایشان از مصنفین که ذکر آنها باعث طول مقال است انتهی کلامه و سوای او دیگر علمای امامیه نیز ذکر اکثر کتب و رسایل که علمای اهلسنت در فضل اهلبیت تالیف کرده اند نموده اند بخوف طوالت تعرض ببیان اسامی آنها ننموده شد.( ) انتهی کلام الفاضل الرشید ازین عبارت ظاهر است که فاضل رشید ابن مغازلی را از علمای اهلسنت تسلیم می نماید و کتاب المناقب او را از کتب اهلسنت می شمارد و عبارتی که مشتمل بر ذکر ابن المغازلی و کتاب المناقب اوست در مقام اثبات رسایات می آرد و بآن احتجاج و استدلال می کند. و في ذلك دلالة واضحة علی کون ابن المغازلي من العلماء المشاهیر و المصنفین لکتب مناقب أصحاب العصمة و التطهیر علیهم آلاف الصلوة و السلام من الملك القدیر.

[margin: و الخوارزمی کتاب "المناقب" — الخصائص]

[margin: الخصائص]

( ) عزة الراشدین، لفاضل رشید الدین ..

ونیز فاضل رشید الدین در "ایضاح لطافة المقال" آورده و "شیخ علی حزین در رساله که درین فن تالیف کرده است گفته بر متتبع پوشیده نیست انچه را مخالفین و معاندین از فضائل و مناقب و معجزات باهرات و آیات واضحات آنسرور یعنی حضرت امیر علیه السلام ذکر نموده اند و کتب مطوله منفرده در آن پرداخته اند چنانکه ابن ابی شیبه کتاب "أخبار علي وفضائله" و جاحظ کتاب "علویة" و اصفهانی کتاب "ما أنزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام" و کتاب "منقبة المطهرين" و ابن جریر کتاب "غدیر" و ابن شاهین کتاب "المناقب" و موفق کتاب "الأربعين في فضائل أمير المؤمنين" و ابن مردویه کتاب "ردّ الشمس" و کتاب "فضائل أمير المؤمنين" و ابن حنبل "مسند اهلبیت" و ابن مغازلی کتاب "المناقب" و بستی کتاب "المراتب" و نطنزی کتاب "الخصائص العلویة" و الخوارزمی کتاب "المناقب" على سائر البرية" و خطیب کتاب "حدائق" و بصری کتاب "الدرجات" و غیر آنها

ایضاح لطافة المقال ورق ۲۳۶ صفحه ۱/۲ نسخه کتبخانه ناصریه لکهنو

الخصائص

از مصنفات وغیرایشان از مصنفین که ذکر آنها باعث طول مقال است".

انتهی کلامه وسوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهلسنت رسائل

منفرده در فضایل اهلبیت اطهار تالیف نموده مثل "رسالة مناقب السادات" از

ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی و"مفتاح النجاء في مناقب آل العباء"

و"نزل الأبرار بما صح من مناقب أهل البيت الأطهار" از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی

و"مودة القربى" از سید علی همدانی و"أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي طالب" از جزری

و"فضایل أهلبیت" از بزار و"جواهر العقدين في فضل اهلبيت النبي وشرفهم العلي

للامام السيد علي السمهودي" و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده وغیرهما

از مصنفات وسوای ایشان از مصنفین و هرگاه جناب بمقابله این رسایل

وکتب همین قدر رسایل وکتب مؤلفه در فضایل اهلبیت اطهار از طریق خود نشان

خواهند داد احقر العباد بذکر مولفات دیگر که علمای اهلسنت درین باب تالیف کرده

سرمایه سعادت اند وخته خواهد پرداخت". انتهی کلام الفاضل الرشید ازین عبارت

ظاهر است که فاضل رشید بتسلیم بودن کتاب "المناقب" از کتب مصنفه علمای اهلسنت

در فضایل جناب أمیر المؤمنین علیه السلام مباهات می نماید و بذکران در افتخار و استبشار خود

می افزاید و آنرا از تصنیفات عظمای علمای خود می شمارد و تالیف آنرا سرمایه سعادت می انگارد

وبجمیع ما ذکر جلالت مرتبت وسمو منزلت ابن المغازلی بر منصهٔ شهود می رسد کما هو واضح لأولي

الألباب بلا اشتباه ولا شك ولا ارتیاب.

( ) ایضاح لطافة المقال، لفاضل رشید الدین..

(ازالة الغين ص ۹۳ سطر ۳/۱ چاپ سنگی)

وجه سی و دوم آنکه حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام

که از نواصب لئام و اعادی مشهورین بین الانام است احتجاج بروایت ابن المغازلی نموده راه تعظیم و تبجیل او پیموده چنانچه در "ازالة الغین" بعد ذکر بعض اخبار از محدثین که رخود گفته "الفقیه ابو الحسن در کتاب "مناقب" از عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهم روایت می نماید بهمین نهج از رضا و خوشنودی اهلبیت چنانکه گذشت" انتهی. وهذا من عجائب آيات علو الحق وزهوق الباطل، التي يعتبر بها الناظر البصير، ويلاحظ الخبير.

تنبیه

ناصب مذکور را عنی صاحب "ازالة الغین" این روایت را از کتاب "نوافض" برزنجی برداشته لیکن از راه خیانت بعد لفظ فقیه ابو الحسن لفظ ابن المغازلی را ساقط نموده سالقادر وجه...... دانستی که در عبارت "نوافض" برزنجی واقع است و رواه الفقيه أبو الحسن ابن المغازلي في "المناقب" من طريق عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب الخ

وهذا التحريف من الجنايات العظيمة، والجنايات الجسيمة التي صدرت غير مرة من هذا الناصب عذبه الله في الدنيا والآخرة بالعذاب الواصب

و بعد مراجعه "ازالة الغین" و"نوافض" این تحریف سخیف بر ناظر منصف و متأمل غیر متعسف کما ینبغی واضح و لائح میشود.

( ) ازالة الغين، لحيدر علي فيض آبادي --

وجه سی وسوم آنکه شیخ سليمان الحسيني البلخي القندوزي

ينابيع المودة صفحه ٣/٢٩، سطر ١٩/٢٩ = ١/١٠ مطبوع مطبعه شركت ارشيد ١٣٠٢م

در کتاب "ينابيع المودّة" گفته: "أوجب الله مودّة قربى نبيّه

وأهل بيت نبيّه صلّى الله عليه وعليهم على جميع المسلمين،

وأنّه تعالى أراد تطهيرهم عن الرّجس تطهيراً

كاملاً؛ لأنّه ابتدأ بكلمة "إنّما" التي هي مفيدة لانحصار

إرادته تعالى على تطهيرهم، وأكّد بالمفعول المطلق.

ولمّا كانت مودّتهم على طريق التحقيق والبصيرة

موقوفةً على معرفة فضائلهم ومناقبهم، وهي موقوفة

على مطالعة كتب التفاسير والأحاديث التي هي المعتمد بين

أهل السُّنّة والجماعة، وهي الكتب الصحاح الستّة من البخاري

ومسلم والنّسائي والترمذيّ وأبي داود، باتّفاق المحدّثين [أو الدارقطني (١)]

المتأخّرين، وأمّا السادس من الصحاح فابن ماجة أو الدارمي

(١) من المصدر.

أو "المؤلّفة بلا اختلاف فجمع مناقبَ أهل البيت كثيرٌ من المحدّثين والنسائي وألّفوا كتباً مفردة: منهم أحمد بن حنبل والنسائي وسمّياه "المناقب"، ومنهم أبو نعيم الحافظ الإصفهاني وسمّاه بـ "نزول القرآن في مناقب أهل البيت"، ومنهم الشيخ محمّد بن إبراهيم الجويني الحمّويني الشافعي الخراساني وسمّاه "فرائد السمطين في فضائل المرتضى والزهراء والسبطين"، ومنهم علي بن عمر الدارقطني سمّاه "مسند فاطمة"، ومنهم أبو المؤيّد موفّق بن أحمد أخطب خطباء خوارزم الحنفي سمّاه "فضائل أهل البيت"، ومنهم علي بن محمّد الخطيب الفقيه الشافعي المعروف بابن المغازلي سمّاه "المناقب"، ومنهم علي بن أحمد المالكي سمّاه "الفصول المهمّة" رحمهم الله. وهؤلاء أخذوا الأحاديث عن مشايخهم بالسياحة والأسفار، وبالجدّ والجهد في طلب الحديث من أهل القرى والأمصار، فكتبوا في كتبهم إسناد الحديث إلى الصحابي السامع الراوي بقولهم حدّثنا أو أخبرنا فلان، مثل أصحاب الصحاح الستّة."(١) از این عبارت ظاهر است که

شیخ علی ابن المغازلی را از جمله علمای که در مناقب اهل البیت علیهم السلام تصنیفات نموده اند شمرده و او را باوصاف جلیله خطیب و فقیه

یاد کرده و نیز الشافعی بودنش را متذکر شده ... و ذکر او در مذکوره ... مظهر ... است او از افتخار و فیه عبرة لأولی الألباب

والأبصار ورغم لآناف المتعصّبین في الاستخفاف والإنكار.

وألّفوها

الفوائد

الحموئی

ذکر تصنیف اخطب الخوارزمی کتاب فضائل اهل البیت

الفصول

وجه سی وچهارم آنکه نیز سلیمان بلخی از ابن المغازلی حدیث انا دار الحکمة وعلی بابها نقل کرده واین معنی دلیل اعتماد واستناد او ست چنانچه در "ینابیع المودة" باب ٥٦ گفته:

~~ونیز در ینابیع المودة~~ گفته: "ابن المغازلي بسنده عن مجاهد عن ابن عبّاس، وأيضا عن سلمة بن كهيل ~~الصنا~~ عن علي [ع] كرّم الله وجهه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه [وآله] وسلّم: أنا دارُ الحكمة وعليٌّ بابُها" (١).

ینابیع المودة صفحه ٧١، سطر ١٩/٢١ ط ٧ مطبعه "عن الصنابحی" — الصُّنابِحِيّ

م

(١) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزيّ الحنفيّ ٢: ٧٣ / ح ٣٦ - الباب ٥٦.
عن «مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)» لابن المغازليّ ٨٧ / ح ١٢٩ .. وتكملة الحديث: «فمَن أراد الحكمة فليأتِها».

وجه سی و پنجم **آنکه** شیخ سلیمان بلخی از ابن المغازلی حدیث «هذا أمیر البررة و قاتل الکفرة» در حق جناب امیر المومنین علیه السلام نقل نموده و این امر هم دلیل معتمد و مستند بودن ابن المغازلی است چنانچه در کتاب ینابیع المودة در باب ... گفته

ونیز در "ینابیع المودّة" گفته: ابن المغازلي بسنده (ینابیع المودة صفحه ۲۰۷ سطر ۱۱ الطبعة)

عن مجاهد عن ابن عبّاس، وأيضاً عن جابر بن عبدالله رضيَ الله عنهما قالا: أخذ النبيُّ صلّى الله عليه (وآله) وسلم بعَضُدِ عليٍّ وقال: هذا أميرُ البَرَرة، قاتلُ الكفَرة، منصورٌ مَنْ نصَرَه، مخذولٌ مَن خَذَلَه، فمدّ بها صوتَه ثمّ قال: أنا مدينةُ العِلْمِ وعليٌّ بابُها، فمَن أراد العلمَ فليأتِ البابَ". (١)

(١) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزيّ الحنفيّ ١ : ٢١٩ / ٣٦٤ - الباب ١٤.
عن: مناقب عليّ بن أبي طالب (ع) لابن المغازليّ ص ٨٠ / ح ١٢٠، وص ٨٤ / ١٢٥.

وجه سی و ششم آنکه نیز شیخ سلیمان بلخی از ابن المغازلی حدیث "أنا مدینة العلم وعلیّ بابها" وحدیث "أنا مدینة العلم وأنت بابها" نقل نموده و این منقبت دلیل وثاقت و عدالت اوست چنانکه در ینابیع المودة گفته

ونیز در "ینابیع المودة" گفته: "أیضاً ابن المغازلی" ینابیع المودة صفحه ۷۲ سطر ۱۳/۱۹

"أخرج عن حُذَیفة بن الیمان عن علی رضیَ الله عنهما قال: قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم: أنا مدینةُ العلم وعلیّ بابُها، ولا تُؤتی البیوتُ إلّا من أبوابها[1]. ابن المغازلی بسنده عن محمّد بن عبد الله قال: حدّثنا علیّ بن موسی الرضا عن أبیه عن آبائه عن أمیر المؤمنین علیّ رضیَ الله عنه قال: قال رسولُ الله صلّی الله علیه وآله وسلّم: یا علیّ أنا مدینة العلم وأنت بابُها، کَذِبَ مَن زَعَمَ أنّه یَصلُ إلی المدینة إلّا مِن قِبَل الباب[2]".

٢

---

(١) ینابیع المودّة، للشیخ سلیمان القندوزی الحنفی ١: ٢٢٠/ ح ٣٧ - الباب ١٤. عن: مناقب علیّ بن أبی طالب (ع)، لابن المغازلی ٨٢/ ح ١٢٢، وسنده: حدّثنا علیّ بن عمر عن أبیه عن جریر عن علیّ علیه السلام..

(٢) ینابیع المودّة ١: ٢٢٠/ ح ٣٨ - الباب ١٤. عن مناقب علیّ بن أبی طالب (ع)، ٨٩

خلف الصفحة ←

← لابن المغازلي ٨٥ / ح ١٢٦ .. والحديث عنده بهذه الصيغة : "يا عليّ ، أنا مدينة العلم وأنت الباب ، كذب مَن زعم أنّه يَصِل إلى المدينة إلّا مِن الباب" .

وجه سی وهفتم آنکه شیخ سلیمان بلخی از ابن المغازلی حدیث جناب رسالتمآب صلّی الله علیه وآله وسلّم "یا علیّ أنا مدینة العلم وأنت بابها" ونیز حدیث جناب أمیر المؤمنین علیه السلام "علّمني رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم ألف باب من العلم" ونیز حدیث جناب رسالتمآب صلّی الله علیه وآله وسلّم "أنا مدینة الجنّة وعليٌّ بابها" نقل فرموده چنانکه در کتاب ینابیع المودة گفته

ونیز در "ینابیع المودة" گفته: "ابن المغازلي بسنده [ینابیع المودة صفحه ٧٣ سطر ٥/١٣]

عن محمّد بن عبد الله قال: حدثنا عليّ بن موسی الرضا عن أبیه عن آبائه عن إمام المتّقین عليّ رضيَ الله عنهم قال: قال رسول الله صلّی الله علیه وآله: یا عليّ أنا مدینة العلم وأنت بابها، کذب من زعم أنّه یدخل المدینة بغیر الباب، قال الله عزّ وجلّ: وأتوا البیوت من أبوابها[1] وقال عليٌّ رضيَ الله عنه: علّمني رسولُ الله صلّی الله علیه وآله وسلّم ألف بابٍ من العلم، فانفتح من کلّ واحد منها ألف باب"[2] ابن المغازلي بسنده عن سعید بن جُبَیر عن ابن عبّاس رضيَ الله عنهما قال: قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم: أنا مدینة الجنّة وعليٌّ بابها، فمن أراد الجنّة فلیأتها من بابها"[3] واین معنی دلیل واضح وبرهان لائح بر معتمد علیه ومستند الیه بودن حافظ ابن المغازلی است کما لا یخفی علی أولي الألباب.

(١) لم أعثر علی هذا الحدیث، لا في ینابیع المودّة ولا في مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، وإنّما المرويّ ← خلف الصفحة

(٣) مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٨٦ / ح ١٢٧. وینابیع المودّة ١: ٢٢٢/٤٤٢ - الباب ١٤.

← عن الإمام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام. هو الحديث السابق في (ينابيع المودّة ١: ٢٢٠/ ح٣٨ - الباب ١٤) وفي (مناقب عليّ بن أبي طالب(ع) ٨٥/ ح١٢٦).

(٢) ينابيع المودّة ١: ٢٢٢/ ح ٤٣ - الباب ١٤.

وجه سی و هشتم آنکه نیز شیخ سلیمان بلخی از ابن المغازلی حدیث "النظر إلى وجه علي عبادة" بروایت سه صحابی جلیل اعنی عمران بن حصین و واثلة بن اسقع و ابو هریره آورده چنانکه در ینابیع المودة گفته

و نیز در "ینابیع المودة" گفته: "ابن المغازلي بسنده عن عمران بن حُصَين و واثلة بن الأسقع وعن أبي هُرَيرة قالوا: قال رسولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله وسلّم: "النظرُ إلى وجهِ عليٍ عبادة"(1) وازینجا

ینابیع المودة ص۲۰۹ سطر ۱۵/۱۶ مطبعه

بر ناظر لبیب و لاحظ اریب وثاقت و عدالت ابن مغازلی بنهایت وضوح و ظهور می‌رسد.

---

(1) مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازليّ ۲۰۸/ح ۲۴۶، ۲۴۷ - ۲۵۰/ح ۲۵۰ - ۲۱۰/ح ۲۵۱ - ۲۱۱/ح ۲۵٤ .. وعن آخرين ص ۲۰۷ - ۲۱۱/ح ۲٤٤، ۲٤٥، ۲٤٨، ۲٤٩، ۲٥٢، ۲٥٣.

و ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزيّ الحنفيّ ۱: ۲٦۷/ح ۸. وعن آخرين: ۲: ۸۳/ح ۱۳۱، ۲: ۱۸٥/ح ۵۳۷، ۲: ۳۹۰/ح ۲٤.

وجه سی ونهم آنکه کبیر شیخ سلیمان بلخی از ابن المغازلی حدیث
شریف: "سُئل النبیّ صلّی الله علیه وآله وسلّم عن الکلمات التي تلقّاها آدم
من ربّه فتاب علیه قال بحقّ محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسین فتاب
علیه وغفر له" نقل نموده واین معنی هم دلیل موثّق بودن ابن المغازلی ومعتمد
بودن او پیش علماء سنیه است چنانچه در کتاب ینابیع المودة درباب ... گفته

~~ونیز در "ینابیع المودة" گفته~~ "ابن المغازلي بسنده عن

(ینابیع المودة صفحه ۹۷ سطر ۶/۲۴ مطبعه)

سعيد بن جُبَير عن ابن عبّاس قال: سُئل النبيُّ صلّى اللهُ عليه
وآله وسلّم عن الكلمات التي تلقّاها آدمُ مِن ربّه فتابَ
عليه، قال سأله بحقّ محمّدٍ وعليٍّ وفاطمةَ والحسنِ والحسين،
فتابَ عليه وغفَرَله." (١)

٣

(١) مناقب عليّ بن أبي طالب (ع) ٦٣ / ح ٨٩، والعبارة فيه: "سأله بحقّ محمّدٍ وعليٍّ وفاطمة والحسن والحسين إلّا تُبتَ عليّ، فتاب عليه".
وينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزيّ الحنفيّ ١: ٢٨٨/ ح ٤٢ - الباب ٢٤.

٤٣٧

وجه چهلم آنکه نیز شیخ سلیمان بلخی از ابن المغازلی حدیث

خطاب بأصحاب صلى الله عليه وآله وسلّم در حجة الوداع "لا ترجعوا بعدي كفاراً

يضرب بعضكم رقاب بعض" ونزول آيه شريفه "فاستمسك بالذي

أوحي إليك إنك على صراطٍ مستقيم" وغير ذلك نقل نموده چنانچه در کتاب

"ينابيع المودة" در باب ـــ گفته

ونيز در ينابيع المودة گفته: "ابن المغازلي بسنده (ينابيع المودة صفحه ٩٨/٩٩ سطر ٢٨/٢٩ ب ٣/١ مطبعه)

عن محمد الباقر عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حجة الوداع

بمنى: لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض.

فأنزل الله هذه الآية، ثم أنزل الله: "فاستمسك بالذي

أوحي إليك إنك على صراط مستقيم"(١) "وإنه [أي علياً]

لعلم للساعة"(٢) "ولقومك ولسوف تسألون"(٣) عن حب

علي، وقول الله عز وجل: "أفمن كان على بينة من ربه

ويتلوه شاهد منه"(٤) (٥). وازین جابر ناظر لبیب وقاری اریب مزید وثاقت

وعدالت ابن المغازلی بکمال وضوح وظهور میرسد کما لا یخفی علی الناظر

اللبیب والقاری الأریب.

٣

(١) الزخرف (٤٣): ٤٣. (٢) الزخرف (٤٣): ٦١. (٣) الزخرف (٤٣): ٤٤. (٤) هود (١١): ١٧.

(٥) ينابيع المودة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي: ١: ٢٩٣/ح ٢ - الباب ٢٦، عن: ←

خلف الصفحة

← مناقب علي بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٢٧٥/ ح ٣٢١ - باختلاف في بعض العبارات .

وجه جهل وبليم انکه نيز شيخ سليمان بلخى از ابن المغازلى روايت

على بن ابى طالب عليه السلام که بر آيه "إذا ناجيتم الرسول فقدّموا بين يدي

نجواكم صدقة" هيچ کس غير از من عمل نکرد و با من تخفيف کرد خداوند عالم بر امت محمد

امر اين آيت را بطرق عديده نقل نموده چنانچه اين معنى هم دليل وثوق و اعتماد

ابن المغازلى و بودن او از معتمدين علماء سنيه است چنانچه بلخى در "ينابيع المودة" در باب –

ونيز در "ينابيع المودة" گفته "الباب السابع [ينابيع المودة صفحه ١٠٠ سطر ١٣/١٩ مطبعه"]

والعشرون في تفسير قوله تعالى: "إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً"[1] في "الجمع بين الصحاح الستة" لرزين العبدري في تفسير سورة المجادلة قال: قال أبو عبد الله البخاري في تاريخه في قوله تعالى: "إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً"[1] نَسَخَتْهَا هذه الآية: "فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ"[2] قال عليٌّ كرّم الله وجهه: ما عمل بهذه الآية غيري، وبي خفّف الله تعالى عن هذه الأمّة أمر هذه الآية بعد قوله تعالى: "أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ"[2] أيضاً ابن المغازلي:

أخرجه عن علي بن علقمة عن علي كرّم الله وجهه. أيضاً ابن المغازلي: أخرجه عن مجاهد عن علي عليه السلام". (٣)

٢ ٩٩

(١) المجادلة (٥٨) : ١٢ . (٢) المجادلة (٥٨): ١٣ .

(٣) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي ١: ٢٩٩ / ج ١ – الباب ٢٧. وبعبارات أخرى في: مناقب علي بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٣٢٦ / ح ٣٧٢ ، ٣٧٣ .

وجه چهل و دوم آنکه نیز شیخ سلیمان بلخی از ابن المغازلی در تفسیر آیه شریفه "قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بيني وبينكم وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتَابِ" از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که مراد از "مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتَابِ" امیرالمؤمنین حضرت علی بن أبی طالب می باشند چنانچه در "ینابیع المودة" در شروع باب ثلثین گفته

ونیز در "ینابیع المودة" گفته: "الباب الثلثون

ینابیع المودة صفحه ۱۰۲ سطر ۲۲/۲۶ طبع "

- في تفسير قوله تعالى: "قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بيني وبينكم وَمَن عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتَابِ"[1] الثعلبي وابن المغازلي بسنديهما عن عبد الله بن عطا قال: كنت مع محمّد الباقر رضي الله عنه في المسجد فرأيت ابن عبد الله بن سلام فقلت: هذا ابنُ الذي عنده عِلمُ الكتاب، قال: إنما ذلك عليّ بن أبي طالب". [2]

و این معنی هم دلیل کمال وثوق و اعتماد و غایت اعتبار روایتنا در ابن المغازلی میباشد، کما لا یخفی علی أُولِي الأبصار، الذین تحقیق الحق شعارهم والدثار.

(١) الرعد (١٣) : ٤٣.

(٢) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١: ٣٠٥/١٢ - الباب ٣٠. عن: مناقب علي بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٣١٤ / ح ٣٥٨ - باختلاف في صيغة الحديث وعباراته.

وجه چهل وسوم آنکه

ونيز در "ينابيع المودة" گفته: "أحمد بن حنبل (ينابيع المودة صفحه ١١٨ سطر ١/٤ مطبعه) في "مسنده"، وابن المغازلي في "المناقب" بسنديهما عن الحسن بن علي رضي الله عنهما قال: فينا نزلت هذه الآية: "ونزعنا ما في صدورهم من غلّ إخواناً على سرر متقابلين". (١) ٢

(١) ينابيع المودة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١: ٣٥٤/ح ٣ - الباب ٣٩، عن: الفضائل، لأحمد بن حنبل ٢: ٥٩٧/ح ١٠١٨. والآية في سورة الحجر (١٥): ٤٧.

(ينابيع المودة صفحه ١١٨ سطر ١٩/٢٥ مطبعه)

ونيز در "ينابيع المودة" گفته: تفسير "وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا"(١) أبو نعيم الحافظ وابن المغازلي أخرجا بسنديهما عن سعيد بن جبير عن ابن عبّاس رضيَ الله عنهما قال: نزلت هذه الآية في الخمسة أهل العباء. ثمّ قال: المراد من الماء نورُ النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم الذي كان قبل خلق الخلق ثمّ أودعه في صُلْب آدم عليه السلام، ثمّ نقله من صلب إلى صلب إلى أن وصل صلبَ عبد المطّلب فصار جزءين جزء إلى صلب عبد الله فولَدَ النبيَّ صلّى الله عليه وآله وسلّم، وجزء إلى صلب أبي طالب فوَلَدَ عليًّا. ثمّ ألّف النكاح فزوّج عليًّا بفاطمة فولدا حسنًا وحسينًا رضيَ الله عنهم". (٢)

(١) الفرقان (٢٥) : ٥٤.

(٢) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١: ٣٥٥-٣٥٦ / ح ٨٢ - الباب ٣٩.

ونيز در "ينابيع المودّة" گفته: "تفسير "أم يحسدون الناسَ على ما آتاهم الله من فضله"[1] أخرج ابن المغازلي عن أبي صالح عن ابن عبّاس رضي الله عنهما قال: هذه الآية نزلت في النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم وفي علي رضي الله عنه"[2] أيضاً أخرج ابن المغازلي عن جابر الجعفي عن محمّد الباقر رضي الله عنه في هذه الآية قال: "نحن الناس المحسودون"[3].

ينابيع المودة صفحه ١٢١ سطر ٦/٢ مطبعه

(١) النساء (٤) : ٥٤.

(٢) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١ : ٣٦٢ / ح ٢٩ - الباب ٣٩.

(٣) مناقب علي بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٢٦٧ / ح ٣١٤ .. وفيه: نحن الناس. وعنه: ينابيع المودّة ١ : ٣٦٢ / ح ٣٠ - الباب ٣٩ .. وفيه: نحن الناس المحسودون.

و نيز در "ينابيع المودّة" گفته: "أخرج ابن المغازلي (ينابيع المودة صفحه ١٢٣ سطر ١٠/٩ ملاحظه")

عن عليّ قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: يا عليّ، حقّك على المسلمين كحقّ الوالد على ولده". (١)

٣

(١) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١: ٣٦٩/٢-٢ الباب ٤١. عن: مناقب عليّ بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ٤٨/٢ ٧٠.. وفيه: "حقّ عليّ على المسلمين كحقّ الوالد على ولده".

ونيز در "ينابيع المودّة" گفته: أحمد في "مسنده"

ينابيع المودة صفحه ١٢٤ سطر ١٢/١٩ مطبعه

وأبو نعيم وابن المغازليّ وموفق الخوارزميّ أخرجوا بالإسناد عن أبي ليلى وعن أبي أيّوب الأنصاريّ رضي الله عنهما قالا: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: الصدّيقون ثلاثة: حبيب النجّار، وهو مؤمن(1) الذي قال: "يا قوم اتّبعوا المرسلين"(2). وحزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: "أتقتلون رجلاً أن يقول ربّي الله"(3) وعليّ بن أبي طالب، وهو أفضلهم"(4). أخرج ابن المغازليّ عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: يدخل من أمّتي الجنة سبعون ألفاً لا حساب عليهم، ثمّ التفت إلى عليّ(ع) وقال: هم الذين جاهدوا وإمامهم هذا." (5)

(1) في المصدر: حبيب النجّار مؤمن آل يس.

(2) يس (36): 20. (3) غافر (40): 28.

(4) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزيّ الحنفيّ 2: 95/ح225 - الباب 56، وقريب منه: 2: 144/ح399 - الباب 56، عن (المناقب) لابن حنبل. وأورده المحبّ الطبريّ في (ذخائر العقبى) ← خلاف الصفحة

← ص ٥٦ - باب فضائل عليّ عليه السلام ، اسمه وكنيته . وقريب منه أيضاً : ينابيع المودّة ٢ : ٤٠٠/ ح ٤٢ ، ٤٣ من ابن عبّاس و أبي ليلى .

(٥) مناقب عليّ بن أبي طالب (ع) ، لابن المغازليّ ٢٩٣/ ح ٣٣٥ .. وفيه : هُم مِن شيعتك وأنت إمامُهم .

ونيزدر "ينابيع المودّة" گفته: "أخرج ابن المغازلي

ينابيع المودة ص ١٢٥ ط ١٢/١٢ مطبعه

عن الزّهريّ قال: سمعتُ أنسَ بن مالك يقول: والله الذي لا إله إلّا هو سمعتُ[1] رسولَ الله صلّى الله عليه وآله وسلّم يقول: عنوانُ صحيفة المؤمن حبُّ عليّ بن أبي طالب".[2]

٢

(١) في المصدر: لسمعتُ.

(٢) مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٢٤٣/ح ٢٩٠، وعنه ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ٢: ٢٩٠/ح ٨٣١ - الباب ٥٦ .. وكذا في ٢: ٧٨/ح ٨٥، ٢: ٩٧/ح ٢٤٢، ٢: ٢٣٠ ح ٦٤٤، ٢: ٤٠٠/ح ٤٤.

ونيز در "ينابيع المودّة" گفته: أخرج ابن المغازلي عن النعمان بن بشير قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: إنّما مَثَل عليٍّ في هذه الأُمّة كمَثَلِ سُورة "قُلْ هُوَ اللهُ أَحَد". (١)

(ينابيع المودّة ص ١٢٥/ سطر ٢٣-٢٥)

(١) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١: ٣٧٦/ ح ١٢ - الباب ٤٢. عن: مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٧٠/ ح ١٠٠. وفيه: إنّما مَثَل عليٍّ في هذه الأمّة مَثَل "قُلْ هُوَ اللهُ أَحَد" في القرآن.

ونيز در "ينابيع المودّة" گفته: "أخرج أبو نعيم الحافظ (ينابيع المودة ص ٣٣٢ سطر ١٠/١ مطبعه)

عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم لعليّ رضيَ الله عنه: أنت يا عليُّ على حوضي تذود عنه المنافقين، وإنّ أباريقه عددُ نجوم السماء، وأنت والحسن والحسين وحمزة وجعفر في الجنّة إخواناً على سُرُرٍ متقابلين، وأنت وأتباعك معي. ثمّ قرأ "ونزعنا ما في صُدورِهم من غلٍّ إخواناً على سُرُرٍ مُتقابلين"[1] وفي مسند أحمد عن الحسن بن عليّ رضيَ الله عنهما قال: نزلت فينا هذه الآية. أيضاً" أخرجه ابن المغازلي"![2]

(١) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١: ٣٩٥/ ح ١٠ - الباب ٤٤، والآية في سورة الحجر (١٥): ٤٧.

(٢) ينابيع المودّة ١: ٣٩٥/ ح ١١ - الباب ٤٤.

ونيز در "ينابيع المودّة" گفته: "أخرج ابن المغازلي

ينابيع المودة صفحه ١٣٧، سطر ١٦/٢، مطبعه

عن ابن عبّاس رضي الله عنهما قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: نزل جبرائيل ومعه لوزة فقال: يا رسول الله، إنّ الله يُقرِئك السلام ويقول لك: فُكَّ هذه اللوزة. فلمّا فكّها فإذا فيها ورقة خضراء مكتوبٌ عليها: لا إله إلّا الله، محمّدٌ رسول الله، أيّدته بعليٍّ ونصرته به".(١)

(١) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١: ٤١٣/ح ٨ - الباب ٤٦، عن مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازلي ٢٠١/ح ٢٣٩ بصيغة أخرى، وفي ختام الحديث: ما أنصف اللهَ مِن نفسه مَن اتّهمه في قضائه، واستبطأه في رزقه.

ونیز در "ینابیع المودّة" گفته: "أيضاً أخرج

ينابيع المودّة صفحه ١٣٧/١٣٨ سطر ٢٥

ابن المغازلي والحمويني وموفّق بن أحمد الخوارزمي، وهم جميعاً بالإسناد عن أسماء بنت عُمَيس قالت: أوحى الله إلى نبيّه فتغشّاه الوحي فستره عليٌّ بثوبه حتّى غابت الشمس، فلما سرى عنه قال: يا عليّ صلّيت العصر؟ قال: لا يا رسول الله شُغلتُ عنها بك. فقال صلّى الله عليه وآله وسلّم: أللّهمّ اردُدِ الشمسَ إلى عليّ. قالت أسماء: فرجعت حتّى بلغتْ حُجرتي".(١)

(١) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١: ٤١٥/٤١٦ ح ٢-الباب ٤٧، عن: مناقب عليّ بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ٩٦/ ح ١٤٠ .. باختلافٍ في بعض العبارات.

ونيز در "ينابيع المودّة" گفته: "أخرج الثعلبي" (ينابيع المودة صفحه ١٢١ سطر ٨/٢٢)

عن أبان عن أنس، وأيضاً عن مجاهد عن ابن عبّاس

رضيَ الله عنهما قال: أُهدي لرسول الله صلّى الله عليه وآله

وسلّم بساطٌ من خِندف فقال: يا أنس، ابسُطْه فبسطتُه،

ثمّ قال لي: أُدْعُ العشرةَ من الأصحاب. فدعَوْتُهم فلمّا دخلوا

أمَرَهم بالجلوس على البساط، ثمّ دعا عليّاً فناجاه طويلاً

ثمّ أمره بالجلوس على وسط البساط، فجلس عليٌّ على وسطه

فقال: يا ريحُ احمِلينا. فحَمَلَتْنا الريح، قال أنس: فإذا البساط

يدُفّ بنا دفّاً، ثمّ قال: يا ريحُ ضَعِينا. فوضَعَتْنا في موضع.

وقال عليّ: هل تدرون أنتم في أيّ مكان؟ قلنا: لا ندري،

قال: هذا موضع أصحاب الكهف والرقيم، قوموا و

سلّموا على إخوانكم. فسلّمنا عليهم، فلم يردّوا علينا السلام،

فقام عليّ وقال: السلام عليكم أيها الصدّيقون، فقالوا: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته. قال أنس: قال لهم عليّ: ما بالكم لم تردّوا السلام على إخواني؟ قالوا: نحن معشر الصدّيقين، لا نكلّم إلّا نبيّاً أو وصيّاً. فصاروا إلى رقدتهم إلى خروج القائم المهديّ عليه السلام فيحييهم الله تعالى عند خروجه. ثمّ جلسنا على البساط وقال عليّ: يا ريح احملينا. فحملتنا يدفّ بنا دفّاً دفّاً، ثمّ قال: يا ريح ضعينا. فوضعتنا في الحرّة، فقال عليّ: تدرك النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم في آخر ركعة. وأتينا ولحقنا في آخر ركعة أيضاً.

أخرج هذا الحديث ابن المغازليّ عن معمّر عن أنس بن مالك.(1)

(1) ينابيع المودّة، للشيخ سليمان القندوزيّ الحنفيّ ١ : ٤٢٦ - ٤٢٧ / ح ٤ - الباب ٤٩ ، عن: مناقب عليّ بن أبي طالب (ع)، لابن المغازليّ ٢٣٢ / ح ٢٨٠ .. باختلاف في بعض العبارات .